



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

فصلنامه

فردشناسی

اجتماعی

سیاسی

تاریخی

# میهن‌دوست

- طواف بیت‌العقیق ● یانلم ● جغرافیای مدینه منوره ●
- عرفان صحیح ● مفاخره دو حرم ●
- بقعه سلیمان سعیدی و منطقه قلعه رسول خدا - کس - ●
- سفرنامه‌های شیرین و پرماجرا ●
- صحیح در پهنای فکر فارسی ● معنای بین‌دینانه ●
- مدینه از دیدگاه جهانگردان اروپایی ●
- آزمون سراسری مدیران کاروانهای حج سال ۱۳۷۷ ●

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	میقات حج-جلد ۱۹
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	حج در کلام امام راحل - قدس سره
۱۳	حج در کلام رهبر معظم انقلاب- مد ظلّه العالی
۱۵	اسرار و معارف حج
۱۶	طواف بیت عتیق
۲۸	اسرار و عرفان حج
۵۰	فقه حج
۶۴	تاریخ و رجال
۶۵	جغرافیای مدینه منوره
۹۶	با یاران پیامبر- صلی الله علیه وآله- در مدینه
۱۰۵	اماکن و آثار
۱۰۶	بقعه حلیمه سعدیه وصفتیه عمه رسول خدا- ص
۱۱۹	یلملم
۱۳۶	مفاخره دو حرم
۱۴۳	حج در آئینه ادب فارسی
۱۴۴	حج در پهنه نثر فارسی
۱۶۸	خاطرات
۱۶۹	جهانگردان اروپایی در مدینه
۱۸۶	سفرنامه‌ای شیرین و پرماجرا
۲۱۱	جاریهای حج

آزمون سراسری مدیران کاروانهای حج سال ۱۳۷۷ ..... ۲۱۲

درباره مرکز ..... ۲۲۶

## میقات حج-جلد ۱۹

## مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹  
 عنوان و نام پدیدآور : میقات حج / نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی  
 مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.  
 مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴  
 شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۵۴۵۰۰-۵۴۵۰۰  
 یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).  
 یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.  
 عنوان روی جلد : خاطرات حج.  
 عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).  
 عنوان دیگر : خاطرات حج  
 موضوع : حج -- خاطرات  
 موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات  
 رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س ۹م ۱۳۸۰  
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷  
 شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۵۲۴  
 ص: ۱

## اشاره









## حج در کلام امام راحل - قدس سره -

ص: ۵

اگر انشاء الله آن وحدت بین مسلمین و دولت‌های کشورهای اسلامی که خداوند تعالی و رسول عظیم الشان‌ش خواسته‌اند و امر به آن و اهتمام در آن فرموده‌اند، حاصل شود، دولت‌های اسلامی با پشتیبانی ملت‌ها می‌توانند یک ارتش مشترک دفاعی بیش از صد ملیونی تعلیم دیده، ذخیره و یک ارتش ده‌ها ملیونی زیر پرچم داشته باشند که بزرگترین قدرت را در جهان به دست آورند. و اکنون که این حاصل نیست، دولت‌های اسلامی منطقه و حواشی آن می‌توانند یک ارتش ذخیره ده‌ها ملیونی و یک ارتش بیش از ده ملیونی تحت پرچم برای دفاع از کشورهای اسلامی داشته باشند که این نیز فوق قدرت‌هاست و امید است دولت‌های منطقه با قطع نظر از زبان و نژاد و مذهب، فقط تحت پرچم اسلام در این امر فکر کنند و طرح آن را بریزند و از ننگ خضوع در برابر قدرت‌ها نجات یابند و شیرینی استقلال و آزادی را بچشند و برای به دست آوردن چنین قدرتی لازم است هر یک از دولت‌ها با تفاهم با ملت خود برای دفاع از کشورشان یک چنین طرح حیاتبخشی را در دست مطالعه قرار دهند و از کشور اسلامی ایران در این امر که مدافع کشورهای خود و برادران اسلامی خویش است، الهام بگیرند ... (۱) ملت ایران اعزهم الله، راه عذرها را مسدود نموده و اثبات نموده که در مقابل قدرت‌های بزرگ می‌توان ایستاد و حق انسانی خود را باز پس گرفت. و با اتکال به قدرت

---

۱- فرازی از پیام امام خمینی - قدس سره - به مناسبت عید قربان ۱۳۶۲ ه. ش.

ص: ۶

لا يزال حق تعالی که وعده نصرت به شرط آن که حق را یاری دهیم عنایت فرموده است، هراس به خود راه ندهند که «إن تنصروا الله ينصركم ويثبت أقدامكم (۱)».

و برای تحقق اهداف اسلامی که در مقدمه آن، کوتاه کردن دست قدرتمندان منحرف و مخالف اسلام، از کشورهای اسلامی و رفع موانع داخلی و خارجی می‌باشد، همت گمارند و با احزاب و حکومت‌ها و گروه‌ها و اشخاصی که با نهضت‌های اسلامی که بحمدالله تعالی در آستانه رشد و شکل‌گیری است مخالفند، مقابله نموده و مبارزه با آنان را در سرتاسر جهان سرلوحه برنامه‌های خود قرار دهند و مطمئن باشند که با وعده صریح خداوند تعالی توفیق پیشرفت حاصل شود و مظلومان از دست ستمگران نجات یابند. (۲)

۱- محمد: ۷

۲- فزازی از پیام امام خمینی- قدس سره- به مناسبت عید قربان- ۱۳۶۳ ه. ش.

### حج در کلام رهبر معظم انقلاب - مد ظله العالی -

این منافعی که در قرآن به آن اشاره شده است، فقط منفعت معنوی و مسأله‌ی شخصی، یا فقط جنبه‌ی روحی و روانی، یا جنبه‌ی عبادی و یا فقط جنبه دنیایی و تجارت نیست؛ همه چیز است. سیاست، اقتصاد، معنویت، روحیه‌ی فردی، روحیه‌ی جمعی و اقتدار جهانی است. در این واجب، همه چیز قرار داده شده است. لذا شما ملاحظه می‌کنید که امیرالمؤمنین - علیه الصلاة والسلام - از جمله‌ی وظایف مهمی که در کنار قرآن در مجموعه‌ی اسلام ملاحظه می‌فرماید، یکی حج است؛ «اللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ»، همان گونه که می‌فرماید: «اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآن».

یک رهبر دلسوز و دین شناس که مایل است در زمان وفات خود حرفی بزند که در طول تاریخ، دنیای اسلام از آن استفاده کند، طبعاً بر روی قرآن تکیه می‌کند؛ چون قرآن محور اصلی این دین مقدس است، لذا می‌فرماید: «اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآن». اما در کنار آن، «بیت ربکم» را هم می‌فرماید.

پیدا است که تأثیر حج و این اجتماع عظیم و شگفت آور و بی نظیر، یک تأثیر شگفت آور، ژرف، عمیق و ماندگار است. پس باید همه‌ی افراد مسلمان، از خدای متعال به خاطر این که این نعمت بزرگ را به آنها بخشیده است، شاکر باشند. البته شکر نعمت، فقط به زبان، یا به زبان و دل نیست؛ عمل هم لازم دارد. عمل

ص: ۸

شاکرانه این است که انسان با نعمت خدای متعال، به طوری رفتار کند که خدای متعال اراده فرموده است تا این نعمت باقی بماند؛  
والّا نعمت زایل خواهد شد.

البته مردم حج را از جهت جنبه‌ی ظاهری، بحمد الله و المته در طول تاریخ مسلمین حفظ کرده‌اند، لذا این نعمت برای مردم باقی  
است. لیکن از جنبه‌ی قدر شناسی معنوی، شکر کاملی نسبت به این نعمت انجام نگرفته است. لذا این جنبه از این واجب عظیم و این  
برکت، از بیشتر مسلمانها سلب شده و از حج استفاده نمی‌کنند! ...

چرا بعضی نمی‌خواهند که از این نعمت الهی، آن چنان که خدا اراده کرده است، استفاده بشود. دلها نزدیک، ذهنها روشن بشوند و  
دشمنان اسلام معرفی بشوند و مسلمین نسبت به دشمنان اسلام، ابراز نفرت و انزجار و بیزاری و براءت بکنند؟ چرا؟ این فرصت عظیم  
و ذی قیمتی است؛ به نفع یک گروه مسلمان، یک ملت خاص هم نیست.  
فایده‌اش برای همه‌ی مسلمانهاست و به همه برمی‌گردد، همه سود می‌برند.

ص: ۹

اسرار و معارف حج

ص: ۱۰

## طواف بیت عتیق

سید محمدباقر حجّتی

حاجی راست که در هر یک از طوافهای «نساء» و «زیارت»، هفت شوط پیرامون کعبه، گردش را از نقطه محاذی «حجر الأسود» آغاز کرده و ادامه دهد و باید شرایط اقامه نماز؛ از قبیل طهارت از حدث و خبث و پلیدیهای ظاهری و باطنی در جامه و تن و بدن و مطاف و نیز ستر عورت را در خود احراز کند؛ هر چند که طهارت یاد شده در طواف واجب شرط است و در طواف استجبایی ضرورتی ندارد. باید نیت کند و از حجر الأسود آغاز کرده و طواف را بدان پایان ببرد. باید خانه خدا در محاذی سمت چپ بدن خود، به هنگام طواف قرار دهد، و طواف خود را میان کعبه و مقام ابراهیم برگزار نماید.

مستحب است طواف را با سکینه و وقار انجام دهد، و گامهای کوتاه بردارد، و خود را تا می‌تواند به کعبه نزدیک سازد، و بر روی «شاذروان» هنگام طواف گام نهد؛ چرا که «شاذروان» یعنی برآمدگی پایین دیوارهای کعبه، جزئی از کعبه به شمار است. اگر میسور بود در هر شوطی حجر الاسود را با نثار بوسه و دست کشیدن استلام کند. و همه ارکان کعبه: (رکن اسود، رکن شامی، رکن غربی، و رکن یمانی) به ویژه رکن اخیر را در آغوش گرفته و بدانها چنگ آورد.

با شروع طواف، وقتی به باب



ص: ۱۱

کعبه می‌رسد، خویشتن را در کنار مظهري از درگاه الهی احساس می‌کند، در کنار چنین درگاهی است که سزا است فقر و بینوایی و نیازمندی خود را در این جایگاه به خداوند متعال عرضه دارد و همت خویش را در عرض حاجت بر فرازد و نیازی بس بزرگ و حاجتی سترگ را با حضرت باری تعالی در میان گذارد و به خدا عرض کند:

«سائلک، فقیرک، مسکینک بیابک، فتصدق علیه بالجنه. اللهم البيت بيتک، والحرم حرمک، والعبد عبدک. وهذا مقام العائد المستجير بک من النار فأعتقنی ووالدی وأهلی وولدی وإخوانی المؤمنین من النار، یا جواد یا کریم»

«خدایا! خواهنده و گدای تو، فقیر و تهی دست تو، مسکین و بی‌نوای تو در کنار درگاه تو برای درخواست حاجت آمده، پس بوستان بهشتی را به عنوان صدقه و موهبتی حاکی از صداقت، بدو ارزانی دار؛ و با این عطا و بخشش بر او منت گذار. بار خدایا! خانه، خانه تو است. حرم، حرم تو است. وبنده، بنده تو است.»

اینجا پایگاه پناهنده و خواهان امان و زینهار از آتش دوزخ، آنهم به مدد تو است. پس من و پدر و مادر و خاندان و فرزندان و برادران با ایمانم را از این آتش رهایی بخش، ای خدایی که با جود و کرامتی»

آنگاه که برابر میزاب و ناودان می‌رسد؛ یعنی به جایی می‌رسد که باران رحمت الهی با تجمع در بام کعبه از این نقطه فرو می‌ریزد، بارانی که ارزاق و نعمتهای زمین مدیون ریزش آن است، و وسیله شست و شو از پلیدیهاست و دور ساختن ناپاکیها و ناپاکهاست، چنین بخواند:

«اللهم أعتق رقبتی من النار، ووسع علی من الرزق الحلال، وادراً عنی شر فسقه العرب والعجم وشر فسقه الجن والإنس»:

«بار خدایا! وجودم را از آتش دوزخ رهایی بخش، و از روزی حلال بر من گسترده و فراوان گردان، و شر گناه پیشگان عرب و عجم و جن و انس را از من دور نگاهدار، و از آسیب آنها مرا در حمایت خویش قرار ده.»

و در همانحال که برای طواف، گامها را به جلو می‌راند بگوید:

«اللهم إنی إلیک فقیر، وإنی منک خائف مُستجیر، فلا تُبدل اسمی ولا تُغیر جسمی»

بار خدایا! تحقیقاً مرا به تو نیاز است و مسلماً از تو بیمناک و به تو پناهنده‌ام؛ پس اسم و رسم را جا به جا نفرما و جسم و تنم را دگرگون مساز.»

و به هنگام رسیدن به رکن یمانی که در خویشتن آمادگی بیشتری احساس

ص: ۱۲

می‌کند، خدای را به اسم اعظم او یاد کند؛ چرا که اسم اعظم او برای همه امور مهم، کار ساز و نیز گشاینده هر گونه مشکل و معضلی است، سزا است این چنین خدای را بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَمْشِي عَلَى طَلَلِ الْمَاءِ؛ كَمَا يَمْشِي بِهِ عَلَى حُدُودِ الْأَرْضِ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ عِنْدَكَ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ، إِذَا دُعِيَ بِهِ أُجِبْتَ، وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أُعْطِيَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَعَالِ مُحَمَّدٍ»  
 «خداوند گارا! از تو درخواست می‌کنم به آن نامی از تو که بر امواج بلند آب چنان می‌توان راه در نوردید که در جاده‌های هامون و هموار. و از تو می‌خواهم به آن نامی که از تو که نزد تو برای بشر نهان مانده و در خواست خود را با نامی از تو در میان می‌گذارم که بسی بزرگ و بسی بزرگ و بسی بزرگ از بزرگتر است، نامی که اگر بدان تو را بخوانند به در خواست کننده پاسخ مثبت می‌دهی و اگر از رهگذر آن به درگاه تو روی آورند خواسته‌هایشان را بدانان اعطا فرمایی. با این نامها تو را می‌خوانم که بر محمد و خاندان او درود فرستی». و پس از آن هر گونه حاجتی که دارد به خداوند متعال عرضه کند.

وقتی خود را نزدیک «رکن یمانی» یافت در هر شوطی آن را در آغوشش گرفته بیوسدش و بر پیامبر و خاندانش درود فرستد. و میان این رکن و رکن اسود- که حجر الأسود بر آن نصب شده است و در آن جای دارد خیر دنیا و آخرت هر دو را از حضرت باری تعالی درخواست کند و بگوید:

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»

در شوط هفتم در «مستجار»- که نزدیک رکن یمانی و محاذی باب کعبه است- درنگ کند، دستهایش را بر دیوار کعبه بگشاید و بگسترده، گونه‌ها و شکمش را بر کعبه نهد و برای این که خاکساری و تواضع خویش را به خداوند اظهار دارد و زبان به ناتوانی خویش بگشاید، با این مقال با حضرت خداوندگار خویش گفتگو کند که:

«اللَّهُمَّ الْبَيْتَ بَيْتُكَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ، وَهَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بَكَ مِنَ النَّارِ، اللَّهُمَّ إِنِّي حَلَلْتُ بِفَنَائِكَ فَاجْعَلْ قِرَائِي مَغْفِرَتَكَ، وَهَبْ لِي مَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَاسْتَوْهَبِي مِنْ خَلْقِكَ»

«بار خدایا! این خانه، خانه تو است و این بنده بنده تو است، و اینجا پایگاهی است که به تو از آتش دوزخ از رهگذر آن باید پناه بریم. پروردگارا! من بر حریم تو فرود آمدم و

ص: ۱۳

پذیرایی تو از من، آمرزش تو باشد، و آنچه میان من و تو است برای من ببخشی.»

به دنبال این دعا، هر چه از خدا می‌خواهد با او در میان نهاده و بر گناهان خود در برابر خداوند گارش اعتراف کند. و به دنبال دعا و درخواست و نیاز خود همه عواملِ خوشبختی خود را از آن حضرت باری تعالی دانسته و رهایی از آتش دوزخ را به عنوان آخرین درخواست و مهمترین حاجات به خدا عرضه دارد و با خدا که برآورنده همه نیازها است این حوائج را بدینسان در میان گذارد:

«اللَّهُمَّ مِنْ قَبْلِكَ الرُّوحَ وَالرَّاحَةَ وَالْفَرْجَ وَالْعَافِيَةَ. اللَّهُمَّ إِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضَاعِفُهُ لِي وَاعْفُرْ لِي مَا أَطَّلَعْتُ عَلَيْهِ مِنِّي وَخَفِيَ عَلَيَّ خَلْقُكَ، أَسْتَجِيرُ بِكَ مِنَ النَّارِ»

«بار خدایا! رفاه و آسایش و گشایش و سلامت از ناحیه تو است، با خدایا! تحقیقاً عمل نیکم کم رمق و ضعیف و ناچیز است آن را به نفع من دو چندان ساز و از اعمال بدی که بدانها دست یازیدیم و فقط تو بر آنها آگاهی و بر خلق تو پنهان است در گذر، و به تو از آتش دوزخ پناه می‌خواهم.»

و هر چه بیشتر دعا کند، فراوان از خدا در خواست نماید. آنگاه به استلام «رکن یمانی» و رکنی که حجر الاسود در آن قرار دارد روی آورد و بر آنها بوسه زند، و طواف را با این دعا به پایان برد که:

«اللَّهُمَّ قَنَعْنِي بِمَا رَزَقْتَنِي وَبَارِكْ لِي فِيهَا آتَيْتَنِي»

«بار خدایا! مرا بدانچه ارزانی داشتی قانع و راضی گردان، و در آنچه به من عطا فرمودی برکت و فزونی به هم رسان.»

وقتی از طواف فارغ گشت، مقام ابراهیم را آهنگ نماید و در آنجا دو رکعت نماز گزارد البته مقام ابراهیم را به هنگام نماز پیش روی خود قرار دهد و در رکعت اول بعد از حمد، سوره توحید و در رکعت دوم سوره جحد (الکافرون) را قرائت کند و پس از تشهد و تسلیم، خدای را سپاس گوید، و بر محمد و آل او درود فرستد، و از خداوند متعال درخواست کند طواف او را به شرف قبول نائل سازد و آن را آخرین کار او قرار ندهد، بلکه بارها وی را به توفیق زیارت خانه‌اش و طواف برگرد آن مفتخر گرداند و در مقام حمد و ستایش الهی و درود بر پیامبر و آل او و درخواستهایش، دعایی را این چنین بخواند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ بِمُحَمَّدٍ كُلِّهَا عَلَى نِعْمَائِهِ كُلِّهَا حَتَّى يَنْتَهَى الْحَمْدُ إِلَى مَا يُحِبُّ وَيَرْضَى. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَتَقَبَّلْ مِنِّي وَطَهِّرْ قَلْبِي وَزَكِّ عَمَلِي»

ص: ۱۴

«سپاس از آن خدا با تمام انواع آن سپاس بر تمام نعمتهایش (سپاسی که به آنچه محبوب و مَرْضیّ خداست به فرجام رسد). بار خدایا! بر محمّد و آل او درود و نثار فرما، و از من بپذیر، و قلبم را از هر آلاشی پاکیزه گردان، و علمم را به برکات خود از هر پلیدی و پلشتی، به رشد و نموّی رهیده از آفتی سترده ساز.»

باید همه توان خود را در دعا به کار گیر، آنگاه به سوی حجر الاسود به راه افتد و آن را استلام کرده و بیوسد و یا با دستِ خود در سوی آن نشان و اشارت رود، و آنچه قبلاً به خدا عرضه داشته تکرار کند.

باید توجه داشت که «طواف» یکی از ارکانِ حج و عمره است که اگر عمداً ترک شود حج و عمره شخص باطل و فاقد اعتبار و ارزش می‌گردد؛ چنانچه از روی نسیان و فراموشی انجام نگرفته باشد می‌تواند بعد از مناسک حج با قضا، آن را جبران نماید. و اگر بازگشت به مکه و قضای طواف، دشوار و مستلزم تحمل مشکلاتی گردد، می‌تواند دیگری را به عنوان نایب خود در این وظیفه انتخاب کرده تا به جای او طواف کند.

چنانکه اشارت رفت «طواف به منزله نماز است؛ لذا باید حج گزار، قلب خود را از تعظیم و خوف و رجاء و محبت سرشار سازد» و باید بدانند که این طواف به سان تحیت و تهنیت به نخستین خانه‌ای است که به منظور پرستش خدای یکتا بنا شده و تکریمی است به یکی از مظاهر توحید و یکتا پرستی.

و چون حاجی، کعبه و جلوه‌گاه معشوق و معبود خود را می‌بیند، عاشقانه همچون پروانه گرد شمعِ مظهر حقیقی پاک که خدای متعال است به گردش در می‌آید و آنقدر بر پیرامون این شمع به گردش و پرواز روحی ادامه می‌دهد تا بال و پر تمایلات عصبی به دنیا و اخلاص و دل‌بستگی به آن بسوزد، و چون خاکستر در تند باد جماعت انبوه طائفین از پیرامون دل و جانش بپراکند و هر چه ناخالصی در وجودش راه یافته زدوده و سترده شود، و وجودش سراپا عشق به خدا گردد.

حجر الاسود نقطه آغاز و مبدأ این طواف است؛ استلام و تقبیل آن عبارت از کاری است که از عشق و علاقه به مبدأ حقیقی عالم، یعنی آفریدگار جهان بازگو می‌کند. امتی که شبانه روز به صورت تکلیف واجب و الزامی باید پنج بار به سوی این خانه که عالیترین مظهر توحید است نماز را اقامه کند شایسته می‌نماید با طواف پیرامون بنائی که ابراهیم برای شرک زدایی و ترویج

ص: ۱۵

توحید پی‌ریزی کرده است اظهار ادب نماید.

مرحوم فیض کاشانی می‌گوید: «باید حاجی بدانند در طواف، خود را به فرشتگان مقربی که پیرامون عرش را احاطه کرده و برگرد آن طواف می‌کنند همانند ساخته است. نباید تصور کند که هدف از این طواف آن است که کالبد و بدن خود را پیرامون کعبه به گردش درآورَد؛ بلکه مقصود این است قبلش از رهگذر ذکر و یادِ صاحبِ خانه به گردش و چرخش افتد تا ذکر جز به او ابتداء نشود و جز به او خاتمه نیابد؛ چنانکه طواف کننده طواف را از خانه و حجر الاسود آغاز و بدان ختم می‌کند.

آری طواف، نشانگر اوج محبت و مُتتهای عشق الهی در عبادت و پرستش است، و پیدا است که این طواف در تنگنای حرکت فیزیکی و گردش صوری و ظاهری و مادی محدود نیست، و باید قلب و دل آدمی در پویش و گردش و در جستجوی خدا باشد خانه خدا و طواف تن و اندام نمودارِ خدا و چرخش روح و دل می‌باشد، و چنانکه اشاره خواهیم کرد. طواف تن و اندام در عالم شهود نردبانی است به عالم غیب و ملکوت.

نکته قابل توجه در انجام این فریضه پرشور که جلوه‌ای نمایانگر کمالِ عبودیت و بندگی و محو شدن در جمال ربوبی است این است که در میان جمع و انبوه انسانها برگزار می‌شود. طوافِ جمعی جلوه‌ای است از تجمع و همبستگی مردم با یکدیگر تا به مدد قلبهای پاکی که با اصحاب و خداوند گارانِ آن با او همراهی می‌کنند بتوان در پیشگاه پروردگار قربی به هم رسانده و خواسته‌های او در کنار جمع با استجابت و پاسخ مثبت بارور شود؛ و با سپردن خود به انبوه طائفان در گردابِ انسانیت محو شده و با از خود گذشتن و به جمع پیوستن، خدای را باز یابد.

طواف نمایشی است از عبادتِ جمعی که باید طائف، خویشان را ناگزیر از هماهنگی با برادران ایمانی خود ساخته و از تک روی پرهیزد، تن را از تنهایی و استقلال برهاند؛ چنانکه باید دل را از استبداد و انزوا از دیگران رها سازد. او نمی‌تواند در جهتِ مخالفِ با دیگران بچرخد چنانکه نمی‌تواند راهی برای خود در جهتِ مخالفِ ایده آنان بیوید. این حرکت موزون و زیبا و دل انگیز و سامان یافته، هشداری به مسلمین است که تجمع و همبستگی و همراهی را در هیچ امری از امور زندگانی مورد غفلت قرار ندهند که تفرقه و تکروی، آنان را طعمه گرگان خونخوار قرار داده و دشمنانِ سوگند خورده

ص: ۱۶

قرآن و اسلام چون لاشخوران و کفتارانی بر سر این طعمه روی آورده و آنها را از هم دریده و کیان اسلام و مسلمین را در معرض ضعف و نابودی قرار می‌دهند.

طواف پیرامون «بیت عتیق»، خانه‌ای آزاد و آزاد کننده انسان از هر اسارتی انجام می‌گیرد، خانه‌ای که هیچ جباری نمی‌تواند آنرا مقهور و مغلوب سازد؛ خانه‌ای که خدا برای ابد آنرا از ویرانی و فرسودگی نگاهبان است، و همواره معمور و آبادان- از زمان ابراهیم و تا همیشه- و رهیده و آزاد از هر گزند و آسیبی است. مردمی که گرد چنین خانه‌ای دوش به دوش یکدیگر هر ساله به طواف می‌پردازند نباید آسیب و گزند بر آنها وارد شود و مغلوب و مقهور دشمنانشان واقع شوند. مگر این شعارها و مناسک دینی بدون هدف و آرمانهای سازنده‌ای تشریح شده است. این بیت از هر جهت عتیق است، خانه‌ای بس کهن که هرگز ویرانی بدان راه نیافت و برای همیشه بدان راه نمی‌یابد.

مرحوم طبرسی می‌گوید: بیت عتیق، یعنی کعبه؛ از آنرو به «بیت عتیق» نامبردار شده، چون:

- هیچ بنده‌ای مالک آن نمی‌گردد، و از اینکه به تملک احدی در آید آزاد می‌باشد.

- یا از آن جهت، از اینکه هر جباری توانمند بتواند آنرا ویران سازد آزاد و مصون است، و کسی را یارای آن نیست که بدان آسیبی وارد سازد، و هیچ جباری قبل از پیامبر- صلی الله علیه و آله- آهنگ ۲ تخریب و براندازی آن ننمود مگر آنکه خداوند آنرا هلاک و نابود ساخت. و اینکه حجاج آنرا ویران کرد و بار دیگر آنرا بنا نمود از برکت پیامبر ما- صلی الله علیه و آله و سلم- دچار هلاک نگردید؛ زیرا خداوند سبحان به برکت این خانه، امت اسلامی را از استیصال و درماندگی ایمن فرموده است.

- گویند از آنجهت «بیت عتیق» نام دارد، چون از طوفان در زمان حضرت نوح-ع- مصون ماند، در حالیکه همه نقاط گیتی جز این خانه دستخوش غرق گشت.

- و یا آنکه چون کهن و قدیمی است «بیت عتیق» نام گرفت؛ زیرا نخستین خانه‌ای است که خداوند متعال آنرا پی نهاد و آدم ابوالبشر ساختمان آنرا بنیاد کرد، آنگاه حضرت ابراهیم-ع- بازسازی آنرا به عهده گرفت.

ابوالفتح رازی- رضوان الله تعالی علیه- گوید: «برای آن «عتیق» خواندند آنرا که:

- آزاد است، و هرگز مملوک نشود،

ص: ۱۷

و آنرا مالک نبود از آدمیان. و مجاهد همین گفت.

- ابن زید گفت: برای آنکه قدیم است؛ و قدیم «عتیق» بود و دیرینه در عتق و قدم او آن است که «هُوَ أَوْلُ بَيْتٍ وَضِعَ لِلنَّاسِ» و يقال: «سَيْفٌ عَتِيقٌ وَ دِينَارٌ عَتِيقٌ».

- بعضی دیگر گفتند: برای آنکه بر خدای، کریم است «لِکَرَمِ أُمَّتِهِ عَلَی اللَّهِ، وَ الْعِتْقِ، الْکَرَمِ». عتق، کرم باشد. من قولِهِمْ: «فَرَسٌ عَتِيقٌ» ای کریم.

- و امام باقر-ع- گفت: برای آنکه آزاد بود در ایام طوفان نوح؛ چون همه جهان غرق شد.

بنابراین «بیت عتیق» مظهر هر گونه آزادیها و رهاییها و آسیب ناپذیریها و دارای سابقه‌ای دیرینه و ریشه‌دار تا زمان حضرت آدم-ع- است؛ طواف بر گرد چنین بیتی باید امتی آزاده و آسیب ناپذیر را سازمان دهی کند، و باید از حقیقت نهفته در این بیت برای رهایی از یوغ استعمار و استعمار الهام گیرد؛ باید این امت به گونه‌ای سامان یابد که هیچ قدرت و نیرویی حتی خیال تجاوز به حریمش را در سر نپروراند، و هرگز نتواند ضعف و زبونی او را موجب گردد. باید این طواف را با توجه به هدفی که در آن وجود دارد و نکات و لطائفی که بیت و کعبه حامل آنها است برگزار کرد، صرفاً گردش و چرخش فیزیکی نباشد، بعدها متنافر یکی را باید در هر گامی که به هنگام طواف نهاده می‌شود در مد نظر گرفته و آنرا در محیط اندیشه خود زنده کرد.

اسلام امتی را درخواست می‌کند که تسلط ناپذیراند «لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً» (۱). چرا ما با داشتن چنین رموز و نکات و سمبلهای گویا و سازنده در جهان اسلام، شاهد بردگی حتی دولتمردان آن باشیم، دولتمردانی که عیب و بردگانی مزدردسان به اربابان خود هستند. واقعاً شرم آور است امتهای اسلام با داشتن ثروتهای سرشار رو و زیر زمینی بدینسان که می‌دانیم در فقر و ضعف و زبونی به سر می‌برند، و با داشتن «بیت عتیق» و آزاد و آزادی بخش، این چنین در استیصال ساخته استعمار استدمارپیشه بازندگان اسف آوری سر و کار داشته باشد.

باری، فیض کاشانی می‌گوید:

«و نیز باید بداند طواف برخوردار از شرافت و کرامت، همان طواف قلب در پیشگاه حضرت ربوبی است، و خانه خدا یعنی کعبه نمونه و مظهری است پدیدار در عالم مُلک برای حضرت ربوبی که چون در

ص: ۱۸

عالم ملکوت است با چشم سر رؤیت نمی‌شود. چنانکه بدن نمونه‌ای ظاهر در عالم شهادت برای قلبی است که چون در عالم غیب است با دیدگان قابل رؤیت نیست، و عالم مُلک و شهادت به سوی عالم غیب و ملکوت - برای کسانی که در برای او گشوده شده است - راه دارد».

«در اشاره به همین مقایسه آمده است: بیت المعمور در آسمان، در مقابل کعبه قرار دارد؛ و طواف فرشتگان در بیت المعمور مانند طواف انسان بر گرد کعبه است، و چون پایه و درجه اکثر مردم از انجام طوافی این چنین، نارسا است مأمور شدند حتی الامکان طواف خود را همانند فرشتگان سامان دهند، و به آنها وعده دادند «هر کسی خود را شبیه گروهی سازد که با آنان محشور خواهد شد».

«اما استلام حجر الاسود باید گفت که حجر به منزله دست راست خدا است.  
رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم -



ص: ۱۹

فرمود: حجر را استلام کنید، زیرا دستِ راست خدا در میان خلق است که با خلق به وسیله آن مصافحه می‌کند همانگونه که عبد و بندگان خدا با هم مصافحه می‌کنند».

ذکر این نکته در پایانِ بحثِ مربوط به طوافِ ضروری است که مخالفانِ اسلام موضوعِ کعبه و حجر الاسود را بهانه‌ای برای حمله و انتقاد قرار داده‌اند؛ می‌گویند:

احترام به کعبه و حجر الاسود بازمانده افکار و اندیشه بت پرستی است! در حالی که آنان از حقایقِ مسلم تاریخ در بی خبری به سر می‌برند و یا تعمداً این حقایق را نادیده می‌انگارند؛ با این که همین یاوه‌گویان درباره گورِ سربازِ گمنام - که مظهر وظیفه شناسی و فداکاری است - انواع و اقسام تشریفات و مراسم را به اجراء در می‌آورند و احترام فراوانی درباره آن معمول می‌دارند. علاوه بر این در اکثر شئونِ زندگانی، به بسیاری از موهومات پای بند هستند.

ما می‌دانیم کعبه و حجر الاسود، مظهر مبارزه با شرک و نبرد با پس مانده‌های بت پرستی و جنگ با موهومات به شمار می‌رود. و به قاطعیت می‌توان گفت کعبه و حجر الاسود بازمانده آثار توحید و یگانه پرستی است که از زمانِ ابراهیم بت شکن و شرک ستیز تا کنون به عنوان نمودار توحید مورد احترام یکتا پرستان بوده و هست.

به تاریخ نیز باید مراجعه کرد که عرب‌های قبل از اسلام از مواد و اشیاء گوناگون بت و معبودی می‌پرداختند؛ در حالی که کعبه و حجر الاسود تنها چیزهایی بوده‌اند که به دور از جنبه الوهیتِ شرک آمیز قرار داشتند، و هیچ عربی قبل از اسلام آندو را به هیچوجه به عنوان معبود یا بت، مورد پرستش قرار نداده‌اند. آیا اسلامی که با بت پرستی نبرد را آغاز کرده و سخت مخالف بت پرستی جاهلی بوده می‌توان آن را آیینی برشمرد که از شرک و بت پرستی تأیید به عمل آورده است؟! هیچ تاریخی این سخن یاوه‌گویان را نه تنها تأیید نمی‌کند، بلکه با توجه به تعالیم قرآنی - که سراسر آن به سوی توحید و نابودسازی شرک نشان رفته - آن را تکذیب می‌نماید. باید گفتار این معاندان یا نادانان را مانند سایر سخنانشان در باره اسلام کاملاً تهی از واقعیت تلقی کرد.

استلام حجر و بوسیدن و تماس با آن نباید موجب آزار دیگران گردد:

علیرغم آنکه روی مسأله استلام از رهگذر تقبیل یا دست کشیدن روی آن مؤکداً توصیه شده است باید در ادای این

ص: ۲۰

وظیفه، مسأله مهم دیگری را کاملاً در مد نظر قرارداد. اصولاً طواف و همه مناسک دیگر حج باید به گونه‌ای برگزار شود که ایذاء و مشکلی را برای دیگران موجب نگردد.

معمولاً در موسم حج تمتع، تراکم جمعیت در دوره معاصر بسیار چشمگیر و بی سابقه است. قهراً اصل طواف بادشواریهایی روبه‌رو است تا چه رسد به آنکه حجر را با بوسه زدن و یا دست کشیدن، استلام کنیم. و بنابراین نباید با اصرار بر این کار، موجب فزونی رنج و آزار دیگران شویم، و به کاری مطلوب دست یازیم که به خاطر آن کاری مطلوب تر را - که عبارت از آزار نرساندن به دیگران است - از دست نهم. در چنین شرایطی بهتر آن است که به اشاره در امر استلام بسنده کنیم، و حج ابراهیمی را با طرزی خوش آیندتر به جای آوریم. احادیث وارده از اهل البیت - علیهم السلام - نیز ما را به همین امر رهنمون است که حجاج خسته و فرسوده را که اجراء مراسم عادی حج آنها را کم توان می‌سازد با اصرار بر یک امر مستحب فرسوده‌تر سازیم. معمولاً در حدود حجر الاسود فشار و تنش جمعیت به خاطر لمس و تقبیل حجر الاسود به اوج خود می‌رسد که احياناً به دشنام و ناسزاگویی پاره‌ای از آنها منجر می‌گردد. علیهذا بایسته است تا می‌توانیم در انجام مناسک حج از آزار و ایذاء دیگران بکاهیم، آزار و ایذائی که بسیار نا ستوده و نامطبوع و حتی گاهی بهانه به دست دشمنان اسلام می‌دهد که امتش در مواردی جزئی از مراسم مستحب حج، مشکلاتی غیر قابل جبران به ارمغان می‌آورند.

مرحوم کلینی - رضوان الله تعالی علیه - آورده است: مردی به نام ابن ابی عوانه - که در لجاج و عناد نسبت به اهل البیت - علیهم السلام - شهره بود، و هر وقت امام صادق - علیه السلام - و یا یکی از بزرگان آل محمد - علیهم السلام - بر مکه در می‌آمد به استهزاء و ایذاء او روی می‌آورد. آنگاه که امام صادق - علیه السلام - سرگرم طواف بود خود را به آنحضرت رساند و گفت: ابا عبدالله! رأی تو در باره استلام حجر چیست؟ پاسخ داد: رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - حجر را استلام می‌کرد. ابن ابی عوانه گفت: ترا به هنگام طواف ندیدم که حجر را استلام کنی؟

حضرتهان فرمودند: «أکره أن أوذی ضعيفاً أو أتأذی»؛ (برای من خوش آیند نیست فردی ضعیف و کم توان را بیازارم و یا خود نیز به خاطر [چنین کار مستحبی] آزار بینم).

ابن ابی عوانه گفت: تو خود می‌پذیری که

ص: ۲۱

رسول خدا- صلی الله علیه و آله وسلم- حجر را استلام می کرد؛ لکن خود از آن امتناع می ورزی؟ امام صادق- علیه السلام- فرمود: «نعم؛ ولکن کان رسول الله- صلی الله علیه و آله وسلم- إذا رأوه عرفوا له حَقَّهُ، وأنا فلا یعرفون لی حتی»: (آری؛ لکن وقتی مردم، رسول خدا- صلی الله علیه و آله وسلم- را در حال طواف می دیدند حق او را می شناختند و رعایت حال او می کردند، و حریمی برای آنحضرت برای تقبیل و استلام حجر به وجود می آوردند، نه کسی را آزار می رساند و نه خود آزار می دید. و من به گونه‌ای مراسم طواف را برگزار می سازم که مردم حق مرا نمی شناسند، لذا از تقبیل و بوسیدن حجر یا تماس نزدیک با آن خودداری می کنم تا مردم را نرنجانم و خود نیز رنجه نگردم).

محدث نوری- رحمه الله علیه- می نویسد: امام صادق- علیه السلام- را مردم دیدند که طواف را به طور عادی و طبیعی برگزار می کند، و برای نزدیک شدن به حجر الاسود تلاش و کوششی از خود نشان نمی دهد. رفتار و شیوه عمل آن حضرت در امر طواف سؤال برانگیز شده بود، لذا از آنحضرت پرسیدند پیامبر اکرم- صلی الله علیه و آله وسلم- از نزدیک با دست کشیدن به حجر الاسود با آن تماس برقرار می کرد و آنرا بدین شیوه استلام می نمود؟ امام صادق- علیه السلام- پاسخ داد: «یُفَرِّجُ لَه، وَأَنَا لَا يُفَرِّجُ لِي»؛ (برای آن حضرت راه را برای چنین تماس نزدیک می گشودند؛ اما من در شرایطی طواف را برگزار می کنم که راهی را فراسویم به حجر الاسود باز نمی گذارند) لذا از استلامی این چنین صرف نظر کرده و بر بار مشکلات و دشواریهای مردم و خود اضافه نمی کنم، و مصلحت جمعی را بر مصلحت شخصی ترجیح می دهم. و قاعده باب «تراحم مصالح» مقتضی است که مصلحت فرد، فدای مصلحت جمع گردد.

پی نوشتها:

## اسرار و عرفان حج

قادر فاضلی

ظاهر و باطن مناسک حج

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ - (الحج ۲۹-۲۷).

«و در میان مردم انجام مناسک حج را صدازن تا از هر سو مردم پیاده و سواره، از راه دور و نزدیک به سوی تو آیند.

سپس مناسک حج را به انجام رسانند و به نذرهای خود وفا کرده و به طواف خانه عتیق پردازند.»

حج از احکام مهم عبادی- سیاسی اسلام و یکی از فروع آن است. این فریضه الهی در عین حال خصوصیتی دارد که منحصر به خود بوده و آن را بر دیگر احکام اسلامی، برتری داده است.

حج ضمن این که عملی است عبادی، سیاسی نیز هست و بلکه نه تنها عبادی- سیاسی است که عملی است اجتماعی- اسلامی بگونه‌ای که جهان را به خود متوجه می‌سازد.

مسلمانان، با ملیتها و رنگها و زبانهای مختلف از سراسر این کره خاکی در یک جا جمع شده و همگی یک شعار سر داده و یک هدف را دنبال می‌کنند.

بنا بر این، می‌توان حج را «رستاخیز اسلامی» نام نهاد.

حج، با توجه به گستردگی ابعاد و

ص: ۲۳

ویژگی خاصّیش، از اسرار باطنی فراوانی برخوردار است به طوری که هیچ یک از اعمال دیگر، به آن گستردگی نبوده و باطن هیچیک به باطن حج نمی‌رسد.

حج همانگونه که توحید، نبوت، امامت و معاد را دارد، نماز، روزه، جهاد، تولی و تبری و نیز دیگر امور؛ همانند خلوت و جلوت، ذکر و تفکر، سکوت و فریاد، عزلت و اجتماع و ظاهر و باطن همه را دارد. و در یک کلام می‌توان گفت که: حج بخشی از آثار فقهی، فلسفی، اخلاقی، عرفانی و ... را به خود اختصاص داده است.

در این نوشته برآنیم تا گوشه‌هایی از اسرار معنوی و عرفانی حج را، که محصول زحمات و ریاضتهای بزرگان و عرفای مسلمان در طول سالیان دراز است، باز گوئیم.

بدیهی است آنچه یک عارف گفته یا نوشته است، محصول زحمات خویش بوده و یک کشف فردی است که هر عارفی می‌تواند به اقتضای حال خود بدان برسد و آن را شهود کرده، در حدّ توان بیان و قلم خود، به دیگران نیز انتقال دهد. چه بسا عارفی از مسأله‌ای ظاهری، معنویتی به دست آورد؟ که عارف دیگر به چیزی غیر از آن رسیده است یا طوری بیان کند که متفاوت و بلکه مغایر با بیان عارف دیگر باشد.

از گفته‌های عارفان، آنچه که عقل و دل خواننده کشش دارد، برایش قابل درک و استفاده است. و آنچه که خارج از توان وی باشد، به عقل و انصاف و اخلاق نزدیکتر است که از کنار آن با کمال ادب عبور کرده، صحتش را، به قول شیخ الرئیس ابو علی سینا، در بقعه امکان قرار دهد. و متوجّه این شعر حافظ باشد که:

ما نگوییم بدو میل به نا حق نکنیم جامه کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم

ابن سینا با اینکه یک فیلسوف و عقلگرای محض است، در امور عرفانی بسیار محتاط بوده و دیگران را نیز به احتیاط و ادب و پرهیز از تندروی و انکار، دعوت می‌کند. او در چندین جای کتاب «اشارات» خود، این مطلب را گوشزد کرده و می‌گوید:

«اگر با خبر شدی که عارفی به قوت خود کاری انجام داد یا حرکتی کرد و یا حرکتی را به وجود آورد که از عهده دیگری خارج است، پس چنین کاری را به کلی انکار نکن؛ زیرا راههایی بر سبب و صحت این امور وجود دارد.» (۱) در جایی دیگر می‌گوید:

ص: ۲۴

«وجه بسا اخباری از عرفا به تو برسد که بر خلاف عادت است و تو را به سوی تکذیب سوق می‌دهد. پس در این امور [اگر نمی‌توانی قبول کنی] توقف کرده عجله نکن؛ زیرا که این گونه مسائل در طبیعت اسراری دارند و اسبابی.» (۱) همچنین می‌گوید:

«مبادا که زیرکی و ذکاوت و دوری جستن تو از مردم، به روی آوردن تو بر انکار همه این امور باشد؛ زیرا که این حالت نشانه عجز و خفت و سبک سری تو است. بلکه بر تو باد که بر طناب توقف تو تسل کنی. و اگر بعید بودن آن خبری که به گوش تو رسیده است تو را در انکار آن بی‌تاب کرده، تا زمانی که محال بودنش برتر یقینی و مبرهن نشده، صواب این است که اینگونه اخبار را در بقعه امکان قراردهی، مادامی که برهان قاطع بر آن به دست نیآورده‌ای و بدان که در طبیعت عجایب فراوانی است.» (۲) و چه نیکو فرمود آن عارف وارسته به حق پیوسته. حضرت امام خمینی - ره - که: «خدا توفیق دهد که ما اینها را انکار نکنیم.»

یعنی اگر قدرت درک و تجزیه و تحلیل عمق کلام بزرگان عرفان را نداریم از خدا بخواهیم تا ما را، همچو جاهلان، در ورطه انکار این حقایق نیندازد و خدای ناکرده به تکفیر و تفسیق یا توهین نپردازیم.

آنچه از حقایق عرفانی به ما می‌رسد، اگر مربوط به انبیا و اولیای دین باشد، چه بفهمیم و چه نفهمیم باید تعبداً قبول کرده و از خدا توفیق فهم آن را بخواهیم، بدون این که کوچکترین شک و شبهه‌ای در صحت کلام به خود راه دهیم.

ولی اگر به انبیا و اولیا منسوب نبود.

بلکه به علما و عرفا مربوط باشد، اگر خارج از درک ما بوده و ما قادر به هضم آن نباشیم باید در بقعه امکان قرار دهیم تا این که توفیق بهره‌برداری از فیوضات عرفا از ما سلب نشود و ما در قضاوت‌های خود راه خلاف یا دور از انصاف را طی نکنیم. در ضمن متوجه این نکته هم باشیم که منع احکام عبادی و سیاسی اسلام قرآن کریم است و خود قرآن کتاب نازل شده است.

یعنی از مقام حقیقی و علمی خود تنزل کرده و پایین آمده است تا این که برای بشر قابل درک باشد، در عین حال این قرآن، ظاهری دارد و باطنی، غیبی دارد و شهادتی، صورتی دارد و سیرتی.

حرف قرآن را بدان که ظاهریست زیر ظاهر باطنی بس قاهریست

۱- الاشارات والتنبیها. ابن سینا نمط ۱۰، فصل ۲۵

۲- الاشارات والتنبیها. ابن سینا نمط ۱۰، فصل ۳۱

ص: ۲۵

زیر آن باطن یکی بطن سِوَم که درو گردد خردها جمله گم  
 بطن چارم از نَبی خود کس ندید جز خدای بی نظیر بی ندید  
 تو زقرآن ای پسر ظاهر مبین دیو آدم را نبیند جز که طین

ظاهر قرآن چو شخص آدمی است که نقوشش ظاهر و جانش خفی است  
 مرد را صد سال عم و خال او یک سر مویی نبیند حال او (۱)

با این که ظاهر قرآن کلماتی است که از حروف معمولی تشکیل یافته، ولی باطن آن همانند ظاهرش یکسان نبوده بلکه دارای مراتبی عظیم است همینگونه‌اند انسانها که مانند قرآن ظاهری همسان دارند ولی باطنشان مثل هم نبوده و بسیار متفاوت است. مولوی گوید: باطن انسان همانند ظاهر فرشتگان است. چون فرشتگان ظاهراً پنهان‌اند ولی انسان ظاهراً آشکار و باطناً پنهان است، و این پنهان بودن به جهت پیچیدگی و عظمت بی‌نهایت وی است؛

گر به ظاهر آن پری پنهان بود آدمی پنهانتر از پریان بود

نزد عاقل ز آن پری که مضمربست آدمی صد بار خود پنهانتر است

آدمی نزدیک عاقل چون خفی است چون بود آدم که در غیب او صفی است

آدمی همچون عصای موسی است آدمی همچون فسون عیسی است

در کف حق بهر داد و بهر زین قلب مؤمن هست بین اصبعین

وقتی باطن قرآن دارای حقایق لایتناهی است و باطن انسان نیز همانند باطن قرآن عظیم و بی‌انتهاست بدیهی است هنگامی که این دو بی‌نهایت به هم می‌رسند، استفاده‌ها و برداشتهای بی‌حد و حصری نیز حاصل خواهد شد، که چه بسا با این فکر و اندیشه محدود و قالب‌گیری شده بعضیها ناسازگار باشد. پس بهتر است که در موارد سخت و پیچیده مسائل عرفانی، به جای این که عرفان یا عارف را تأویل کنیم خود را تأویل نماییم.

کرده وی تأویل حرف بکر را خویش را تأویل کن نی‌ذکر را

هیچ بی‌تأویل این را در پذیر تا در آید در گلو چون شهد و شیر

ز آنکه تأویلت و اداد عطا چونکه بیند آن حقیقت را خطا

ص: ۲۶

آن خطا دیدن زضعف عقل اوست عقل کل مغزاست و عقل ما چو پوست خویش را تأویل کن نه اخبار را مغز را بدگوی نی گلزار را (۱)

ناگفته نماند که منظور از این حرف تبرئه کلی عرفا از خطا و توجیه همه گفتار آنها نیست؛ زیرا عارف هر قدر هم عظیم باشد جایز الخطا بوده و چه بسا به قدر بزرگیش اشتباهش نیز بزرگ باشد. بلکه منظور معیار قرار ندادن خود در این امور است. در امور ذوقی و کشفی که عارف متعمداً پوشیده سخن گفته و راز را به رمز بیان می‌کند نباید معلومات عمومی و محدود خود را قاضی کرده و عارف را محک بزنییم چون:

اصطلاحاتی است مر ابدال را که خبر نبود از او غفال را

هندیان را اصطلاح هند مدح سنندیان را اصطلاح سند مدح

پیش او مدح است و در پیش تو ذمّ پیش او شهداست و در پیش تو سم

هر کسی را اصطلاحی داده‌ایم هر کسی را سیرتی بنهاده‌ایم (۲)

با توجه به این گفتار خواننده عزیز توجه دارد که آنچه در خصوص اسرار و عرفان حج گفته می‌شود، توجه به باطن امور ظاهری است؛ لذا احرام، سعی، طواف، لباس احرام، حجر الاسود، کعبه و ... یک مفهوم ظاهری داشته و یک مفهوم یا مفاهیم باطنی خاصی هم دارد که در اینجا غرض بیان آن مفاهیم باطنی است.

ارزش واقعی هر عملی، در نقش سازنده آن از راه شناخت اسرار باطنی و به کارگیری آن اسرار نهفته است.

نماز، روزه، حج و هر عمل دیگری که تنها در حدّ قالب ظاهری آن مورد توجه بوده و به درونش پی برده نشده است، کارساز و مشکل گشا نبوده و نخواهد بود.

حج ظاهری همانگونه که برای دشمنان حج زیانی ندارد برای حاجی نیز سودی ندارد و تنها جهت رفع تکلیف به جا آورده می‌شود. اگر میلیونها نفر به حج روند ولی شناخت آنها از حج تنها در حدّ مناسک صوری آن و اجرای دقیق مناسک بدون توجه به محتوای آن باشد، نه سودی دارد و نه زیانی.

اگر از میان میلیونها زائر، حتی تنها چند هزار نفری ضمن اجرای صحیح آداب ظاهری اعمال حج، آنهم تا حدودی به اسرار باطنی و نقش سازنده آن واقف شده و از نور درون آن مستضییء شوند و نور بگیرند، دشمنان ضدّ نور برای خاموشی آن

۱- مثنوی دفتر اول، ص ۲۳۰

۲- مثنوی کلاله خاور، دفتر ۲، ص ۱۰۶



ص: ۲۷

با حاجیان به مقابله می‌پردازند؛ «يُرِيدُونَ لِيطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (۱)

«می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خداوند نور خود را به اتمام و کمال می‌رساند ولو کراهت داشته باشند.»

آری چنین حجتی به ضرر آنان است و حیات استعماریشان را تهدید می‌کند.

همانگونه که نماز واقعی «تنهی عن الفحشاء و المنکر» و «معراج المؤمن» و «عمود الدین» است، حج واقعی نیز چنین است؛ لیکن با

کمال تأسف بسیاری از مردم از این فیض عظمای محروم و اسرار حج از آنان مکتوم است.

عارف بزرگ و بزرگمرد تاریخ معاصر حضرت امام خمینی - قدس الله نفسه الزکیه - به این حقیقت پیش از همه و بیش از هر کس

دیگر پی برد و مردم را بدین مهم آگاه ساخت و از این که هنوز هم گروهی حج را فقط در اجرای احکام صوری و ظاهری

محدودی خلاصه کرده‌اند تأسف خورده، می‌گوید:

«بزرگترین درد جوامع اسلامی این است که هنوز فلسفه واقعی بسیاری از احکام الهی را درک نکرده‌اند و حج با آن همه راز و

عظمتی که دارد هنوز به صورت یک عبادت خشک و یک حرکت بی‌حاصل و بی‌ثمر باقی مانده‌است. یکی از وظایف بزرگ

مسلمانان، پی‌بردن به این واقعیت است که حج چیست و چرا برای همیشه باید بخشی از امکانات مادی و معنوی خود را برای برپایی

آن صرف کنند؟ چیزی که تا به حال از ناحیه ناآگاهان و یا تحلیل‌گران مغرض و یا جیره‌خواران، به عنوان فلسفه حج ترسیم شده

است، این است که حج یک عبادت دستجمعی و یک سفر زیارتی - سیاحتی است.

به حج چه که چگونه باید زیست و چطور باید مبارزه کرد و با چه کیفیت در مقابل جهان سرمایه‌داری و کمونیسم ایستاد؟!

به حج چه که حقوق مسلمانان و محرومان را از ظالمین باید ستانند؟! به حج چه که باید برای فشارهای روحی و جسمی مسلمانان

چاره‌اندیشی نمود؟! به حج چه که مسلمانان باید بعنوان یک نیروی بزرگ و قدرت‌سوم جهان خودنمایی کنند؟!

به حج چه که مسلمانان را علیه حکومت‌های وابسته بشورانند؟! بلکه حج همان سفر تفریحی برای دیدار از «قبله» و «مدینه» است و

بس.

و حال آن که حج برای نزدیک شدن

ص: ۲۸

و اتصال انسان به صاحب خانه است و حج تنها حرکات و اعمال و لفظها نیست و با کلام و لفظ و حرکت خشک انسان به خدا نمی‌رسد. حج کانون معارف الهی است که از آن، محتوای سیاست اسلام را در تمامی زوایای زندگی باید جستجو نمود. حج پیام‌آور ایجاد و بنای جامعه‌ای بدور از رذائل مادی و معنوی است.

حج تجلی و تکرار همه صحنه‌های عشق‌آفرین زندگی یک انسان و یک جامعه متکامل در دنیاست و مناسک حج مناسک زندگی است و از آنجا که جامعه است اسلامی از هر نژاد و ملتی باید ابراهیمی شود تا به خیل امت محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- پیوند خورد و یکی گردد و ید واحد شود، حج تنظیم و تمرین و تشکل این زندگی توحیدی است.

حج عرصه نمایش و آینه سنجش استعدادها و توان مادی و معنوی مسلمانان است. حج بسان قرآن است که همه از آن بهره‌مند می‌شوند ولی اندیشمندان و غواصان و دردآشنایان امت اسلامی اگر دل به دریای معارف آن بزنند و از نزدیک شدن و فرو رفتن در احکام و سیاستهای اجتماعی آن ترسند، از صدف این دریا گوهرهای هدایت و رشد و حکمت و آزادگی را بیشتر صید خواهند نمود و از زلال حکمت و معرفت آن تا ابد سیراب خواهند گشت. ولی چه باید کرد و این غم بزرگ را به کجا باید برد که حج بسان قرآن مهجور گردیده‌است.

و به همان اندازه‌ای که آن کتاب زندگی و کمال و جمال در حجابهای خود ساخته ما پنهان شده است و این گنجینه اسرار آفرینش در دل خروارها خاک کج فکریهای ما دفن و پنهان گردیده است و زبان انس و هدایت و زندگی و فلسفه زندگی‌ساز او به زبان وحشت و مرگ و قبر تنزل کرده‌است، حج نیز به همان سرنوشت گرفتار گشته است. سرنوشتی که میلیونها مسلمان هر سال به مکه می‌روند و پا جای پای پیامبر و ابراهیم و اسماعیل و هاجر می‌گذارند ولی هیچ کس نیست که از خود بپرسد ابراهیم و محمد- علیهما السلام- که بودند و چه کردند، هدفشان چه بود، از ما چه خواسته‌اند؟ گویی به تنها چیزی که فکر نمی‌شود به همین است. مسلم، حج بی‌روح و بی‌تحرك و قیام، و حج بی‌برائت، حج بی‌وحدت و حجبی که از آن هدم کفر و شرک برنیاید، حج نیست ...

پیامبر اسلام نیازی به مساجد اشرافی و مناره‌های تزیناتی ندارد. پیامبر اسلام دنبال مجد و عظمت پیروان خود

ص: ۲۹

بوده است که متأسفانه با سیاستهای غلط حاکمان دست نشانده به خاک مذلت نشسته‌اند ...

إنشاء الله ما نخواهیم گذاشت از کعبه و حج، این منبر بزرگی که بر بلندای بام انسانیت باید صدای مظلومان را به همه عالم منعکس سازد و آوای توحید را طنین اندازد، صدای سازش با آمریکا و شوروی و کفر و شرک نواخته شود و از خدا می‌خواهیم که این قدرت را به ما ارزانی دارد که نه تنها از کعبه مسلمین که از کلیساهای جهان نیز ناقوس مرگ آمریکا و شوروی را به صدا درآوریم» (۱) فضیلت حج

حج دارای فضیلت عارضی و ذاتی است.

الف: فضیلت عارضی

فضیلت عارضی حج به چند جهت است:

۱- اجتماع مسلمانان از اطراف و اکناف عالم در آن میعادگاه است که نمونه‌ای از رستاخیز نهایی است.

در این اجتماع ملل دنیا با فرهنگها و رنگها و زبانهای مختلف از اقصی نقاط کره خاکی گردهم می‌آیند و همه با زبان دل و زبان دین با هم سخن می‌گویند.

ای بسا هندو و ترک همزبان ای بسا دو کرد چون بیگانگان

پس زبان همدلی خود دیگر است همدلی از هم زبانی بهترست

همچنین از اوضاع عبادی، سیاسی، اقتصادی نظامی علمی و ... همدیگر نیز مطلع می‌گردند و پیامهای برادران و خواهران دینی خود از ملل دیگر را به هموطنانشان می‌رسانند که این مطلب دارای فواید دنیوی و اخروی فراوانی است که انشاء الله در فرصت دیگر بدان خواهیم پرداخت.

۲- در این ماه (ذیحجه) وقایعی رخ داده که به حج عظمت داده است. بعضی از این وقایع، پیش از اسلام واقع شده؛ مانند وقایعی که مربوط به حضرت ابراهیم ع- است؛ از قبیل قربانی فرزند و ... و بعضی دیگر به بعد از ظهور اسلام مربوط است؛ مانند مسأله «غدیر» که روز ولایت و اکمال دین و یأس کفار است. گروهی از عرفا ماه ذیحجه را از این جهت به سایر ماهها فضیلت داده‌اند؛ زیرا روز غدیر روز امامت، ولایت و وصایت است. و چون ولایت باطن نبوت است پس روز ولایت هم باطن و سر همه ایام است.

۱- پیام حضرت امام در ذیحجه ۱۴۰۸ برابر با تیر ماه ۱۳۶۷

ص: ۳۰

عارف عظیم القدر مرحوم میرزا جواد آقای ملکی تبریزی استاد عرفان حضرت امام خمینی- رضوان الله علیه- در این باره می‌فرماید:

«در این روز ولایت امیر المؤمنین را به آسمانها و زمینها و پرندگان و دریاها و صحراها و کوهها و ... عرضه داشتند و همه قبول کردند. ... مثل مؤمنان در قبول ایمان و ولایت امیر المؤمنین- علیه السلام- در روز غدیر مانند مثل ملائکه در قبول سجده به حضرت آدم-ع- است و مثل کسی که ولایت امیر المؤمنین را قبول نکند مثل شیطان در ردّ سجده بر آدم-ع- است ... این ولایتی که به جمیع صنوف مخلوقات ارائه شده، همان ولایت مطلقه است که در رسول الله و امیر المؤمنین و یازده خلیفه حضرت امیر است؛ همانطور که بعضی از محققین گفته‌اند: ولایت باطن نبوت مطلقه است.» (۱) ب- فضیلت ذاتی:

۱- خانه خدا در زمین که کعبه مکرمه است، مقابل «بیت المعمور» خانه خدا در آسمان قرار دارد.

«در زمین خانه ساختند و مطاف جهانیان کردند و در آسمان خانه ساختند و مطاف آسمانیان کردند. آن را بیت المعمور گویند و فرشتگان روی بدان دارند. و این یکی را کعبه نام نهادند و آدمیان روی بدان دارند. سید انبیا و رُسل- صلی الله علیه و آله و سلم- گفت: شب قربت و رتبت، شب الفت و زلفت که ما را در این گلشن حرام دادند، چون به چهارم آسمان رسیدم که مرکز خورشید است و منبع شعاع جرم شاهستارگان است به زیارت بیت المعمور رفتم چند هزار مقرب دیدم در جانب بیت المعمور، همه از شراب خدمت مست و مخمور، از راست می‌آمدند و به جانب چپ می‌گذشتند و لبیک می‌گفتند. گویی عدد ایشان از عدد اختران فزون است و از شمار برگ درختان زیادت. وَهْم ما شمار ایشان ندانست، فهم ما عدد ایشان در نیافت. گفتم یا اخی جبرائیل که اند ایشان و از کجا می‌آیند؟ گفت: یا سید «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ» پنجاه هزار سال است تا همچنین می‌بینم که یک ساعت آرام نگیرند. هزاران از این جانب می‌آیند و می‌گذرند، نه آنها که می‌آیند پیش از این دیده‌ام نه آنها که گذشته‌اند دیگر هرگزشان باز بینم نه دانیم از کجایند، نه دانیم کجا شوند. نه بدایت حال ایشان دانیم نه نهایت کار ایشان شناسیم.» (۲) ۲- وجود قبر منور پیامبر خدا صلی

۱- المراقبات متن عربی، مربوط به اعمال ماه ذیحجه.

۲- تفسیر خواجه عبدالله کشف الأسرار چاپ امیر کبیر، ج ۱، ص ۳۶۷

ص: ۳۱

اللَّهُ عليه و آله- و ائمه اطهار در مدینه و قبور انبیای عظام در مکه.

کعبه از گذشته‌های دور مورد علاقه پیامبران الهی بوده و همواره به کعبه عشق می‌ورزیده‌اند. پیامبران در شداوند و سختی‌ها به خانه خدا پناه می‌بردند و از فیوضات آن بهره‌مند می‌گشتند. این امر باعث شده است که بسیاری از انبیای الهی در شهر مکه اقامت داشته باشند و در نتیجه در این شهر مدفون شوند.

در تفسیر خواجه عبدالله انصاری آمده است:

«هر پیامبری که از دست قوم خود فرار می‌کرد به کعبه پناه می‌برد و تا آخر عمر در آن به عبادت می‌پرداخت ... یقیناً قبر نوح و هود و شعیب و صالح بین زمزم و مقام است ... و در اطراف کعبه قبر ۳۰۰ پیامبر است ... و بین رکن یمانی تا حجر الاسود قبر ۷۰ پیامبر است و بین صفا و مروه قبر هفتاد هزار پیامبر است.» (۱) «از اینرو پیامبر اکرم-ص- فرموده است هر که در مکه بمیرد مانند آن است در آسمان دنیا مرده است.» (۲) فضیلت و اسرار کعبه:

عرفا به تأسی از آیات و روایات، برای کعبه فضایل و اسرار بسیار بیان داشته‌اند که به اندکی از آن اشاره می‌شود: کعبه، مکانی که خداوند متعال در شهر مکه (یا بکه) قرار داده است. در روایات و کتب عرفانی آمده است: اولین قطعه خاکی که در روی زمین ظاهر شده مکان کعبه بود و خداوند زمین را از این ناحیه گسترانید؛ از اینرو مکه را «امّ القری» نامیده است. امام باقر- علیه السلام- فرمود:

«خداوند آنگاه که خواست زمین را بیافریند، به بادهای چهارگانه دستور داد تا بر روی آب وزیده و آن را مواج ساخته و کفهای آن را در مکان این خانه جمع کند و تلی (کوهی- تبه‌ای) از آن بسازد. پس زمین را از زیر این کوه گسترش داد و آیه شریفه «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا» (۳)

اشاره به آن است. پس اولین بقعه‌ای که در زمین خلق شد کعبه بود، سپس زمین از آن امتداد یافت.» (۴) امام صادق- علیه السلام- فرموده است:

«دوست داشتنی‌ترین جای زمین، مکه است. در نزد خداوند هیچ خاکی محبوبتر از خاک مکه، هیچ سنگی محبوبتر از سنگ مکه، هیچ درختی محبوبتر از درخت مکه، هیچ کوهی دوست‌داشتنی‌تر از

۱- تفسیر کشف الاسرار، ج ۲، ص ۲۱۲

۲- تفسیر کشف الاسرار، ج ۲، ص ۲۲۳

۳- آل عمران: ۹۶

۴- من لا یحضره الفقیه چاپ بیروت، ج ۲، باب ۶۴، ص ۱۸۴

ص: ۳۲

کوه مکه و هیچ آبی محبوبتر از آب آن نیست.» (۱) همچنین از امام صادق-ع-است که فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی مسجد الحرام را قبل از زمین آفرید، سپس زمین را از آن گسترانید.» (۲) به بیان روایات، نگاه کردن به کعبه عبادت و موجب محو گناهان است. (۳) احترام «ماههای حرام» به ایام حج و زیارت کعبه است. جنگ در ماه ذیحجه، از آن جهت که ماه حج است تحریم گشته و در ذیقعد از آن جهت که ماه قبل از حج و ماه آماده شدن حاجیان است حرام شده است زیرا حاجی باید آرامش خاطر و امتیث داشته باشد. و محرم ماه برگشت حاجیان و اسکان یافتن و رفع خستگی آنها از سفر حج است و اگر ماه رجب را ماه حرام قرار داد از آن جهت است که ماه حج عمره است. (۴) آری خداوند به احترام حج و حاجیان، این ماهها را ماه حرام و امن قرار داد تا همگان به برکت حج مدتی از سال را در امتیث باشند.

محمی الدین عربی می گوید:

«بدان که خداوند متعال کعبه را به عنوان گنجی به ودیعه نهاده است. رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- خواست تا آن گنج را خارج ساخته و به مرم انفاق کند ولی به جهت مصلحتی، از آن صرفنظر کرد ... و آن سرّ تا کنون باقی است. اما روزی در سال ۵۹۸ که من در تونس بودم لوح زرین از کعبه به سوی من آمد که در آن لوح اثر انگشتی به عرض یک شبر و به طول یک شبر یا بیشتر بود. در آن لوح به قلمی که من نمی شناختم نوشته‌ای بود و این جریان به سبب وجهتی که بین من و خدایم بود پیش آمد. من از خدا خواستم که آن لوح را به جای خود برگرداند و این کار به جهت حفظ ادب در محضر رسول خدا بود که اگر آن لوح به مردم نشان می‌دادم فتنه کور در میانشان به وجود می‌آمد و من بدین مصلحت از افشای آن خودداری کردم. اما حضرت رسول اکرم- ص- بدین جهت آن را ترک نکردند بلکه آن را باقی گذاشتند تا حضرت قائم در آخر الزمان به امر خدا آن را خارج سازد. آن حضرتی که جهان را پُر از عدل و قسط می‌کند همانطور که پُر از ظلم و جور شده بود. و خبری نیز در این خصوص وارد شده است.» (۵) از اینرو پیامبر اکرم- ص- فرمود است: «هر که در مکه بمیرد مانند آن است که در آسمان دنیا مرده است.» (۶) همچنین وی در خصوص کعبه می گوید:

- ۱- من لا یحضره الفقیه چاپ بیروت ج ۲، باب ۶۴، ص ۱۸۵
- ۲- الوافی فیض کاشانی، ج ۱۲، ص ۶۹، چاپ اصفهان.
- ۳- الوافی فیض کاشانی، ج ۱۲، ص ۳۹، چاپ اصفهان.
- ۴- الوافی فیض کاشانی، ج ۱۲، ص ۳۸، چاپ اصفهان.
- ۵- الفتوحات المکیة چاپ مصر، ج ۱۰، ص ۵۷ و ۵۸
- ۶- الفتوحات المکیة چاپ مصر، ج ۱۰، ص ۲۲۳

ص: ۳۳

«خانه کعبه اولین خانه‌ای است که معبد مردم قرار داده شده و نماز در آن با فضیلت‌تر از نماز در غیر آن است خانه کعبه از نظر زمان قدیمی‌ترین مسجد است و این خانه از هنگامی است که خدا دنیا را آفرید.

پس این خانه همان خانه‌ای است که خدا از تمام خانه‌ها برگزیده است، و برای آن است سرّ اولیت در میان همه معبدها که ۱۲۰ هزار پیامبر، غیر از اولیای الهی، بر آن طواف کرده‌اند.

هیچ پیامبر و ولی نبوده است که به این خانه و بلد حرام تعلق خاطری نداشته باشد پس یقیناً این خانه موطن ظهور دست خدا ولی حق و ودیعه الهی است پیامبر اکرم - ص - درخصوص این خانه فرمود: «به خدا که تو بهترین زمین خدا و محبوبترین زمین نزد خدا هستی و اگر مرا از تو خارج نمی‌کردند من هرگز از تو خارج نمی‌شدم.» پس اگر کسی این خانه را ببیند ولی بر حالت الهی و نورانی وی نیفزاید، از برکت خانه چیزی عاید او نشده است؛ زیرا این خانه خزانه خدا از برکات و هدایت است. (۱) اسامی کعبه و سایر مناسک حج

هر یک از اسامی موجود برای کعبه یا سایر مناسک حج، وجه تسمیه خاصی داشته و هر کدام بیانگر حقیقتی است. از آنجا که این مناسک، اعمال عبادی و دینی است، اولیای دین می‌توانند وجه نامگذاری آن را بیان کرده و به بیان حکمت و اسرار موجود در این تسمیه پردازند. و لذا آنچه عرفا در این خصوص گفته‌اند یا ترجمه و توضیح متن روایتی است و یا با توجه به مضمون روایت، از آن برداشتی ذوقی و عرفانی کرده‌اند.

اکنون به بیان مضامین بعضی از اسمهای موجود و وجه تسمیه آن می‌پردازیم:

کعبه؛ معنای مکعب و مربع است، و مربع بودن کعبه بدان جهت است که «بیت المعمور» مربع است و کعبه مقابل آن قرار دارد. مربع بودن بیت المعمور از اینرو است که مقابل «عرش خدا» است و آن مربع است. و مربع بودن عرش بدین خاطر است که «کلمات الهی» که اسلام بر آن بنا نهاده شده چهارتا است که عبارتند از:

«سبحان الله»، «الحمد لله»، «لا إله إلا الله» و «الله أكبر».

بیت الله الحرام؛ این نامگذاری بدان جهت است که مشرکان از ورود به این منع شده‌اند و داخل شدن مشرکین بر آن حرام است. البیت العتیق؛ عتیق یعنی رها شده و

ص: ۳۴

آزاد. حکمت نامگذاری آن به عتیق، این است که خانه خدا ملک کسی نبوده و از هر گونه ملکیتی رهاست.

بگه؛ محلّ گریه و بکاء است. مردم در اطراف آن گریه کرده و از گناهان خود استغفار می‌کنند.

صفا؛ آدم-ع- بر گزیده خدا (مصطفی) بر آن کوه فرود آمد و اسم او بر آن نهاده شد.

مروه؛ چون حوا که مرأه (زن) است، بر آن فرود آمد، اینجا بدین نام خوانده شد.

منا؛ آنگاه که جبرئیل-ع- به حضرت ابراهیم نازل شد، گفت: «تمنی یا ابراهیم» ای ابراهیم هر چه می‌خواهی تمنّا کن. از این رو آنجا منا خوانده شد.

عرفه؛ چون جبرئیل به ابراهیم-ع- گفت: در این سرزمین به گناهان خود اعتراف کن و به مناسک معرفت پیدا کرده، آن را بشناس.

این مکان نام «عرفه» را به خود گرفت. (۱) قربان؛ قربانی را از آن جهت قربانی گفته‌اند که موجب تقرب آدمی به خدا می‌شود. (۲)

در روایت نیز آمده است که «الصلاة قربان کلّ تقی»؛ «نماز نزدیک کننده- و بالا برنده- هر انسان با تقوایی است.»

اسرار و مضامین عرفانی حج

بیت ظاهر و بیت باطن

عرفا بیت الله الحرام را بیت ظاهری و آشکار خدا در زمین دانسته و قلب انسان وارسته و ولی الله را بیت باطنی می‌دانند. اگر محوطه

کعبه حرم است قلب آدمی نیز حرم است این مطلب متخذ از روایتی است که می‌فرماید:

«الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُشْكِنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»؛ (۳)

«قلب حرم خداست و در حرم خدا غیر او را جای نده»

دل سرای توست پاکش دارم از آلودگی کاندیرین ویرانه مهمانی ندانم کیستی

هر دل سوزان هزاران راه دارد سوی تو این همه ره را تو پایانی ندانم کیستی

صائب تبریزی

\*\*\*

دل خلویت سرای اوست غیری در نمی‌گنجد که غیر او نمی‌زیبد درین خلوتسرای دل

مولوی نیز می‌گوید:

هر روز به گدای شه دلدار در آیی جان را و جهان را شکفایی و فزایی

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۵-۱۵۱

۲- الوافی، ج ۱۲، ص ۱۹۵

۳- بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج ۶۷، و ۲۵ روایت ۲۷، باب ۴۳



ص: ۳۵

یا رب چه خجسته است ملاقات جمالت آن لحظه که چون بدر برین صدر برآیی (۱)

محي الدین عربی می گوید:

«اگر مردم به طواف خانه ظاهری طواف می کنند، خواطر الهی نیز به اطراف قلب عارف طواف می کنند.» (۲) در مقایسه دو بیت «ظاهری» و «باطنی» گفته می شود: بیت باطنی (دل) وسیعتر از بیت ظاهری است؛ زیرا این خانه وسعت گنجایش حضرت ربوبی را ندارد اما دل انسان وارسته دارد. این مطلب با توجه به آیه‌ای از قرآن کریم و روایات موجود در این زمینه بیان شده است. قرآن کریم می فرماید:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»؛ (۳)

«بدانید که خدا بین انسان و قلبش در آمد و شد است.»

در روایتی نیز آمده است: «لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ.»؛ (۴)

«زمین و آسمانم گنجایش مرا ندارند ولی قلب بنده مؤمن من دارد.»

محي الدین در این خصوص کلامی از «بایزید» آورده، سپس نظر خود را چنین بیان می کند:

«ابو یزید در مقام قلب می گوید: اگر عرش الهی و هر آنچه در آن است صد هزار هزار (صد میلیون) بار در زاویه‌ای از زوایای قلب عارف قرار گیرد، عارف آن را احساس نخواهد کرد.»

این وسعت قلب ابو یزید در عالم اجسام است بلکه من می گویم: اگر آنچه که وجودش بی نهایت است به همراه آنچه که به وجود آورنده این وجود لانهایی است، به قلب عارف عرضه شود و در زاویه‌ای از زوایای قلب وی قرار گیرد باز او احساس نخواهد کرد.

(۵) و (۶) این مطلب بیان مضمون روایت دیگری است که می گوید: «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»؛ (۷)

«قلب مؤمن عرش خداوند رحمان است.»

محي الدین عربی می گوید: چون حج معنای قصد است و حاجی در همه اعمال خود قصد تقرب به خدا را دارد، پس حج در واقع تکرار مدام قصد حاجی در ایام حج است قلب مؤمن هم که متذکر اسماء الهی می شود و آنها را در خود حاضر می سازد و در آن حال مخصوص، اسمهای الهی را تکرار می کند، این اسمها قلب را طواف می کنند. همانگونه که جن و انس و ملک خانه کعبه را طواف می کنند. اسمهای الهی نیز خانه دل را که خانه خداست طواف می کنند. (۸)

۱- کلیات شمس تبریزی، چاپ امیر کبیر، ص ۹۷۵

۲- الفتوحات المکیه، ج ۱۰، ص ۵۲

۳- انفال: ۲۴

۴- بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج ۵۵، ص ۳۹ روایت ۶۱ باب ۴

۵- یقول ابو یزید فی هذا المقام: لو أن العرش و ما حواه مائة ألف مرة في زاوية من زوايا قلب العارف ما احس به وهذا وسع أبي یزید فی عالم الأجسام بل أقول لو أن ما لا- يتناهي وجوده يقدر انتهاء وجوده مع العين الموحدة له في زاوية من زوايا قلب العارف ما احس بذلك.

۶- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب اندیشه عطار فصول الحکم فصل السحفی تالیف قادر فاضل، فصل ۹

۷- بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۳۹، روایت ۶۱، باب ۴

۸- الفتوحات المکیه، ج ۱۰، ص ۶۴

ص: ۳۶

با توجه به این مطالب است که بعضی از عرفا گاهی حرفهایی زده‌اند که تحملش برای اهل ظاهر مشکل بوده ولی برای اهل معنا قابل درک و تحمل بوده است. مانند مطلبی که عطار در کتاب «تذکره الاولیا» از عارفی نقل می‌کند که روزی شخصی خرج سفر مهیا کرده، عزم زیارت خانه خدا نمود. در راه به عارفی رسید و او از وی پرسید که کجا می‌روی؟ گفت: خرج سفر فراهم ساخته و عازم زیارت خانه خدا هستم. عارف گفت: پولهایت رابه من ده، او پولها را داد. سپس عارف گفت: اکنون هفت بار به دور من طواف کن که حجت مقبول است.

البته غرض عطار از ذکر چنین مطلبی این نیست که او راه حج را بر مردم ببندد و مردم را به سوی عرفا گسیل دارد بلکه منظور کشف یک حقیقت است و آن این که خانه حقیقی خدا دل مؤمن است و نباید از آباد کردن این دل غافل ماند که فهم عظمت خانه کعبه در گرو فهم عظمت این خانه است و خدا همیشه در این خانه است که «أَنَا عِنْدَ مُنْكَسِرَةٍ قُلُوبِهِمْ» خداوند نزد دل‌های شکسته است.

پس ما قبل از تشرّف به آن خانه، باید این خانه را تطهیر کنیم و به قول ملای رومی:

ای قوم به حج رفته کجایید کجایید معشوق همینجاست بیاید بیاید  
 معشوق تو همسایه و دیوار بدیوار در بادیه سرگشته شما در چه هوایید  
 گر صورت بی صورت معشوق ببینید هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شما  
 ده بار از آن راه بدان خانه برفتید یکبار از این خانه برین بام برآید  
 آن خانه لطیفست نشانهاش بگفتید از خواجه آن خانه نشانی بنمایید  
 یک دسته گل کو اگر آن باغ بدیدیت یک گوهر جان کو اگر از بحر خدا  
 با این همه آن رنج شما گنج شما باد افسوس که بر گنج شما پرده شما [\(۱\)](#)

منظور از این مطالب، آگاه ساختن مردم از مقام خود و مقام و منزلت جایی است که انسان قصد زیارت آن را دارد تا با این خود آگاهی و معرفت الهی، آدمی بتواند حج واقعی به جا آورد؛ به عبارت دیگر انسان به همراه مقام انسانیش به پیشگاه حضرت ربوبی حاضر شود و چون انسانیت انسان به قلب اوست، لذا تنها در زمانی به چنین توفیقی نایل می‌آید که به عظمت قلب تا حدودی واقف شود.

یکی از مقامات عظمای قلب، بیت الله بودن قلب است. انسان روشن دل

ص: ۳۷

می‌داند که به همراه خانه خدا به زیارت خانه خدا می‌رود. خدا خانه‌ای در درون دارد و خانه‌ای در برون. اگر ما میهمان خداییم، خدا هم میهمان ماست.

زین حکایت کرد آن ختم زُسل از ملیک لا یزال و لم یزل  
که نگنجیدم در افلاک و خلا در عقول و در نفوس با عُلا  
در دل مؤمن بگنجیدم چو ضیف بی زچون و بی چگونه بی زکیف  
بی چنین آینه از خوبی من برنتابد نه زمین و نه زمن  
بر دوکون اسب ترخم تا ختم بس عریض آینه‌ای بر ساختم  
هر دمی زین آینه پنجاه عرس بشنو آینه ولی شرحش می‌رس (۱)

هدف این است که اگر صورت صورت انسانی است قلب هم قلب انسانی باشد، بر خلاف آنهایی که به فرموده علی - علیه السلام -

صورتشان صورت انسانی ولی سیرتشان سیرت حیوانی است؛ «الصُّورَةُ صُورَةُ اِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيْوَانٍ» (۲)

این حقیقت در بیان حضرت سجاد - علیه السلام - با زهری به گونه دیگر آمده است؛ زهری به امام زین العابدین - ع - عرض کرد:

«ما اکثر الحجيج» «چقدر حاجی فراوان است!» امام فرمود: «ما اَکْثَرَ الصَّجِيجِ وَاَقْلَّ الحَجِيجِ» (۳)

«چقدر ضججه کننده زیاد است و حاجی اندک. آنگاه امام - ع - تصرّفی در دیده وی کرد و چشم برزخی او باز شد و پرده‌های

مادیت کنار رفت و دید که عده‌ای به شکل انسان و عده زیادی به شکل حیوانات گوناگون هستند.

آن حاجی که دلش زنده و خدای خود را بنده بوده است صورتاً و سیرتاً انسان است. او به همراه خانه خدا به زیارت خانه خدا

آمده است. سفر او به قول حکما و عرفا؛ «سفر فی الحقّ بالحق» است. چه بسا که ظاهراً به دیدن خانه خدا رفته و لی باطناً خانه خدا

به دیدن وی آمده باشد. اما دیدن چنین چیزی برای همگان میسر نیست مگر قلبی از اولو الألباب.

عطار نیشابوری در خصوص «رابعه عدویه» چنین ماجرای را نقل می‌کند:

«نقل است ابراهیم ادهم - رضی الله عنه - چهارده سال تمام سلوک کرد تا به کعبه شد، از آنک در هر مصلاهی جایی دو رکعت

می‌گزارد تا آخر بدانجا رسید خانه ندید، گفت: آه چه حادثه‌ای است؟! مگر چشم مرا خلی رسیده است. هاتنی آواز داد که چشم

تو را هیچ خلل نیست اما کعبه به

۱- مثنوی نیکلسون، دفتر ۶، ص ۴۴۷

۲- نهج البلاغه، خطبه ۸۷

۳- صهبای صفا، چاپ مشعر، آیت الله جوادی آملی، ص ۶۹

ص: ۳۸

استقبال ضعیفه‌ای شده است که روی بدینجا دارد. ابراهیم را غیرت بشورید گفت:

آیا این کیست؟! بدوید رابعه را دید که می‌آید و کعبه با جای خویش شد.

چون ابراهیم آن بدید، گفت: ای رابعه، این چه شور و کار و بار است که در جهان افکنده‌ای؟! گفت: شور، من در جهان نه افکنده‌ام، تو شور در جهان افکنده‌ای که چهارده سال درنگ کرده‌ای تا به خانه رسیده‌ای. گفت: آری چهارده سال در نماز بادیه قطع کرده‌ام. گفت: تو در نماز قطع کرده‌ای و من در نیاز. رفت و حج بگزارد و زار بگریست، گفت: ای بار خدای، تو هم بر حج وعده نیکو داده‌ای و هم بر مصیبت اکنون اگر حج پذیرفته‌ای ثواب حجّم گو اگر نپذیرفته‌ای این بزرگ مصیبتی است ثواب مصیبتم گو. پس باز گشت و به بصره باز آمد و به عبادت مشغول شد تا دیگر سال. (۱) مولوی نیز شعری دارد که بیانگر این حقیقت است او می‌گوید: آن که به مکه می‌روند نیز مدیون لطف الهی‌اند. او «تن آدمی» رابه «مشک»، «معنویت حج» رابه «آب» و «خدا» رابه «سقا» تشبیه کرده است. می‌گوید: اگر خواجه سقا جهد سقایی نکند، هیچ گاه پُر از آب نمی‌شود. لیکن گاه آب را به مشک می‌رساند و گاه مشک را به آب.

این مشک به خود چون رود و آب کشاند تا خواجه سقا نکند جهد سقایی

آن نیستی ای خواجه که کعبه به تو آید گوید بر ما آی اگر حاجی مایی

این کعبه نه جا دارد و نه گنجد در جا می‌گوید العزّة والحسن ردایی

هین غرقه عزّت شو و فانی ردا شو تا جان دهدت چونکه ببیند که فنایی (۲)

سفر قلب (دل) و سفر جسم

عرفا سفر را دو گونه دانسته‌اند: الف:

سفر دل. ب: سفر جسم.

سفر جسم؛ انتقال از مکانی به مکان دیگر است.

سفر قلب؛ انتقال از یک حال به حال دیگر و از صفتی به صفت دیگر است.

بعضیها اگر سفر جسمانی دارند، سفر روحانی هم دارند؛ یعنی با رفتن به حج اوصاف زشت را از بین برده و به اوصاف نیک متخلّق

می‌شوند؛ به عبارت دیگر، انسان دیگری می‌شوند.

استاد حسن حسن زاده آملی - روحی له الفدا - می‌فرمود:

روزی یکی از مؤمنان که قصد سفر حج داشت، جهت خداحافظی به خدمت

۱- تذکرة الأولیاء، باب ۸

۲- دیوان شمس تبریزی، ص ۹۷۵

ص: ۳۹

حضرت استاد علامه ابو الحسن شعرانی - رضوان الله علیه - شرفیاب شد و از وی خواست تا در حق او دعایی بکند. علامه شعرانی فرمود: انشاء الله بروی و برنگردی.

منظور این است که تو با این حال عادی که به سفر می‌روی، وقتی مناسک را انجام دادی باید به قدری تعالی و تکامل داشته باشی که دیگر در برگشت از حج انسان دیگری بشوی. در واقع معنویت حج به قدری در تو اثر نهاده باشد که به انسان جدیدی [از حیث معنویت] مبدل شده و به قول عرفا تولد جدید و تولد دومی داشته باشی.

مولوی می‌گوید:

چون دوّم بار آدمی زاده بزاد پای خود بر فرق علتها نهاد

می‌پرد چون آفتاب اندر افق با عروس صدق و صفوت بر تق

بلکه بیرون از افق و زچرخها بی‌مکان باشد چو ارواح و نهی

این عقول ما چو سایه‌ای عمو می‌فتد از هر طرف بر پای او (۱)

خواجه عبدالله قشیری در خصوص سفر روحانی و عادی می‌گوید:

«از ابو علی دقاق شنیدم که می‌گفت: در قریه فرخک نیشابور از یکی از شیوخ عرفا پرسیدند: ای شیخ، آیا مسافرت رفته‌ای؟ شیخ

گفت: مسافرت زمینی یا آسمانی؟ سفر زمین نداشته‌ام اما سفر آسمانی داشته‌ام.» (۲)

ای مقیمان درت را عالمی در هر دمی رهروان راه عشقت هر دمی در عالمی

قشیری در ادامه گفتار از قول ابو علی دقاق می‌گوید:

«و من در مرو بودم که بعضی از متصوّفه نزد من آمدند. یکی از آنها به من گفت: من از راه دور مسافت طولانی را جهت زیارت

تو طی کرده‌ام. من بدو گفتم:

کافی بود که به جایی این همه طی مسافت طولانی، یک قدم از نفس خود مسافرت کرده و دور می‌شدی.» (۳) البته اینگونه

مسافرت بسیار خوب است ولی کسی نباید به این بهانه که «ما نمی‌توانیم سفر روحانی داشته باشیم پس سفر حج را ترک کنیم» آن

را ترک کند بلکه باید به هر حال، حتی الامکان، به حج رفت ولی بهترین سفر این است که در آن سعی در خودسازی و به جا

آوردن حج عرفانی و ابراهیمی بشود.

یکی از عرفا در این مورد می‌گوید:

«اندر بادیه بودم تنها بمانده، دست برداشتم، گفتم ضعیفم و رنجور یا رب، یا

۱- مثنوی کلاله خاور، دفتر ۳، ص ۱۹۴

۲- رساله قشیری، متن عربی چاپ بیدار، ص ۴۱۱

۳- رساله قشیری، متن عربی چاپ بیدار، ص ۴۱۱

ص: ۴۰

رب به مهمانی تو می‌آیم. اندر دلم افتاد که، گویند: «که خوانده تو را؟ گفتم یا رب این مملکتی است فراخ که طفیلی بردارد. آوازی شنیدم از پس پشت. بازنگریستم اعرابی را، دیدم بر اشتری نشسته، مرا گفت: یا عجمی تا کجا؟ گفتم به مکه خواهم شد. گفت:

خوانده‌اند تو را؟ گفتم ندانم. گفت: نگفته است؛ «من استطاع إليه سبيلاً»؛ «آنکس به مکه شود که تواند او را.» گفتم مملکت فراخ است و طفیلی برتابد. گفت نیک طفیلی تو.

گفت: این شتر را خدمت توانی کرد؟ گفتم توانم. از شتر فرود آمد و اشتر به من داد و گفت برین برو. (۱) بنابراین، ما ضمن این که نباید به خود مغرور باشیم. باید به رحمت و اسعه خدا نیز نظر داشته و دل خوش داریم. آدمی هراندازه خود ساخته باشد باز باید احساس شرمندگی در بارگاه ربوبی داشته و از خدا طلب عفو کند. از طرفی انسان به هر مقدار گناهکار و مقصّر باشد باز باید به رحمت و اسعه خدا امیدوار باشد که مملکت فراخ است و رحمت واسع.

سفر حج و سفر آخرت

عرفا سفر حج را از جهاتی به سفر آخرت تشبیه کرده‌اند؛ همانطور که در سفر آخرت، آدمی همه ملک و مال و همسر و عیال و پدر و مادر و موطن خود را ترک کرده و تنها راهی دیار ابدیت می‌شود، در سفر حج نیز گاهی آدمی همه را ترک کرده و به سوی یار می‌شتابد. لباس احرام یاد آور کفن پوشی آدمی در سفر آخرت است. طی منازل متعدّد، جهت رسیدن به کعبه مقصود را به طی منازل مرگ مانند قبر و برزخ و ...

تشبیه کرده‌اند.

جمع آمدن در مسجد الحرام و راز و نیاز و طلب عفو در آن به روز حشر ماند که همه در آن روز با همان لباس قبر دور هم جمع می‌شوند و هر کسی به فکر خویش است.

در تفسیر «کشف الاسرار» آمده است:

«بدانکه سفر حج بر مثال سفر آخرت نهادند و هرچه در سفر آخرت پیش آید از احوال و احوال مرگ در رستخیز، نمود کار آن درین سفر پدید کردند، تا دانایان و زیرکان چون این سفر پیش گیرند به هر چه رسند و هرچه کنند منازل و مقامات آن راه آخرت یاد کنند. و عبرت گیرند و زاد و ساز آن به دست گیرند که صعب‌تر است و عظیم‌تر. اول آن است که چون اهل و عیال و دوستان را وداع کند بدانند که این مثال

ص: ۴۱

سکرات مرگ است. آن ساعت که بنده در نزع باشد و خویش و پیوند و دوستان گرد وی در آیند و او را وداع کنند.

سار الفؤاد مع الأحباب إذ ساروا يوم الوداع فدمع العين مدرار

و آن که زاد سفر از همه نوعها ساختن گیرد، و احتیاط در آن به جای آرد تا هر چه به زودی تباه شود برنگیرد. داند که آن بادی نماند و زاد بادیه نشاید.

در یابد و به جای آرد که طاعت با ریا و تقصیر زاد آخرت را نشاید و به قال النبی «لا یقبل الله تعالی عملاً فیہ مقدار ذرّة من الریا» و آن گه که بر راحله نشیند مرکب خویش در سفر آخرت که آن را نقش گویند یاد آورد.

و بعد رکوبه الافراس تبها یهادی بین اعناق الرجال

و چون عقبه‌ها و خطرهای بادیه بیند از منکر و نکیر و حیات و عقارب در گور که شرع از آن نشان داده یاد کند. و به حقیقت داند که از لحد تا حشر بادیه‌ای عظیم در پیش است که بی بدرقه طاعت بریدن آن دشوار است. اگر درین بادیه بدین آسانی بدرقه‌ای به کار است پس در بادیه قیامت بی بدرقه طاعت چون رستگار است؟!

راستکاری پیشه‌کن کاندرا مصاف رستخیز نیستند از خشم‌حق‌جز راستکاران رستگار» (۱)

پی نوشتها:





ص: ۴۳

فقه حج

ص: ۴۴

استفتاءات جدید- ۲

۱۲ صفحه است از ص ۴۴ تا ۵۵



























ص: ۵۷

## تاریخ و رجال



## جغرافیای مدینه منوره

رسول جعفریان

دلایل انتخاب مرکز مدینه برای مسجد

بیشتر مورخان مسلمان بر آنند که فرود آمدن رسول خدا-ص- در منطقه بنی مالک ابن نجار تصادفی و بدون نقشه قبلی بوده، همانگونه که خروجش از قبا بر پایه تدبیر و اندیشه خاصی استوار نبوده است. این سخنان حاصل اجتهاد ما از نقلهای مورخان مسلمان نیست؛ زیرا خود رسول خدا-ص- به انصار، که سر راه شتر وی قرار گرفته و از آن حضرت می‌خواستند تا در میان آنها بماند، فرمود: «خَلُّوا سَبِيلَهَا فَأَنَّهُا مَأْمُورَةٌ» (۱)؛ «راه شترم را باز کنید که خودش دستور دارد.»

ابن اسحاق در این باره می‌نویسد:

آنگاه شتر پیامبر به محله بنی مالک بن نجار در آمد، بر در مسجد (که آن زمان مَرَبِدِی بود از آن دو کودک یتیم از بنی نجار با نام سَهیل و سَهیل فرزندان عمرو که تحت تکفل مُعَاذ بن عَفْرَاء بودند) وقتی زانو زد، در حالی که رسول خدا-ص- بر آن بود، اَمَّا نَشِئْتُ بَلْکَہ اِیستاد و اندکی رفت. در این حال رسول خدا-ص- افسار او را آزاد گذاشته بود. آنگاه برگشت و در همان جای نخست زانو زد، و نشست و شکم خویش را بر زمین نهاد؛ رسول خدا-ص- از شتر پایین آمد و ابویوب انصاری (خالد بن زید خزرجی) بار سفر آن حضرت را به خانه خود برد. پیامبر-ص- از صاحب آن زمین

ص: ۵۹

پرسید. معاذ بن عفرء گفت: ای پیامبر! این زمین از آن سهل و سهیل فرزندان عمرو است، یتیمانی که در تکفل من هستند. من آنها را از بابت این زمین راضی خواهم کرد.

پس آن زمین را مسجد کردند. (۱) در پذیرش صحت این روایت، مانعی وجود ندارد که فرض کنیم رسول خدا-ص- اندیشه تمامی در این باره نداشته و از زمین مدینه و موقعیت آن آگاه نبوده است، چرا که تا قبل از هجرت، خود بشخصه طبیعت و واقعیت این سرزمین را مشاهده نکرده بوده؛ به همین دلیل در برابر انصار رأی نهایی خود را از موقعیتی که پایه مرکزی برای محله مهاجرین باشد ابراز نفرمود، چون ممکن بود در مسیر قبا به این سو، مسأله جدیدی مطرح شده و تغییری در رأی پیشین به وجود آید. (۲) نکته قابل ذکر آن که برخی از مورخان مسلمان نوشته‌اند: وقتی پیامبر-ص- در قبا بود، در پی بنی نجار فرستاد و آنها شمشیر به دست حاضر شدند و از آن حضرت خواستند تا در حالی که در امان آنهاست و آنان مطیع وی هستند، به محله آنان بیاید. (۳) از این نقل می‌توان نتیجه گرفت که اندیشه اولیه‌ای در باره انتخاب محل مسجد، در پیامبر-ص- وجود داشته و به همین دلیل در پی بنی نجار فرستاده است؛ کسانی که دایی‌های جدش عبدالمطلب بوده‌اند. (۴) و بدون شک به آنها به عنوان یک پشتوانه قبیله‌ای، که در موقع لزوم می‌توانست از ایشان بهره‌بردار، نظر داشت، به ویژه که برخی از رؤسای خزرج؛ مانند عبدالله بن ابی، موافق ماندگاری آن حضرت-ص- در مدینه نبودند. (۵) به باور ما تعارض میان این دو سخن؛ یکی آن که تصور کنیم انتخاب این موقعیت برای مسجد و پایگاهی برای مهاجرین، ناشی از یک اندیشه قبلی بوده که پیش از آن در فکر رسول خدا-ص- وجود داشته و دیگر آن که رسول خدا-ص- بفرماید: «خَلُّوا سَبِيلَهَا فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ» وجود ندارد. به باور ما این مسأله خود از شواهد نبوت آن حضرت است به طوری که شتر در میان خانه‌های بنی نجار زانو می‌زد، درست همان کسانی که شمشیر به دست [در قبا] نزد رسول خدا-ص- آمدند و از آن حضرت خواستند تا «آمناً مطاعاً» نزد آنان در آید. (۶) اگر ما به آنچه در هجرت رسول خدا-ص- انجام گرفته بنگریم، خواهیم دید که آنچه انجام شده، با همه جزئیاتش، طبق برنامه‌ریزی دقیق بوده و برای هر نوع حادثه احتمالی راه حلی در نظر گرفته شده. (۷)

۱- همان، ج ۲، ص ۳۴۳ و ۳۴۴

۲- از رسول خدا-ص- روایت شده است که زمانی به عقیق رفتند و پس از بازگشت به عایشه فرمودند: جایی راحت‌تر از عقیق و آبی گواراتر از آب آن نیست. عایشه گفت: آیا بهتر نیست به آنجا منتقل شویم؟ حضرت فرمودند: چگونه؟ در حالی که دیگران خانه بنا کرده‌اند نک: التعریف، ص ۶۵؛ الدرّة الثمینة، ص ۳۰. همچنین از آن حضرت نقل شده که فرمود: اگر از اول آنجا را می‌شناختیم آنجا را منزل می‌ساختیم نک: مختصرالبلدان، همدانی، ص ۲۵

۳- فی سیره الرسول مؤلف؟ برگ ۴۲؛ التاريخ الخميس، ج ۱، ص ۳۳۹

۴- فی سیره الرسول، برگ ۴۲

۵- السیره النبویه، ج ۲، ص ۴۲۲ و ۴۲۳. گفته شده که پیری از بنی عمرو بن عوف که او را ابو عَفْک می‌نامیدند و عمرش بالغ بر یکصد و بیست بوده، پس از هجرت پیامبر، مردم را بر دشمنی با آن حضرت تحریک می‌کرد و اسلام را نپذیرفت نک: المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۱۷۴

۶- فی سیره الرسول، برگ ۴۲

۷- نک: السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۳۵ و ۳۳۶



ص: ۶۰

در واقع چنین نبوده که پیامبر خدا خود را در برابر خطرها، بی‌تدبیر رها کرده و به تهلکه انداخته باشد. او فرستاده خدا و مبلغ پیام و دعوت الهی بود. افزون بر آن، یاری و نصرت خداوند را به همراه داشت. بدون شک سیاست اسکان مهاجرین در مدینه، کاملاً مورد عنایت رسول خدا-ص- بوده و اهمیتی تمام بدان داشته است. و بعید نمی‌نماید که این مسأله خود در طرح هجرت بوده؛ طرحی که رسول خدا-ص- آن را طراحی کرده بود، آن هم درست از لحظه‌ای که تصمیم به رفتن به یثرب گرفته و نقشه و تدبیر مربوط به آن را به اجرا گذاشته، پایه‌های آن را محکم کرده بود.

عقیده مطری نیز با آنچه ما بر آنیم موافق است؛ یعنی بر این که کار انتخاب مسجد در میان بنی‌نجار، ناشی از یک طرح قبلی بوده که در ادامه، پیش از انتخاب نهایی، رغبت و تأکید بیشتری، به دلیل صلاحیت آن منطقه، به وجود آمده است.

مطری آورده است که زبیر بن بکار از محمد بن حسن بن زباله و او از محمد بن طلحه، او نیز از عبدالرحمن بن عتب و وی از پدرش حکایت کرده است که گفت: «اختار رسول الله-ص- علی عینه، فنزل منزله و تخیره و توسط الانصار.» مطری می‌افزاید: این منافاتی ندارد با آن روایتی که گفته است: وقتی حضرت در روز جمعه از قبا حرکت کرد، به هر محله‌ای از انصار که می‌رسید، آن حضرت را به ماندن دعوت کرده و می‌گفتند: «ای پیامبر! نزد قدرت و حمایت ما بشتاب و آن حضرت می‌فرمود:

«خَلُّوا سَبِيلَهَا فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ» و خود افسار شتر را سست گرفته و آن را حرکت نمی‌داد. (۱) پیش از این اشاره کردیم که مناطق قبا، عصبه و عالیه، در مقایسه با دیگر نقاط مدینه، از جمعیت بیشتری برخوردار بوده؛ به علاوه زمانی که مهاجران نخست، پیش از هجرت رسول خدا-ص- به مدینه آمدند، در قبا و عصبه سکونت گزیدند؛ (۲) امکان سکونت و استقرار برای خود رسول خدا-ص- هم در قبا بود (۳)، جز آن که موقعیت قبا به لحاظ قرار داشتن در جنوب، در مقایسه با زمین مسطح مدینه که به سمت شمال کشیده شده بود (۴)، به باور ما، مانع از آن بود که قبا مرکزی برای فعالیت در حد یک شهر اسلامی برای تمام مهاجران و انصار درآید؛ زیرا زمین فراخ و مسطح آن به سمت جنوب یا شرق امتدادی نداشت. طبعاً در این دو سو امکان توسعه سکونت وجود نداشت و این ناشی از

۱- التعریف، ص ۴۳

۲- طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۸۷-۸۵

۳- گفته شده: وقتی رسول خدا-ص- از قبا خارج می‌شد، بنی‌عمرو بن عوف اجتماع کرده، گفتند: آیا از ما نگران شدید که از قبا می‌روید یا محله‌ای بهتر از محله ما سراغ دارید؟ حضرت فرمودند: «إِنِّي أَمَرْتُ بَقْرِيَّةَ تَأْكُلُ الْقَرَى»؛ «من مأمور به قریه‌ای هستم که نسبت به دیگر قرا بزرگتر است.» فی سیره الرسول، برگ ۴۲؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۳۹ مقصود از «تأكل القری»، وجود جمعیت زیاد و بزرگی مکان اطراف آن بوده است.

۴- جغرافیه شبه جزیره‌العریبه، کحاله، ص ۱۷۴

ص: ۶۱

عوامل طبیعی شامل عوامل جغرافیایی و زیستی بود؛ همان چیزی که مدینه را از لحاظ شکل جغرافیایی تقریباً به صورت مستطیل در آورده و از این جهت متمایز با دیگر شهرها می‌کرد. (۱) نکته قابل توجه آن که، با توجه به صلاحیت انتخاب مرکز مستطیل مزبور برای سکونت مهاجرین، شرایط جغرافیایی و زیستی نقش بزرگی در ایجاد توازن و اعتدال اقتصادی داشته است، به طوری که تساوی اضلاع شکل مزبور از مرکز، بدون شک به ایجاد یک توسعه قابل انتظار در تنظیم محلات قبایل مختلف در مدینه کمک می‌کند، همانگونه که کار توسعه در خارج از مدینه را در سمت شمال و غرب، همچون وادی عقیق به صورت کاری سودمند از حیث اجتماعی و اقتصادی در می‌آورد. این انتخاب، فشار مشکل سکونت مهاجرین را در انتخاب هر محله بر محلات انصار کاهش می‌داد، همانطور که بر رشد عمرانی و زراعی مدینه می‌افزود (۲) چرا که سبب آبادی زمینهای بایری می‌شد که قابلیت و استعداد زراعت داشت. (۳)

این را نیز باید بر گفته‌های پیش افزود که بخشهای مرکزی مدینه جمعیت کمتری را در خود جای داده بود و قابلیت جذب ساکنان جدید را داشت و این به دلیل وجود زمینهای فراوان‌تر در محلات انصار در مقایسه با دیگران بود. (۴) بر پایه آنچه گذشت، محل مسجد جامع، که همان مسجد نبوی است، به طور تقریبی در مرکز مدینه یا به تعبیر رایج، در «باطن» مدینه (۵) و به عبارت دیگر در «وسط» مدینه (۶) انتخاب شد تا مسلمانان بدون زحمت و رنج بتوانند با رسول خدا-ص- در ارتباط باشند، آن گونه که مسجد نقطه آغازین محله مهاجرین و انصار شد که از هر سو بر آن حلقه زده بودند. (۷) عدوی دلایل انتخاب مدینه را برای اقامت مهاجرین به اختصار در این سخن خود آورده است که محله بنی نجار وسطترین محلات انصار و بهترین آنها بود. (۸) ۳- تطور در ساختار مدینه

مسجد النبی نخستین بنایی بود که در ساختار جدید، در مرکز شهر مدینه بنا گردید و این بعد از ورود رسول خدا-ص- از قبا به مدینه بود. (۹) این مسجد در شکل نخستش نقطه آغازی شد برای توسعه‌های بعدی، از زمان حضرت رسول-ص- تا زمان ما؛ (۱۰)

۱- آنچه را که در باره شکل مدینه آوردیم، اجتهاد ما بر پایه نقلهای مورخان مسلمان است. چه، گفته شده که حرم بریدی در برید بوده، ما بین دو کوه غیر تا ثور در شمال احد در بخش شمال و جنوب، و در غرب و شرق ما بین دو حره شرقی و غربی الجوهر الثمین، محمد کبریت بن عبدالله الحسینی، نسخه ۱۷۷ کتابخانه اوقاف بغداد، برگ ۸

۲- روایاتی از رسول خدا-ص- نقل شده که سکونت در عقیق را تحسین می‌کند، یکی همان است که پیش از این نقل شد، گفتگوی رسول خدا-ص- و عایشه، که راوی آن عامر بن سعید بن ابی وقاص است التعریف، ص ۶۵. روایت دیگر از عبدالله بن مطیع است که می‌گوید: دو نفر در عقیق شب را به صبح رساندند، پس از آن نزد رسول خدا-ص- آمدند. حضرت پرسید: کجا خواهید دید؟ گفتند: در عقیق. حضرت فرمود: در وادی مبارک شب را به صبح رسانده‌اید الروض المعطار، حمیری، ص ۴۱۸. برخی از صحابه در عقیق خانه بنا کردند. در آنجا آب شیرین و گوارا و قصرهای استواری همچون قصر سعید بن عاص، قصر عروه بن زبیر و قصر مروان بن حکم و جز آنها بوده است مختصرالبلدان، همدانی، ص ۲۶؛ الاصابه، ابن حجر، ج ۲، ص ۴۸-۴۶؛ الدرۃ الثمینة، ابن النجار، ص ۳۱

۳-،،. ۱. ۱۴

۴- فتوح البلدان، بلاذری، ج ۱، ص ۵

۵- فی سیره الرسول، برگ ۴۲؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۴۱

۶- المسالك و الممالك، اصطخری، ص ۲۳

۷- طبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۴۰؛ التعریف، ص ۳۷-۴۳؛ وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۱۷ و بعد از آن.

عادت بنای خانه در اطراف مکانهای عبادت در مکه سابقه داشت. گفته شده است که قریش و دیگران، در آغاز، در اطراف کعبه خانه نمی‌ساختند و این را احترام به کعبه می‌دانستند. قصی به آنان گفت: اگر شما در اطراف کعبه خانه بنا کنید، مردم از شما پرهیز خواهند داشت و کشتن شما را روا نخواهند شمرد و بر شما هجوم خواهند آورد. او خود این کار را آغاز کرد و دارالندوه را ساخت و آنگاه اطراف آن را میان طوایف قریش تقسیم کرد، پس از آن قریش خانه‌هایشان را در اطراف کعبه ساختند نک: اخبار مکه ازرقی، ج ۱، ص ۱۱۵-۱۰۳؛ باسلامه، حسن عبدالله، تاریخ عمارة المسجد الحرام، ص ۵ و ۶ چاپ اول، جده، ۱۳۵۴ ق.

۸- احوال مکه و المدینه، ج ۲، برگ ۱۳۴. از رسول خدا- ص- نقل شده است که بهترین خانه‌ها، خانه‌های بنی‌نجار، پس از آن بنی‌عبدشهل، بنی‌حرث بن خزرج و سپس بنی‌ساعده است و خیر در همه انصار هست الاستبصار، ابن‌قدامه، برگ ۳. گویا مقصود رسول خدا- ص- از منازل، منزلگاه است، چرا که اگر مقصود اهل منزل بود از تیره‌های مهاجران نیز یاد می‌کرد. چه، در میان آنها شماری از نخستین مسلمانان که در ایمان و نیت آنها تردیدی نیست بودند؛ کسانی که در جنگها نقشی غیر قابل انکار داشته و در کنار رسول خدا- ص- در دفاع از اسلام و نشر دعوت قرار داشتند، مثل تیره قریش، ثقیف، غفار، سلیم و جز آنها.

مترجم: گفتنی است که این برداشت مؤلف است، چه رسول خدا- ص- رسماً به مؤذن خود دستور داده بود تا پس از اذان به قریش نفرین کند. وضع ثقیف و سایرین بهتر از آنها نبود. مهاجرین مورد نظر شمار اندکی از تیره‌های یاد شده را تشکیل می‌دادند و در اندازه‌ای نبودند که رسول خدا- ص- مانند آنچه از انصار یاد می‌کند از اینها هم یاد کند.

۹- السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۴۴؛ وفاء الوفا، ج ۱، ص ۳۲۲

۱۰- مسجد نبوی در زمان پیامبر- ص- از خشت ساخته شده و سقف آن از شاخه‌های نخل بود. سیره‌نویسان گویند: رسول خدا- ص- دو بار مسجد را بنا کرد؛ یکبار زمانی که به مدینه وارد شد که طول و عرض آن کمتر از صد ذراع در صد ذراع و بنا به نقلی هفتاد در شصت یا اندکی بیشتر بود. زمانی که خیبر فتح شد، مسجد را تجدید بنا کرده درهای دیگری برای آن قرار دادند. این بار سه در برای مسجد گذاشته شد؛ یکی در انتهای آن، جهت قبله که عامه اصحاب از آنجا به مسجد می‌آمدند. دوم باب عاتکه که اکنون باب‌الرحمه نام دارد. سوم دری که خود رسول خدا- ص- از آن وارد می‌شد و اکنون معروف به باب جبرئیل است. این دو در، در جریان تغییر قبله، تغییری نیافته بود، اما دری که طرف قبله بود، با تغییر قبله به نقطه مقابلش انتقال یافت. فی سیره الرسول، برگ ۷-۵؛ التعریف، ص ۳۲؛ وفاء الوفا، ج ۱، ص ۳۳۴. از بعد از رحلت رسول خدا- ص- تاکنون اضافات زیادی در مسجد صورت گرفته است نک: آثار المدینه المنوره، ص ۱۱۳-۹۲؛ المدینه بین الماضي والحاضر، ص ۲۰۸ و بعد از آن.

ص: ۶۲

به طوری که این مسجد بهترین بنایی بود که ممکن بود از آن برای تعیین محلات مهاجرین در مدینه، پس از هجرت استفاده کرد؛ محلاتی که بخش عمده‌اش زمینها یا بناهای واگذار شده‌ای بود که انصار در هر محله آنچه را اضافه داشتند به مهاجرین واگذار می‌کردند (۱) و یا اصولاً در زمینهای بدون مالک بود که رسول خدا-ص- به اصحاب خود واگذار می‌کردند. (۲) گویا نخستین بناها در محدوده خانه‌های مهاجرین، خانه زنان پیامبر-ص- بود، که در جمع نُه خانه در زمانهای مختلف ساخته شده است. (۳) این خانه‌ها، مجموعه‌ای از حجره‌ها بود که به صورت دایره‌وار سه جهت از مسجد را در بر می‌گرفت. ابتدا از قسمت جنوبی آغاز شد، پس از آن شرق و سپس در شمال. (۴) این حجره‌ها به دیوار مسجد نچسبیده بود، آنگونه که درهای آن به مسجد باز شود. (۵) فاطمه دختر رسول خدا-ص- و همسرش علی-ع- هم در یکی از خانه‌هایی که چسبیده به حجره پدرش، در قسمت شرقی، بود زندگی می‌کردند. (۶) زمانی که رسول خدا-ص- به ساختن حجره‌ها پرداخت، در آن وقت چنین کاری برای بیشتر مهاجرین انجام نپذیرفت؛ بلکه آنها در محلات انصار در عالیه، مدینه و قبا بر هر کسی که وارد شده بودند، سکونت گرفتند. (۷) ابن سعد می‌نویسد: مقداد بن عمرو و خباب بن ارت، وقتی به مدینه هجرت کردند، بر کلثوم بن هدم وارد شده و تا زمانی که او درگذشت، یعنی اندکی قبل از عزیمت رسول خدا-ص- به سوی بدر، از خانه او در نیامدند، پس از آن بر سعد بن عباده وارد شدند و تا فتح بنی قریظه نزد او ماندند. (۸) ابوبکر هم بر خارجه بن زید بن ابی زهیر از بنی الحارث به خزرج در منطقه سنج وارد شد و دختر او را به زنی گرفت و همانجا ماند تا زمانی که رسول خدا-ص- وفات کرد (۹)، چنانکه برخی از بنی زهره، در قبا بر بنی عمرو بن عوف وارد شدند. (۱۰) گاه می‌شد که رسول خدا-ص- در محلات انصار، زمینهایی را به مهاجران واگذار می‌کرد. به عنوان نمونه زمینی در بنی جدیله، در شمال مسجد نبوی، به مقداد بن عمرو واگذار شد و این پس از آن بود که ابی ابن کعب او را به این محله فرا خواند. (۱۱) همچنین گفته شده که گروهی از حضرمی‌ها در مدینه زندگی می‌کردند و محله به نام آنها معروف شد که در محدوده بنی جدیله بود. (۱۲) چنانکه برخی از کندیان در منطقه

۱-۱- فی سیره الرسول، برگ ۴

۲- مختصر البلدان، همدانی، ص ۲۴؛ وفاءالوفاء، ج ۲، ص ۷۱۸

۳- نک: مسالک الابصار، ج ۱، ص ۱۲۶. گفته شده است که حارثه بن نعمان انصاری منزلی در اطراف مسجد داشته و هرچه بر اهل رسول خدا-ص- افزوده می‌شده، او به جای بعدی منتقل می‌شده تا آنجا که همه آنچه را داشته تعلق به رسول خدا-ص- گرفته است فی سیره الرسول، برگ ۷. پیامبر قبل از ساختن مسجد و خانه، در منزل ابویوب انصاری خالد بن زید انصاری نجاری سکونت داشته است السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۴۴ به طوری که هفت ماه در آنجا بوده فی سیره الرسول، برگ ۶. خانه ابویوب در سمت جنوب شرقی مسجد بوده و میان خانه او و خانه عثمان کوچه‌ای بوده که نامش کوی حبشه بوده است التعریف، ص ۴۳؛ آثار المدینه المنوره، ص ۲۸ و ۲۹.

۴- فی سیره الرسول، برگ ۷. چهار خانه از خشت بنا شده که در دیوار آنها شاخه‌های خرما بود که روی آنها کاه و گل بود .. پنج خانه هم گلی بوده و شاخه خرما در آنها به کار نرفته بود و بالای دربهای پرده‌ای با موی سری که با شانه کردن از سر جدا شده بود، وجود داشت. اندازه این پرده مویین سه ذراع در یک ذراع بوده است. نک: طبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۹۹، ۵۰۰؛ احوال مکه و المدینه، برگ ۱۳۷-۱۱۵

۵- احوال مکه و المدینه، برگ ۱۳۷-۱۳۵. یکی از نویسندگان که در زمینه معماری اسلامی کار کرده، در باره

چگونگی حجره‌های پیامبر - ص - مرتکب اشتباه شده؛ زیرا گمان کرده که همه آنها در قسمت شرقی مسجد بوده است نک: العماره العربیه، شافعی، د، فرید، ج ۱، ص ۶۷-۶۴. اشتباه بزرگ دیگر او این است که گمان کرده مسجد النبی قصری بزرگ بوده که پیامبر - ص - برای خود و خانواده‌اش بنا کرده، آن گونه که خانه‌هایی با حیاط وسیع بوده که دیوارهایی به قامت یک انسان اطراف آنها قرار داشته و در گوشه هر یک از خانه‌ها صدف و سایبانی ساخته که فقرای اصحاب را در آنجا پذیرایی می‌کرده است همان کتاب، همان صفحه. به نظر می‌رسد که او با این تصویر ناروا، خواسته است تا اندیشه خود را از این بابت که گمان می‌کرده همه بنا در یک زمان انجام یافته راحت کند. گویا اندیشه نخست این نویسنده این بوده که هدف اصلی پیامبر - ص - ساختن خانه بوده و تبدیل آن به مسجد تنها پس از تغییر قبله مطرح شده است نک: همان کتاب، ص ۶۵. شواهدی که در دسترس ماست، افزون بر آنچه در خلال مباحث گذشته آمد، همگی تأکید بر آن دارد که اندیشه مسجد، از همان ابتدای اقامت رسول خدا - ص - در میان بنی‌النجار توسط آن حضرت مطرح شد، حتی برخی از نصوص اشاره به آن دارد که این محل، پیش از آمدن رسول خدا - ص - از سوی برخی از انصار به عنوان محلی برای نماز استفاده شده بود نک: فی سیره الرسول، برگ ۴.

۶- فی سیره الرسول، برگ ۷؛ التعریف، ص ۳۶ و ۳۷

۷- إمتاع الأسماع، ج ۱، ص ۵۰. برخی از مهاجران که در خانه‌های انصار سکونت کردند، عبارتند از: ابی‌حذیفه بن عتبۀ بن ربیعۀ بن عبدشمس و مولای او سالم. عتبۀ بن غزوان بن جابر بن وهب که همپیمان بنی‌نوفل بن عبدمناف بود، زبیر بن عوام بن خویلد، حاطب بن ابی‌بلتعہ و سعد که مولای او بود و هر دو همپیمان بنی‌اسد بن عبدالعزی بن قصی بودند و شماری دیگر نک: طبقات الکبری، ج ۳، در صفحات مختلف.

۸- طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۶۵ و ۱۶۶

۹- طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۷۴. گفته شده که ابوبکر خانه‌ای نزدیک خانه‌های پیامبر - ص - در شرق مسجد داشت که رسول خدا - ص - به او داده بود نک: وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۱۸ و ۷۱۹. محل خانه ابوبکر اکنون در خیابان عبدالعزیز است که بخشی از آن در صحنی که برابر باب النساء است افتاده است نک: آثار المدینه المنوره، ص ۳۷.

۱۰- گفته است که سعد بن ابی‌وقاص بن عبدمناف بن زهره و برادرش عمیر بن ابی‌وقاص، زمانی که از مکه به مدینه هجرت کردند، در خانه برادرشان عتبۀ بن ابی‌وقاص که در میان بنی‌عمرو بن عوف بنا کرده و باغ او سکونت گرفتند. عتبۀ خونی در مکه ریخته و به مدینه گریخته بود و این قبل از «روز بعثت» که حوالی پنج سال پیش از هجرت رخ داده بوده است.

۱۱- طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۶۰

۱۲- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۰. سمهودی می‌نویسد: کوچی‌ای در مدینه بود که آن را کوچی حصارمه می‌گفتند و بخش شرقی انتهای بازار مدینه به سمت شمال قرار داشت نک: وفاء الوفا، ج ۲، ص ۲۶۱



ص: ۶۳

بنی ساعده (۱) و نیز بنی زریق سکونت کردند. (۲)

چنین می‌نماید که شکل گیری محله یک قبیله، بدین صورت بوده که ابتدا یکی از برجستگان و شریفان قبیله زمینی در جایی می‌گرفته و پس از آن، دیگر مردمان آن طایفه یا همپیمانان آنان، در اطرافشان خانه‌هایی می‌ساختند. محله بنی زهره، در شمال مسجد، از زمانی شکل گرفت که زمینی [حش: نخل کوچکی که آب داده نمی‌شود] به عبدالرحمان بن عوف واگذار گردید، (۳) پس از آن، در اطرافش خانه‌های دیگری از سوی وابستگان به آن طایفه ساخته شد، (۴) تا آنجا که خانه‌های بنی زهره یا محله اختصاصی آنها، مشتمل بر برخی از اراضی شمالی مسجد تا سمت غربی آن می‌شد. (۵) آنچه در این رابطه قابل یادآوری است این که اسکان محلی قبایل در مدینه، در عصر رسول خدا-ص- صرفاً قبیله‌ای نبود، بدان صورت که در یک محل، تنها افراد یک قبیله زندگی کنند. پیش از این اشاره شد که چگونه مهاجرین در محلات انصار اسکان می‌یافتند. زمانی که رسول خدا-ص- زمین‌ها را به صحابه واگذار می‌کرد خانه ابوسلمه مخرومی را نزدیک محله بنی عبدالعزیز (از زهری‌های امروزین) قرار داد. (۶) به همین دلیل کمتر گفته می‌شد «خطه بن فلان» به معنای محله بنی فلان، بلکه تعبیر شایع مثلاً این بود: «دار آل عمر» (۷) یا «حی بنی فلان» (۸). خانه‌های ایجاد شده در اطراف مسجد، به گونه‌ای در آمد که شبیه یک محله مستقل شد، محله‌ای که شماری از افراد قبایل از مهاجرین و برخی انصار را در بر می‌گرفت. بعد از این، در این باره توضیح خواهیم داد.

بخش عمده این محله را اقطاعات فردی تشکیل می‌داد که از زمینهای اضافی موجود در محلات انصار شکل گرفته بود (۹)؛ در حالی که پیش از هجرت تنها شماری از خاندانهای خزرجی مقل بنی نجار، بنی جدیله، بنی خدره، بنی خداره و بنی ساعده در آنجا زندگی می‌کردند. (۱۰) از جمله خانه‌های اطراف مسجد، خانه‌های بنی زهره بود که از مرکز آن یاد کردیم و دیگر خانه‌های بنی عدی بود که مشهورترین آنها دار آل عمر بن خطاب در جنوب مسجد بود (۱۱) و خانه‌هایشان از سمت شرق تا بقیع (۱۲) و از سمت غرب تا بازار (۱۳) ادامه داشت. نزدیک بنی عدی در سمت جنوبی مسجد، خانه‌هایی از مهاجرین

۱- الاصابه، ج ۳، ص ۶۵۰

۲- همان، ج ۲، ص ۱۴۳

۳- طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۲۶؛ اخبار المدینه، ابن شبه، برگ ۷۵ و ۷۶؛ الاصابه، ج ۲، ص ۳۵۶؛ وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۱۷ و ۷۱۸  
 ۴- گفته شده که عبدالله و عتبه فرزندان مسعود هذلی که همپیمان بنی زهره بوده‌اند، خانه‌هایی برای خود در میان بنی زهره قرار دادند. طایفه‌ای از بنی زهره که به آنها بنوعبد بن زهره می‌گفتند، به رسول خدا-ص- گفتند، ابن‌ام‌عبد یعنی ابن مسعود را از ما دور کن. رسول خدا-ص- آنها را با این سخن خود سرزنش کرده «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْدِسُ قَوْمًا لَا يُعْطَى الضَّعِيفُ مِنْهُمْ حَقَّهُ». نک: طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۵۲

۵- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۲۸

۶- طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۴۰

۷- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۱۷ و ۷۱۸

۸- الاصابه، ج ۳، ص ۲۴۶

۹- فی سیره الرسول، برگ ۴

۱۰- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۳۷۲ و ۳۷۳

۱۱- التعریف، ص ۳۷- ۴۰؛ وفاءالوفا، ج ۲، ص ۷۲۰- ۷۱۸

۱۲- الموطأ، ج ۱، ص ۷۲

۱۳- الاصابه، ج ۳، ص ۴۴۸ و ۴۴۹. خانه آل عمر مریدی بود که زنان پیامبر- ص- در آن وضو می گرفتند. پس از درگذشت پیامبر، حفصه با پرداخت سی هزار درهم آن را از آن خود کرد و پس از او عبدالله بن عمر از وی به ارث برد نک: وفاءالوفا، ج ۲، ص ۷۱۸

ص: ۶۴

قبیله ثقیف بود، (۱) در همسایگی دار آل عمر، در جنوب غربی مسجد (۲) دارالقضا بود که متعلق به عمر بن خطاب بود و پس از مرگ وی برای پرداخت بدهی او فروخته شد. (۳) برخی دیگر از خانه‌های این بخش از نحام - یعنی نعیم بن عبدالله از بنی عدی - و قسمتی از آن دار عباس بن عبدالمطلب بود. (۴) در نزدیکی محله (دار) بنی عدی، محله عبدالله بن مکمل زهری بوده (۵) که خود گذری در صحن دارالقضا (۶) در غرب مسجد نبوی (۷) بوده است.

بنی تیم خانه‌های آبادی در سمت جنوب غربی مسجد، که روی آنها به غرب بود، داشته‌اند. (۸) این قسمت منازل بنی نجار، به ویژه بنی مالک بن نجار بوده است. (۹) گفته شده که طلحه بن ابی طلحه انصاری باغچه‌ای (حش) داشته که در سمت شامی مسجد بوده است. (۱۰) در کوچه بقیع در شرق مسجد، بنی تیم خانه‌هایی داشته‌اند؛ (۱۱) از جمله خانه‌های مهاجرین در محله‌ای که محیط بر مسجد بوده، خانه‌های بنی مخزوم در ابتدای سمت شرقی از طرف شمال؛ یعنی در بنی جدیله (۱۲) بوده است؛ به طوری که در جنوب خانه‌های آنان، خانه عثمان بن عفان قرار داشته (۱۳) و به دار «مشیخه الحرم» شناخته می‌شده است. (۱۴) در سمت غربی مسجد، به سمت مصلاهی عید، تا برسد به منازل بنی زریق از انصار، شماری خانه‌برای طوایفی چون بنی مخزوم یا بنی زهره، بنی عامر بن لؤی، بنی اسد، بنی دوسی و برخی از مردمان یمن بوده است. (۱۵) همانطور که گفتیم، بخش اعظم محله محیط به مسجد، قطایع فردی بوده، درست عکس برخی بخش‌های دیگر در آن سوی مسجد [ظاهر المسجد]، چرا که در آن نواحی، بخشی وسیع به دسته‌ای از یک طایفه اختصاص می‌یافته که احياناً افرادی غیر آن خاندان هم در آنها زندگی می‌کرده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به محله بنی غفار - بنی غفار بن ملیل بن ضمیره بن بکر بن عبد مناف بن کنانه - اشاره کرد که رسول خدا - ص - به آنها واگذار کرده و در بخش غربی بازار مدینه و مصلاهی عید تا وادی بطحان قرار داشته است. (۱۶) دلیل آن که اینان می‌توانستند منطقه‌ای اختصاصی داشته باشند، زندگی آنها در ناحیه‌ای دور از مسجد بود. آنها در خیمه‌های اطراف مسجدشان زندگی می‌کردند. (۱۷) فاصله میان محله بنی غفار در شمال و محله لیث بن بکر، راهی بود که به

۱-۱- الاصابه، ج ۱، ص ۵۲۲

۲- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۲۰

۳- المغانم المطابه، ص ۱۸.

«دارالقضاء»: در میانه قرن اول، دارالقضاء در ملکیت مروان بن حکم که امیر مدینه بود درآمد و به نام «دار مروان» شناخته شد. این محل تا پیش از خراب شدن، چسبیده به مسجد النبی در جهت جنوب غربی، در شرق باب السلام بود. در جریان توسعه مسجد در دوره سعودی‌ها، بخشی از زمین آن در خیابان جنوبی مسجد و قسمتی از زمین آن در ساختمان عدلیه افتاد وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۲۰

و ۷۲۱؛ آثار المدینه المنوره، ص ۴۳

۴- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۲۰

۵- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۲۴؛ الاصابه، ج ۲، ص ۳۷۳

۶- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۲۴

۷- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۲۵

۸-۸- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۲۶ و ۷۲۷

۹- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۲۵؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۲۶

۱۰- وفاءالوفا، ج ۲، ص ۷۲۷؛ عمده‌الاجبار، ص ۳۰۷

۱۱- طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۷۵؛ وفاءالوفا، ج ۲، ص ۷۳۱ و ۷۳۲

۱۲- وفاءالوفا، ج ۲، ص ۷۲۹ و ۷۳۰

۱۳- وفاءالوفا، ج ۲، ص ۷۳۲

۱۴- «مشیخة الحرم»: این محل ویژه اقامت شیخ حرم نبوی در دوره حکومت عثمانیهاست. در طرف شمال به راه بقیع و سمت جنوب آن به کوچه حبشه با عرض دو متر است. بخشی از این خانه در خیابان جدیدی که پس از توسعه مسجد در دوره سعودیها، در شرق مسجد احداث شده، افتاده است. آثار المدینه المنوره، ص ۳۶-۳۴. مطری می‌نویسد: که باب جبرئیل بابی که رسول خدا-ص- از آن وارد می‌شدند در دیوار شرقی مسجد مقابل خانه عثمان بوده است. عثمان زمینهای اطراف آن را تا جنوب و شرق و شمال آن خانه، راهی که از باب جبرئیل به بقیع منتهی می‌شود، خرید التعریف، ص ۳۸

۱۵- التعریف، ص ۵۴؛ وفاءالوفا، ج ۲، ص ۷۴۷-۷۴۰؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۹۰، ج ۲، ص ۴۷۱ و ۴۷۲

۱۶- وفاءالوفا، ج ۲، ص ۷۵۹-۷۵۷

۱۷- التعریف، ص ۷۶؛ تاریخ هجرة المختار، برگ ۱۵۷

ص: ۶۵

نام راه بنی لیث و و کسانی که شریک آنها بودند، شناخته می‌شد. (۱) خانه‌های بنی لیث از سمت غربی مصلی تا وادی بطحان قرار داشت (۲) و گاه تا شمال شرق بازار مدینه و شمال محله بنی ساعده (۳) یعنی شمال غربی مسجد امتداد می‌یافت. در شمال خانه‌های لیث، طایفه بنی ضمیره بن لیث ساکن شدند. محله آنها که به آن ضمیره گفته می‌شود در ثنیة الوداع بوده است. (۴) در شمال غربی آنها بنوالدیل بن بکر سکونت گزیدند که محله آنها تا کوه المستندر (۵) امتداد داشت. چنین می‌نماید که بنی ضمیره و بنی الدیل با طایفه اسلم و مالک فرزندان افسی بن حارثه بن عمرو بن عامر در یک محله بوده‌اند. هذیل بن مدرکه نیز در این محله همراه آنان بوده است. گفته شده که منازل اسلم و مالک، در تمامی این حدود تا شمال ثنیة عثث (۶) و شرق انتهای بازار مدینه در سمت شمال بوده است. (۷) منازل هذیل هم در پایین سمت جنوب شرقی کوه سلع در میان شمال منازل بنی أشجع (ابن ریث بن غطفان) تا جنوب ثنیة عثث قرار داشته است. (۸) منازل أشجع از ثنیة الوداع تا داخل شعب کوه سلع بوده، جایی که در پایین سمت شرقی کوه سلع به شعب أشجع شناخته شده است. (۹) منازل مزینه که همان بنی هدبه بن لاطم بن عثمان بن عمروند، (۱۰) در غرب مصلای عید تا عدوه وادی بطحان شرقی امتداد دارد (۱۱) و گاه در گستره خود تا سمت جنوبی خانه‌هایی که در مصلای و محله بنی زریق است را شامل می‌شد. (۱۲) طوایف دیگری هم در محله آنان ساکن شدند؛ مانند بنی شیطان بن یربوع از بنی نصر بن معاویه بن بکر بن هوازن بن منصور بن عکرمه بن خصفه بن قیس بن عیلان بن مضر، و بنی سلیم بن منصور، و عدوان بن عمرو بن قیس. (۱۳) چنین می‌نماید که فزونی شمار مزینه و دیگر طوایف همراه، آنان را بر آن داشت تا منازل خود را به سمت شرق توسعه دهند تا به حدی که به نزدیکی بقیع برسد. (۱۴) منازل جهینه (ابن زید بن السود بن الحارث بن قضاعه) و بلی (ابن عمرو بن حاف بن قضاعه) محله واحدی را تشکیل می‌داد که در سمت شمال تا محله اسلم، جایی بین اسلم و جهینه تا محله بنی حرام در بنی سلمه در غرب مساجد فتح، برابر دامنه غربی کوه سلع، امتداد داشت. (۱۵) خود رسول خدا- ص- محل مسجد جهینه و کسانی که از بلی مهاجرت کرده بودند را در

۱- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۲، ص ۷۵۹

۲- همان

۳- المدینه بین الماضي والحاضر، ص ۴۱۱-۴۱۲

۴- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۶۰؛ المدینه بین الماضي والحاضر، ص ۴۱۴

۵- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۶۰؛ المدینه بین الماضي والحاضر، ص ۴۱۵

۶- اخبار المدینه، ابن شبه، برگ ۸۵؛ وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۶۰

«ثنیة عثث»: منسوب به تپه‌ای است به نام سلیع- مصغر سلع-. ثنیة در میان آن و کوه سلع، در جنوب شرقی کوه سلع و در جنوب ثنیة الوداع که ذکرش رفت قرار دارد عمدة الاخبار، ص ۲۸۴

۷- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۶۱

۸- همان

۹- عروه بن زبیر می‌گوید: قبیله اشجع با هفتصد نفر به فرماندهی مسعود بن رخیله به مدینه درآمدند و در شجستان اقامت کردند. رسول خدا- ص- با بارهای خرما نزد آنان رفت و فرمود: ای اشجعیان چه سبب آمدنتان شده؟ گفتند: نزدیکی دیارمان با تو سبب آمدن شد و این که نمی‌خواستیم با قوم خود مقاتله کنیم چرا که خون ثار در میان می‌بود وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۶۳؛ الاصابه، ج ۳،

ص ۴۱۰

۱۰- جمهره انساب العرب، ابن حزم، ص ۴۸۰ و بعد از آن

۱۱- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۶۱ و ۷۶۲

۱۲- همان؛ الاصابه، ج ۲، ص ۳۰۳ و ۳۰۴

۱۳- گفته شده که همه آنها یکجا سکنا گرفتند چرا که خانه‌های آنان در بادیه یکجا بود وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۶۱

۱۴- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۶۲

۱۵- التعریف، ص ۷۶؛ وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۶۳

ص: ۶۶

میان خیمه‌های آنان معین فرمود. (۱) بنی جشم بن معاویه بن بکر بن هوازن در محله‌ای ساکن شدند که به آن «بنی جشم» گفته می‌شد. (۲) این محله در سمت شرقی خود در کنار بنی زریق بود؛ یعنی در جنوب غربی مسجد. (۳) محله بنی فزاره (از ذبیان بن بغیض از غطفان) در سمت شمال از محله اشجع در ادامه دامنه شمال شرقی کوه بود؛ در این ناحیه بنی مالک بن حماد و بنی زینم و بنی سکین از فزاره بن ذبیان سکونت گرفتند. (۴) آنچه پس از شرح حدود قرای قبایل مدینه باید یادآور شد این که: ساختمانهای مدینه در تمامی منطقه وسیع مدینه که یک برید در یک برید است، (۵) نبوده، به همین دلیل جغرافی دانان مسلمان بر این باورند که مساحت مدینه نصف مساحت مکه بوده است. (۶) مناطق مسکونی مدینه در چند قسمت؛ شامل عالیه، قبا، عصبه، یثرب قدیم به علاوه قسمت‌های محیط به مسجد پراکنده بوده است، این در حالی است که دیگر قسمت‌های مدینه، در زمان رسول خدا- ص- چنین نبوده، به ویژه ناحیه غربی که بعدها مسکونی شد. (۷) این مطلب را می‌توانیم از روایتی که اسید بن علی بن مالک انصاری نقل کرده، بدست آوریم.

پیامبر فرمود: زمانی که دیدی ساختمانها تا کوه سلع رسید به شام برو و بمان؛ اگر نتوانستی به فرمان باش و مطیع. (۸) صرفنظر از این که حدیث ضعیف باشد یانه، مهم آن است که ما را به حقیقتی رهنمون می‌کند که مربوط به زمان رسول خدا- ص- است و آن این که ساختمانهای مسکونی به کوه سلع نرسیده بوده است، این در حالی است که کوه سلع از منطقه آباد اطراف مسجد در سمت زاویه شمال غرب آن، چندان دور نیست؛ به دلیل همین نزدیکی است که کنیزکان انصار برای چراندن گوسفندان صاحبان خود، به سلع می‌رفته‌اند. (۹) پیش از این گفتیم که خانه‌های قبایل در ناحیه سلع چیزی جز خیمه و اخبیه (شبهه خیمه از پوست) نبوده است. (۱۰) به همین دلیل است که مسلمانان در جریان جنگ احزاب، وقتی به طرح خندق اندیشیدند، آن را در این منطقه باز و خالی از ساختمان کردند؛ زیرا سایر بخشهای مدینه با بنا پوشیده شده بود، (۱۱) این نشانگر آن است که محلات این بخش از مدینه، در سمت غرب، بعد از کندن خندق و اندکی پیش از فتح مکه (۱۲) ایجاد شده است؛ چرا که از رسول خدا- ص- نقل شده

۱- التعریف، ص ۷۶؛ تاریخ هجرة المختار، برگ ۱۵۷ و ۱۵۸

۲- وفاءالوفا، ج ۲، ص ۷۶۴

۳- همان

۴- وفاءالوفا، ج ۲، ص ۷۶۴ و ۷۶۵

۵- التعریف، ص ۱۵، ۱۶ و ۶۸؛ الدرّة الثمینة، ص ۲۸، ۲۹ و ۴۰

۶- المسالك و الممالک، اصطخری، ص ۲۳

۷- گفته شده که سعد بن ابی‌وقاص در قصر خود در عقیق، در ده کیلومتری مدینه در گذشت. از آنجا او رابه مدینه آوردند و مروان بن حکم، که حاکم مدینه بود، در سال ۵۵ بر او نماز گزارد طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۴۹-۱۳۹ از این خبر می‌توان دامنه آبادی ایجاد شده در مدینه را در عصر پیامبر- ص- دریافت.

۸- الاصابه، ج ۴، ص ۸

۹- الاصابه، ج ۳، ص ۴۲۸

۱۰- التعریف، ص ۷۶؛ تاریخ هجرة المختار، برگ ۱۵۷ و ۱۵۸. این اخبیه از پوست بوده است. ام‌مسلم اشجعی می‌گوید: رسول خدا

ص- بر من وارد شد و من در قبه‌ای از پوست بودم. حضرت فرمود: چه زیباست اگر از میتة در آن نباشد الاصابه، ج ۴، ص ۴۹۶

۱۱- المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۴۴۶

۱۲- الاصابه، ج ۲، ص ۴۰۳ و ۴۰۴



ص: ۶۷

که فرمود: «الاهجره بعد الفتح»؛ چنانکه روایت شده است که طایفه اسلم در راه فتح مکه در غدیر اشطاط، نزد آن حضرت آمدند. بریده بن حصیب از طرف آنها نزد رسول خدا- ص- آمد و گفت: ای رسول خدا! این اسلم و این هم قرای آنهاست؛ شماری از آنها هجرت کرده‌اند و برخی نزد گوسفندان و اموال خود مانده‌اند. رسول خدا- ص- فرمود: شما هر کجا باشید مهاجر هستید. (۱)

این بدان معناست که در آن موقعیت، آنان را تحریک به هجرت به مدینه نکرد. استدلال دیگر بر این که هجرت بخش اعظم قبایل به مدینه اندکی پیش از فتح مکه بوده. نقلی است در این که رسول خدا- ص- قبل از خروج از مدینه، وقتی جنگ و مسأله فتح مکه مطرح شد، فرستادگانی را به بادیه و نقاطی که در آن حدود مسلمان داشت فرستاد تا اعلام کنند: کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند ماه رمضان را در مدینه حاضر باشند. پیامبر نمایندگانی را به نقاط مختلف فرستاد تا آن که اسلم و غفار و ضمیره و مزینه و جهینه و أشجع آمدند.

کسانی را هم نزد بنی سلیم فرستاد که در قدید- در نزدیکی مکه- با پیامبر- ص- برخوردند. دیگر قبایل عرب از مدینه به راه افتادند. (۲) خندق از بالای وادی بطحان، در غرب وادی، در کنار حره تا غرب مصلاهی عید به سمت مسجد الفتح تا دو کوه کوچکی که در ناحیه غربی وادی است حفر شد. (۳) چنین می‌نماید که اندکی ساختمان و توسعه بناها تا کوه سلع و اکتفای عمده مهاجرین به سکونت در خیمه یا اخیبه مربوط به شرایط دشوار اقتصادی مسلمانان در آغاز هجرت باشد.

روایت شده که ام‌سلمه همسر پیامبر- ص-، وقتی رسول خدا- ص- در غزوه دومه‌الجندل بود، خانه‌اش را با خشت بنا کرد، در حالی که قبل از آن با شاخه‌های درخت خرما بود. وقتی رسول خدا- ص- بازگشت به دیوارهای خشتی نگاه کرد.

پرسید که این‌ها چیست؟ گفت: خواستم از چشم مردمان در امان باشم. حضرت فرمود:

ای ام‌سلمه! بدترین موردی که مال مردمان در آن به کار می‌رود ساختمان‌سازی است. (۴) ۴- تأثیر ساختار شهری مدینه بر سایر شهرها

در اینجا پس از بیان دلایل انتخاب مدینه به عنوان مرکزی برای هجرت و بنای مسجد در میانه آن به عنوان نقطه

۱- المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۷۸۲

«غدیر الأشطاط»: سه میل از عسفان به سمت مکه فاصله دارد وفاءالوفاء، ج ۲، ص ۳۵۲

۲- المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۷۹۹

۳- التعریف، ص ۶۵؛ تاریخ هجره‌المختار، برگ ۱۱۶. دو کوه مورد نظر، کوههای بنی عبید است. مطری می‌نویسد: یکی را رابع و دیگری را کوه بنی عبید می‌نامند التعریف، ص ۶۵

۴- طبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۹۹

ص: ۶۸

آغاز ساختار جدید شهر مدینه، شایسته است تا میان مدینه و دیگر شهرهای اسلامی مقایسه‌ای انجام دهیم و وجوه مشابه و موارد اختلاف را بشناسیم. عنایت ما در این بحث بیشتر به شهر بصره، کوفه و فسطاط است. دلیلش این است که بسیاری از قبایل شهر مدینه در قالب سپاه اسلام به این شهرها مهاجرت کردند. اینان کسانی بودند که در شهرهای مزبور نقش محوری داشته و جمعیت زیادی از این شهرها را به خود اختصاص داده بودند. (۱) طبری عبارتی را آورده که می‌توان از آن، شیوه شکل‌گیری شهرهای اسلامی را به دست آورد و آن این که از مدینه دستورات برای ولایت شهرها ارسال می‌شده و آنان بر اساس دستور العمل مزبور عمل می‌کرده‌اند. (۲) به همین دلیل می‌توان گفت که مدینه یک نمونه و الگو به شمار می‌آمده است، به گونه‌ای که بر اساس آن، شهرهایی همچون کوفه، بصره و فسطاط شکل گرفته است. (۳) در آغاز این بحث اشاره کردیم که مشابهت فراوانی میان بصره و کوفه از یک طرف و مدینه از طرف دیگر در بعد جغرافیای معماری وجود دارد، زیرا هر شهری قبل از آن که ساختاری اسلامی پیدا کند، سکنه داشته و از قدیم مسکونی بوده چنانچه از عمران و زراعت خالی نبوده است. (۴) این بدان معناست که شرایط ساختاری هریک از شهرهای مدینه، بصره و کوفه، تقریباً مشابه بوده و کسی که موارد مشابهت بین مدینه و سایر شهرهای اسلامی از حیث نظام بندی و انتخاب اماکن ملاحظه کند، خواهد دانست که مسأله وجود آب و زرع و مرغزار در حد کافی و شافی مورد توجه کامل بوده است.

نسبت به شهر مدینه، می‌دانیم که شهرت به فراوانی آب و گستردگی نخلستانها داشته (۵)، به علاوه که مناطقی برای چراندن احشام (۶) و حتی هیزم (۷) هم داشته است.

زمانی که عتبۀ بن غزوان در منطقه خریبه از سرزمین عراق فرود آمد، خبر فرود خود را در این ناحیه به عمر داده، چنین نوشت: «مسلمانان جایی را نیاز دارند که وقت زمستان، زمستانشان را بگذرانند و پس از پایان جنگ در آنجا سکونت کنند.» (۸) عمر در پاسخ وی نوشت: «خود و یارانت را در یک جا فرود آر، آن هم جایی که نزدیک آب و مرغزار باشد، وصف آن را نیز برایم بنویس.» عتبۀ نیز نوشت: من زمینی را یافتم که در دو سوی خشکی

۱- نک: الاصابه، ج ۲، ص ۳۳، ۴۷-۴۸؛ الخطط المقریزیه، ج ۷، ص ۳، ۵ و ۵۲؛ خطط الکوفه، ماسینیون، ص ۱۴-۹؛ تخطیط مدینه الکوفه، الجنابی، ص ۱، ۴۲ و ۸۰-۷۸؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ترجمه عربی از گروهی از مترجمان، ج ۳، مورد «بصره». گفته شده که عمر به عثمان بن حنیف که حاکم کوفه بود نوشت: عطایای مردم مدینه را بفرست، اینها شرکای آنها هستند. آنچه که ارسال شد میان بیست میلیون تا سی میلیون درهم بود. نک: تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۲

۲- طبری در باره تأسیس کوفه به دست سعد وقاص در سال ۱۷ هجری می‌نویسد: سعد در محلی که برای قصر تعیین شده بود، محلی را که اکنون پهلوی محراب مسجد کوفه است، قصری برآورد و بنیان آن را محکم کرد و خزینه را در آن جا داد و یک طرف منزل گرفت و چنان شد که به خزانه نقب زدند و از مال آن ببردند. سعد ماجرا را برای عمر نوشت و محل خانه و خزاین را نسبت به صحن که پشت خانه بود به او خبر داد. عمر به او نوشت: مسجد را جابجا کن که مجاور خانه باشد و خانه روبروی آن باشد که شب و روز در مسجد کسانی هستند و مال خویش را حفظ می‌کنند، سعد مسجد را جابجا کرد. نک: تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۶

۳- العمارة العربیه فی مصر الاسلامیه، د. فرید الشافعی، ج ۱، ص ۶۷ و ۶۸

۴- طبری می‌نویسد که پیش از تأسیس کوفه از سوی مسلمانان، سه دیر وجود داشت: دیر حرقة، دیر ام عمرو و دیر سلسله نک: تاریخ

- الطبری، ج ۴، ص ۴۱. بصره هم در زمانی که عتبه بن غزوان در آنجا فرود آمد همین طور بوده است، در آنجا هفت دسکره مزرعه یا روستایی که زارعین در آن سکونت دارند در زابوقه، خریبه، و موضع بنی تمیم و ازد بوده است تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۹۰ و ۵۹۱؛ خطط الکوفه، ماسینیون، ص ۱۰، پاورقی ش ۱، همانجا
- ۵- تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۲۰
- ۶- رسول خدا- ص - گوسفندانی داشت که در قف می چریدند. این نام یکی از وادیهای مدینه در عوالی، در شمال مشربه ام ابراهیم بوده است عمده الاخبار، ص ۳۹۸
- ۷- هیزم در غابه بوده است. غابه نام محلی در نزدیکی مدینه، به فاصله یک برید از سمت شمال در پایین ترین آن ناحیه بوده و مملو از درخت بوده که برای هیزم استفاده می شده است عمده الاخبار، ص ۳۸۱ و ۳۸۲. گفته شده که بنی حارثه، از انصار، به رسول خدا- ص - عرض کردند که غابه محل چرای گوسفندان و شتران ماست فتوح البلدان، بلاذری، ص ۲۳. همانگونه که محل فیفاء الخیار در غرب کوههای جماء محل چرای شتران زکات و شتران رسول خدا- ص - است عمده الاخبار، ص ۲۰۴
- ۸- فتوح البلدان، ج ۲، ص ۴۲۵. عتبه بن غزوان بن جابر بن وهب از بنی مازن و همپیمان بنی عبدشمس یا بنی نوفل بوده نک: الاصابه، ج ۲، ص ۴۵۵. او مؤسس شهر بصره در سال ۱۶ ه. ق. ۶۳۷ م یا ۱۷ ه. ق. ۶۳۸ م به دستور عمر بوده. محلی که شهر در آن بنیادگذاری شد، پیش از آن در سال ۱۴ ه. ق. لشکرگاه بود که بعدا تخلیه شده و به عنوان محلی برای شهر جدید که مرکز استقرار سپاه اسلام باشد انتخاب شد. برای تأسیس شهر جایی را نزدیک آب در اطراف صحاری و وادی خصیب نزدیک مشارب و چراگاه انتخاب شد نک: دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۳، مدخل بصره

ص: ۶۹

و سرسبزی است با چشمه‌های آب همراه نیزار». وقتی عمر نامه را خواند گفت: این زمینی است که در نزدیکی آب با مرغزار و هیزم است. آنگاه به عتبه نوشت: مردم را در همانجا فرود آر. (۱) پیامبر - ص - در اولین اقدام خود پس از هجرت، مسجد را بنا کرد (۲) پس از آن منازل را ساخت و مردم را اسکان داد. (۳) این شیوه به عنوان سنتی مقبول در شهرسازی اسلامی در آمد، به طوری که اول مسجد ساخته می‌شد و آنگاه دارالاماره. (۴) پس از آن منازل در اطراف مسجد جامع به عنوان یک مرکز بنا می‌گردید. (۵) طبری می‌نویسد: نخستین بنایی که در کوفه ساخته شد مسجد بود. (۶) آنگاه مردی تیر انداز در وسط مسجد ایستاد و به سمت راست تیری انداخت و قرار شد تا از آنجا به آن سوی هر کس می‌خواهد بنایی بسازد، تیری نیز در پیش رو و تیری پشت سر انداخت و قرار شد تا از پس از

۱- فتوح البلدان، ج ۲، ص ۴۲۵

۲- السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۴۴؛ وفاء الوفا، ج ۱، ص ۳۲۲ و بعد از آن؛ رفع الخفاء، ابن‌الحاج، برگ ۶۹

۳- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۷۱۷ و بعد از آن

۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۱؛ فتوح البلدان، ج ۲، ص ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۴۲۵

۵- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۹۳، ج ۴، ص ۴۴؛ خطط الکوفه، ص ۱۷

۶- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۴

ص: ۷۰

افتادن محل تیرها، خانه سازی مردم آغاز شود. (۱) بصره هم همین وضعیت را داشت، زیرا نخستین بنا، مسجد جامع بود. (۲) پس از آن مانند کوفه بناها آغاز گردید. (۳) شهر فسطاط به دست عمرو بن عاص در سال ۲۰ یا ۲۱ ه. ق. (۶۴۱-۶۴۲) ساخته شد. (۴) ابتدا مسجد جامع که مشهور به جامع عتیق و جامع عمرو بن عاص است بنا گردید آنگاه قبایل عرب در اطراف آن بنا سازی را آغاز کردند. (۵) بیشتر گذشت که شرایط جغرافیایی و زیستی مدینه منوره تقریباً آن را به صورت یک مستطیل در آورده بود. در واقع نظام سازی شهر به گونه‌ای انجام شده بود که لزوماً مسجد در میان قرار گیرد تا پیوند مسلمانان با رسول خدا-ص- در مسجد که مقر آن حضرت بود، به راحتی برقرار باشد.

نظام دهندگان به شهر بصره هم بر اساس نظام موجود در مدینه کار کردند. گفته شده که مدینه هم شکل مستطیل داشته است، (۶) این در حالی است که عمده شهرهای اسلام به شکل دایره ساخته شده است. (۷) اینها اشکالی است که ناشی از وجود مسجد در وسط شهر است، درست همانطور که در مدینه چنین بوده است.

اگر در بیان وجوه تشابه از مسأله «نظام سازی شهری» به «نظام بندی قبایلی» برویم خواهیم دید که تأثیرات چندی در تنظیم ساکنان شهر در هر منطقه وجود داشته که ناشی از تنظیمات قبایلی شهر مدینه در زمان رسول خدا-ص- بوده است. از آن جمله شیوه عمل سعد بن ابی وقاص در جریان فرود قبایل در شهر کوفه است آن گونه ارتباط خویشی میان قبایل ساکن در یک منطقه را کاملاً رعایت کرد. (۸) این نظمی بود که در مباحث پیش نسبت به شهر مدینه ملاحظه کردیم.

در شهر فسطاط دو شیوه را در اسکان قبایل در محلات دنبال کرد که هر دو مانند همان نظام قبایلی ساکن در مدینه است؛ چرا که در فسطاط هم، اسکان قبایل خویشاوند در محله واحد است، همچون محله مهره، محله تجیب، محله لخم، محله غافق، محله مذحج، محله سبأ و جز آن. (۹) آغاز این تأثیر گذاری مربوط به اولین گروهی است که همراه عمرو بن عاص مصر را فتح کردند. در آن زمان عمر، چهار هزار نفر را که همه از قبیله عک بودند تحت اختیار عمرو گذاشت. (۱۰) این همان تنظیمی است که ما از آن با عنوان «نظام بندی عشایری» یاد کردیم. در فسطاط نظام بندی

۱- همان

۲- الاصابه، ج ۲، ص ۴۵۵؛ تخطیط مدینه الكوفه، الجنبابی، ص ۱۰۱

۳- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۹۳

۴- تخطیط مدینه الكوفه، ص ۱۰۳

۵- الخطط المقریزیه، ج ۷، ص ۵

۶- خطط البصره، صالح العلی، مجله سومر، بغداد، ۱۹۵۲، مجلد ۷، ج ۱، ص ۷۲

۷- همان؛ خطط الكوف، ص ۱۷ و نیز نک: نقشه قدیمی کوفه، ش ۱، ص ۱

۸- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۵؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۱؛ خطط الكوفه، ص ۱۰

۹- الخطط المقریزیه، ج ۷، ص ۶۱-۵۴. گفته شده است که دار بنی جمح، برکه‌ای بوده که آب در آن جمع می‌شده است. عمرو بن عاص گفت: برای عمه‌زاده من یعنی وهب بن عمیر بن وهب جمحی جایی نزدیک به من تعیین کنید، پس از آن برکه را خشک کردند و برای او تعیین نمودند و این همان دار بنی جمح است الاصابه، ج ۳، ص ۶۴۳.

۱۰- الخطط المقریزیه، ج ۷، ص ۱۵



ص: ۷۱

قبیله‌ای از جهت دیگری نیز مانند مدینه بود و آن جمع‌آوری شماری از قبایل زیر یک پرچم است. به همین جهت است که محله‌ای با نام محل اهل رایه در فسطاط هست. (۱) اینان عبارت بودند از: قریش، انصار، خزاعه، اسلم، غفار، مزینه، أشجع، جهینه، ثقیف، دوس، بغیض، جرش از بنی کنانه، لیث بن بکر و موالی آنها. (۲) چنانکه در محلات فسطاط دو محله به نام محله اللیف (۳) و محله اهل الظاهر وجود داشت. (۴) نکته قابل ملاحظه آن است که نظام بندی عشایری با قدرت جا افتاد.

رسالت آن ثبت و ضبط امور قبایل و از میان بردن نزاعها و اختلافاتی بود که در باره انتخاب منازل و محلات میان قبایل بروز می‌کرد. (۵) این در زمانی بود که دولت مرکزی قوی بود اما بتدریج تضعیف این نظام‌بندی سبب کاهش قدرت اجرایی آن شد. این مسأله پس از توسعه فتوحات در شرق اسلامی بود، زمانی که قدرت یک قبیله، عامل تعیین کننده در انتخاب محل و انتخاب بهترین و مناسبترین مناطق بود.

این امر، به ویژه در ابتدای قرن دوم هجری به وجود آمد. (۶) در آن زمان قبیله «قیس» در غرب ایران، غالب بر سایر قبایل بود، اما در شرق دو قبیله بکر و تمیم در باره مالکیت اراضی در نزاعی همیشگی به سر می‌بردند، آن گونه که هر یک ادعای آن داشتند که پیش از دیگری بر آن زمین مسلط شده‌اند. (۷) سجستان در زمینه اختلافات میان قبایل در باره مالکیت امکان وضع بهتری نسبت به نقاط دیگر ایران نداشت. (۸) با این توضیحات روشن شد این دیدگاه که باورش آن است بصره نخستین تجربه شهرسازی اسلامی بوده (۹) و نقشی برای مدینه نمی‌پذیرد، دیدگاهی است که نیازمند اسناد قوی‌تری است؛ چرا که نظام بندی شهری مدینه، اختلاف فراوانی داشت با آنچه که پیش از هجرت در آنجا بود و این ناشی از عوامل جدیدی است همچون بنای مسجد که نقش میانی را در شهرهای اسلامی به عهده داشته و در شکل دهی به شهر و نظام دهی به محلات آن نقش محوری داشته است. این همان شیوه‌ای است که در نظام‌دهی به شهرهای اسلامی به عنوان یک امر اسلامی مورد پیروی قرار گرفت.

۱-۱- الخیط المقریزی، ج ۷، ص ۵۴

۲- همان.

۳- نامگذاری آن از آن روی بود که برخی به برخی دیگر ملحق شدند. همه آنان از طایفه ازد از حجر، و از غسان و شجاعه بودند، کسانی از قبایل جذام، لخم، وحاف، تنوخ از قضاعه به آنها ملحق شدند. آنها در یک محل بودند اما در دیوان وضعیت متفاوت و جدای از یکدیگر داشتند الخیط المقریزی، ج ۷، ص ۵۶ و ۵۷

۴- آنها هم جماعتی از قبایل مختلف بودند و دیوان آنها با اهل رایه بود. از میان آنان جمعی از ازد و فهم بودند الخیط المقریزی، ج ۷، ص ۵۷ و ۵۸

۵- مقریزی می‌نویسد: زمانی که عمرو بن عاص از اسکندریه برگشته و به محل فسطاط فرود آمد، قبایل یکی بعد از دیگری اجتماع کردند و در باره انتخاب محل منازعه کردند. عمرو بن عاص کار تعیین منازل و محلات را به معاویه بن خدیج تحییی و شریک بن مسمی غطفی و مروین محزم خولانی و حیویل بن ناشره معافری واگذار کرد. آنها قبایل را اسکان داده و اختلافات آنها را حل کردند الخیط المقریزی، ج ۷، ص ۵۲

۶- الحیاء السیاسیه و مظاهر الحضارة فی الشرق الاسلامی، نافع عبدالمنعم، ص ۱۵۹

۷- همان

۸- همان

۹- تخطيط مدينة الكوفة، ص ۱۰۳



ص: ۷۲

پی نوشتها:













## با یاران پیامبر - صلی الله علیه وآله - در مدینه

محمد نقدی

قال رسول الله - ص: -

«مَنْ سَبَّ نَبِيًّا قُتِلَ»

«احکام اهل الذمه، ج ۲، ص ۸۷۰»

محمد بن مسلمه (۱)

در جنگ بدر مسلمانان به پیروزی بزرگی دست یافتند و کفار متحمل زیانهای بسیار شدند و شکست سختی خوردند تا آنجا که تعداد هفتاد نفر از بزرگان و اشراف آنها کشته شد و هفتاد نفر به اسارت درآمد.

خبر پیروزی مسلمانان به وسیله «زید بن حارثه» (۲) به مدینه رسید، شهر مدینه یکپارچه شور و شادی شد.

اسیران را با دستهای بسته، در اوج ذلت وارد مدینه کردند.

با دیدن اسرا و وضع خفت بار آنان، وحشت و هراس شدیدی در دل منافقان، مشرکان و یهود افتاد.

«کعب بن اشرف» (۳) یهودی زاده‌ای که همواره در دشمنی با اسلام می‌کوشید و به آزار و اذیت پیامبر و یارانش می‌پرداخت و در

اشعار خود به آنان اهانت می‌کرد. با دیدن اسرا بسیار برآشفته و رو به یاران خود کرد و گفت: خاک بر سرتان، امروز دل زمین

برای شما از روی آن سزاوارتر است؛ اینها اشراف و بزرگان مردمند که یا کشته شده و یا اسیر گشته‌اند، دیگر چه چیزی برای شما

باقی مانده

۱- «محمد بن مسلمه» از انصار و از افراد قبیله «اوس» بود. در جنگ بدر و احد و دیگر جنگهای پیامبر شرکت جست، به جز جنگ تبوک، که پیامبر به هنگام رفتن به جنگ تبوک، او را جای خود در مدینه گذاشت. محمد بن مسلمه در مدینه می‌زیست و همانجا از دنیا رفت. اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۱۲، چاپ دار الشعب.

۲- «زید بن حارثه» یا پسر خوانده پیامبر، از اصحابی بود که از کودکی در خانه پیامبر رشد کرد و از اولین کسانی بود که پس از حضرت علی - ع - و حضرت خدیجه، همسر پیامبر، اسلام آورد. او در سال هشتم هجری با سپاه اسلام برای جنگ موته به شام رفت و در آن جنگ شهید شد. اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۸۱.

۳- پدر «کعب بن اشرف» از اعراب قبیله طی بود. او در دوران جاهلیت قتلی مرتکب شد و به دنبال آن به مدینه آمد و بایهود بنی نضیر هم پیمان شد. و از بین آنان همسری برگزید، حاصل این ازدواج کعب بود. او فردی بلندقد، قوی و زیبا بود که شعر خوب می‌سرود. کعب دارای ثروت زیادی بود، که هم به علمای یهود و هم به کفار برای جنگ با مسلمانان کمک می‌کرد. فتح الباری، ج ۳، ص ۲۶۹، و سیره حلبیه، ج ۳، ص ۱۴۶.



ص: ۸۰

است؟!

آنان پاسخ دادند: دشمنی با پیامبر، تا زنده‌ایم!

کعب گفت: شما چه هستید؟! او همه قریش را لگدمال کرده و این بلا را به سرشان آورده است! باید چاره‌ای اندیشید.

من به مکه می‌روم تا در میان قریش، هم برکشته‌های آنها بگیریم و هم آنان را ترغیب کنم که برای جنگ با پیامبر آماده شوند تا خودم هم در رکابشان بجنگم.

کعب به مکه رفت و در خانه یکی از مشرکان به نام «مطلب بن ابی وداعه سهمی» رحل اقامت گزید.

خبر شکست لشکر قریش و کشته شدن سرانشان، شهر مکه را در بُهت، حیرت و ماتم فرو برده بود. در همه خانه‌ها فریاد ناله و شیون پیابود.

کعب با آنان اظهار همدردی کرد و خود را در سوگ کفار شریک دانست. او با سرودن اشعار تحریک آمیز، آنان را برای جنگ با پیامبر آماده می‌کرد.

اشعار کعب دست به دست و دهان به دهان می‌گشت.

وقتی اشعار اهانت آمیز کعب به گوش «حسان بن ثابت» (۱) شاعر بزرگ صدر اسلام رسید، او با سرودن اشعار حماسی، جواب دندان شکنی به کعب داد.

آوازه اشعار حسان به مکه رسید.

همسر ابی وداعه سهمی با شنیدن اشعار حسان، اثاث کعب را از خانه بیرون ریخت و رو به شوهرش کرد و گفت:

ما را چه با این یهودی؟!

آیا نمی‌بینی حسان با ما چه کرده؟

کعب چاره‌ای ندید جز این که جایش را عوض کند.

تغییر مکان کعب را، پیامبر به حسان خبر می‌داد و او اشعار تازه‌ای می‌سرود.

سرانجام کعب پس از تحریک کفار و برانگیختن آنان برای جنگ با پیامبر، به مدینه بازگشت.

خبر بازگشت کعب به پیامبر رسید.

آن حضرت دست به دعا برداشت که: «خداوندا! ما را از شر کعب راحت کن، او به مقدسات ما اهانت می‌کند.»

کعب با کمال وقاحت و بی‌شرمی پا را از این هم فراتر گذاشت؛ و از آن پس در اشعار خود، نام زنان عقیف مسلمانان را می‌آورد و به آنان اهانت می‌کرد!

رسول خدا چاره‌ای جز این ندید که کار او را یکسره کند. از این رو به اصحاب فرمود:

چه کسی آمادگی دارد ما را از شر

۱- «حسان بن ثابت» فردی ادیب و شاعر و از اصحاب پیامبر بود، او شصت سال از عمر خود را در جاهلیت، و شصت سال در اسلام گذراند. وی همواره در اشعار خود از پیامبر و دین اسلام دفاع می‌کرد، حسان اولین کسی بود که در واقعه تاریخی غدیر خم، پس از معرفی حضرت علی - ع - از جانب پیامبر - ص - به عنوان خلیفه مسلمین، اشعاری سرود و این جانشینی را تبریک گفت. نگاه کنید به: «المناقب» تألیف: حافظ موفق بن احمد الحنفی، معروف به اخطب الخوارزم، متوفای: ۵۶۸ ص ۸۰ و «تذکره خواص الامة»

تألیف: سبط ابن جوزی متوفای: ۶۵۴، ص ۲۰

ص: ۸۱

کعب راحت کند؟ او دشمنی خود را علنی کرده، با مخالفان ما همکاری می‌کند و کفار را برای جنگ با ما می‌شوراند؛ خداوند به وسیله جبرئیل مرا از کارهای او باخبر ساخته.

در این هنگام بود که «محمد بن مسلمه» بر خاست و رو به رسول خدا - ص - گفت:

ای پیامبر خدا، من او را خواهم کشت. و از آن حضرت اجازه خواست تا برای این کار تدبیری بیندیشد. دو - سه روزی از این ماجرا گذشت.

محمد بن مسلمه، که پیوسته در فکر انجام این مهم بود، نه چیزی می‌خورد و نه چیزی می‌آشامید. تا این که خبر به گوش پیامبر رسید.

پیامبر او را خواست و خطاب به وی فرمود: شنیده‌ام چیزی نمی‌خوری؟

محمد بن مسلمه پاسخ داد: ای رسول گرامی خدا، به شما قولی داده‌ام و نمی‌دانم آیا می‌توانم به آن وفا کنم و از عهده‌اش بر آیم یا نه؟

پیامبر فرمود: تو تلاش خود را به کار گیر، و در این باره با «سعد بن معاذ» (۱) هم مشورت کن.

محمد بن مسلمه ماجرا را با سعد در میان گذاشت، برای این کار، گروهی پنج نفره از قبیله اوس تشکیل دادند. در این گروه «ابونائله» (۲) برادر رضاعی کعب که او هم ادیب و شاعر بود، شرکت داشت.

گروه، تصمیم خود را گرفتند، ابتدا ابونائله را برای جلب اطمینان کعب، نزد او روانه کردند.

ابونائله شبانه برخانه کعب، که در قلعه‌ای بیرون از شهر مدینه بود، وارد شد، کعب با جمعی از دوستانش شب نشینی داشت؛ او با دیدن ابونائله یکه خورد و احساس کرد توطئه‌ای در کار باشد.

با تعجب پرسید: چه عجب به دیدار ما آمده‌ای؟!

ابونائله گفت: برای ما حاجتی پیش آمده که از دست تو برآورده می‌شود. کعب که رنگ خود را باخته بود، به او گفت:

نزدیک بیا بینم چه می‌گویی. ابونائله نزدیک شد، آنها قدری با هم صحبت کردند.

ابونائله به یاد گذشته اشعاری خواند و ترس کعب کم کم فرو ریخت. ابونائله برای ایجاد اطمینان بیشتر، باز به خواندن شعر ادامه داد، کعب چند بار از او، در مورد حاجت و نیازش پرسید، اما ابونائله از سخن گفتن در این باره خودداری کرد.

کعب پرسید: نکند می‌خواهی اینها بروند بعد حاجت را بیان کنی؟

۱- «سعد بن معاذ» از انصار و رئیس قبیله اوس بود، هنگامی که پیامبر، مصعب بن عمیر را برای تبلیغ اسلام به مدینه فرستاد، سعد به دست او مسلمان شد. او به افراد قبیله‌اش گفت: بر من حرام باد حرف زدن با شما تا این که اسلام اختیار کنید، از آن پس همه مسلمان شدند. سعد بن معاذ در جنگهای بدر و احد و خندق شرکت داشت. «اسد الغابه» ج ۲، ص ۳۷۳

۲- «ابونائله» از یاران پیامبر بود، او در جنگ بدر شرکت جست، مردی ادیب و شاعر بود، و در تیراندازی بسیار مهارت داشت. وی در زمان خلیفه دوم، در عراق کشته شد. «اسد الغابه» ج ۲، ص ۳۵۳

ص: ۸۲

دوستان کعب، با شنیدن این سخن، مجلس را ترک کردند و آن دو را تنها گذاشتند.

ابونائله گفت: نمی‌خواستم اینها حرفهای ما را بشنوند. باید بگویم از زمانی که این مرد (پیامبر) در بین ما آمده، بیچارگی ما زیاد شده، همه قوم عرب با ما در افتاده‌اند، راهها بر ما بسته شده و زندگیمان به سختی اداره می‌شود. او مرتب از ما صدقه می‌خواهد، در حالی که خودمان چیزی نداریم بخوریم.

کعب که از شنیدن این سخنان خوشحال شده بود، گفت:

من که از قبل به شما می‌گفتم اینچنین می‌شود و دیدید که شد.

ابونائله هم فرصت را مناسب دید و گفت: تازه من تنها نیستم بلکه دوستانی دارم که با من هم عقیده‌اند، آنها هم بی‌میل نیستند پیش تو بیایند. ما می‌خواهیم قدری گندم یا خرما از تو بخریم، اما دلمان می‌خواهد با ما خوب معامله کنی و بر ما سخت‌نگیری، البته ما پول نداریم، اما وثیقه‌هایی پیش تو می‌گذاریم که تو را کفایت کند.

کعب گفت: گرچه دلم نمی‌خواست تو را در چنین وضعی ببینم، چون من و تو با هم از یک پستان شیر خورده‌ایم. اما اکنون جز خرما چیز دیگری ندارم. ابونائله گفت:

این مطالبی را که درباره پیامبر به تو گفتم، نباید کسی بداند. کعب گفت: خاطرت جمع باشد که حتی یک کلمه آن را جایی مطرح نمی‌کنم. و در حالی که با صدای بلند می‌خندید گفت:

ابونائله، خوشحالم کردی، خوب حالا بگو بینم وثیقه شما چیست؟

آیا حاضرید زنهائیتان را وثیقه بگذارید؟

ابونائله گفت: چگونه زنهائیمان را پیش تو بگذاریم در حالی که تو از جوانان زیباروی یثربی؟

کعب گفت: پس پسرهایت را.

ابونائله گفت: می‌خواهی ما را در بین عرب رسوا کنی؟

کعب گفت: پس آخر چی؟

ابونائله گفت: ما اسلحه‌های خود را پیش تو وثیقه می‌گذاریم.

کعب گفت: خوب است؛ چون حتماً به وعده خود وفا خواهید کرد و برای رهایی سلاح‌هایتان، به موقع بدهی خود را خواهید پرداخت.

ابونائله موضوع سلاح را به این خاطر مطرح کرد که: اگر فردا شب همه

ص: ۸۳

مسّٰح به دیدار کعب آمدند او وحشت نکند.

حرفها تمام شد، قرار را گذاشتند و ابونائله خدا حافظی کرد و پیش دوستانش آمد و آنچه بین او و کعب گذشته بود بازگو کرد. فردا شب، خدمت پیامبر رسیدند، گزارش کار را دادند. پیامبر تا کنار «بقیع» (۱) آنها را همراهی کرد و سفارشهای لازم را نمود و گفت: بروید به امید خدا.

\*\*\* اصحاب به طرف قلعه‌های یهود و محل سکونت کعب رهسپار شدند. آسمان صاف و شفاف بود. ماه با قرص کامل می‌درخشید. هیاهوی روز، فروکش کرده و مدینه به خواب رفته بود.

یاران پیامبر با عزمی راسخ و خوشحال از این که برای انجام چنین مسؤولیتی برگزیده شده بودند، مدینه را پشت سر گذاشته به میان قلعه‌ها و برج‌های یهود، در خارج شهر وارد شده بودند.

بوی خوش علف، همراه با نسیم مرطوب از لابلای نخلها می‌وزید، به نزدیک قلعه محل سکونت کعب رسیدند، ابونائله طبق قرار قبلی جلو رفت و کعب را صدا زد.

کعب، تا از جا برخاست، همسر جوانش دامن او را چسبید که کجا می‌روی؟

کعب گفت: قراری دارم.

همسرش گفت: کعب تو مردی جنگجو هستی، مردان جنگجو در چنین ساعاتی از شب، منزل خود را ترک نمی‌کنند.

کعب گفت: او برادرم ابونائله است، به خدا سوگند به قدری مرا دوست دارد که اگر بداند من خوابم هرگز مرا بیدار نمی‌کند.

زن در پاسخ او گفت: مرد! از این صدا بوی خون می‌آید!

کعب، با شدت دست او را کنار زد و گفت:

اگر جوانمرد برای زد و خورد هم دعوت شود، می‌رود.

همسرش گفت: از همین بالا با آنها صحبت کن. کعب اعتنایی نکرد.

زن در حالی که به شدت ترسیده بود، گفت: لأقلّ دوسه نفر را خبر کن و با آنها برو. اما کعب، از برج پایین آمد، و به دیدار آنها

شتافت؛ آنها را به گرمی پذیرفت و باهم به گفتگو نشستند.

ساعتی به خواندن شعر گذشت، ابونائله به کعب پیشنهاد کرد:

اگر موافقی برویم به طرف «شَرْحُ الْعَجُوز» (۲)، - دره پیر زن - و بقیه شب را آنجا بگذرانیم.

۱- «بقیع» نام محل وسیعی است که در آن درختان مختلف می‌رویده، اما اکنون قبرستان عمومی شهر مدینه است. «معجم البلدان»

ج ۱، ص ۴۷۳، و «لسان العرب»، ج ۸، ص ۱۸.

۲- شرح به معنای آبراه دره یا مسیر سیل است که از میان سنگلاخ می‌گذرد و به دشت نرم و هموار می‌رسد. شرح العجوز، نام

محلی در بیرون شهر مدینه بوده است. «معجم البلدان»، ج ۳، ص ۳۳۴ و «لسان العرب» ج ۲، ص ۳۰۶، و ۳۰۷.

ص: ۸۴

کعب با خوشحالی پذیرفت و به طرف دره روان شدند.

به نزدیکی دره رسیده بودند، ابونائله انگشتان خود را به داخل موهای پشت سر کعب فروبرد و آن را بویید و گفت: به به چه بوی خوشی!

کعب، این عطرها را از کجا می‌آوری؟

کعب گفت: بهترین عطرها نزد من است.

کعب، مردی بلند قامت، زیبا، و دارای موهای مجعد بود، او با ثروت زیادی که داشت می‌کوشید همیشه لباسهای فاخر و عطرهاى خوب داشته باشد.

به داخل دره رسیده بودند، ابونائله ساعتی بعد دوباره موهای کعب را نوازش کرد تا او خیال بدی نکند.

و برای آخرین بار با دست راست از بیخ موهای سر کعب گرفت و فریاد زد:

بکشید دشمن خدا را!

همه با شمشیرهای خود به او حمله کردند.

کعب سخت به ابونائله چسبید، محمد بن مسلمه یادش آمد کارد تیزی همراه دارد.

کارد را کشید و محکم زیر شکم کعب فروبرد.

کعب نقش زمین شد و فریادی برآورد که از صدای آن، همه برجهای یهود اطراف چراغ‌ها را روشن کرده و به دنبال صدا دویدند.

محمد بن مسلمه و یارانش که مطمئن شده بودند کعب کشته شده، محل را ترک کردند و با احتیاط از آنجا دور شدند.

مسیر برگشت آنها به مدینه از میان محله‌های یهودی نشین می‌گذشت، که یکی را پس از دیگری پشت سر گذاشتند. در بین راه،

یکی از اصحاب به نام «حارث بن اوس» (۱) که پایش زخمی شده بود، عقب مانده، قدری نشستند تا او هم رسید، اما بقدری خون

از بدنش رفته بود که دیگر توان راه رفتن نداشت، خطاب به بقیه گفت:

دوستان! پیامبر را که دیدید سلام مرا هم به او برسانید.

آنها با شنیدن این سخن، دلشان به رحم آمد، او را کول کردند و با خود بردند تا به مدینه رسیدند.

به کنار بقیع آمدند، همه با هم فریاد تکبیر برآوردند.

پیامبر برای نماز شب بلند شده بود.

صدای تکبیر آنها را شنید، فهمید که کعب را کشته‌اند.

۱- «حارث بن اوس» از گروه انصار و از اصحاب پیامبر بود، در جنگ بدر و احد حضور داشت، و در جنگ احد شهید شد. سعد

بن معاذ عموی او بود، و به دستور او همراه با محمد بن مسلمه در قتل کعب شرکت جست. «اسد الغابه»، ج ۱، ص ۳۸۰

ص: ۸۵

آنها به سوی خانه پیامبر رفتند.

دیدند پیامبر جلوی درب مسجد ایستاده است. در این هنگام رو به آنها گفت: رو سفید شدید.

و آنها در پاسخ گفتند: روی شما سفید باد ای رسول خدا.

پیامبر حمد و شکر خدای را بجا آورد.

حارث را به نزد پیامبر آوردند.

پیامبر با دستان مبارک خود زخم پای او را نوازش کرد، جراحت از آن رفع شد.

فردا خبر قتل کعب به آنی در همه جا پیچید.

وحشت عجیبی به یهودیان دست داد. عده‌ای از بزرگان آنها حضور پیامبر آمدند که:

ای محمد، دیشب کعب بدون گناه کشته شده، او یکی از بزرگان ما بود.

پیامبر در پاسخ آنها فرمود:

اگر کعب مثل بقیه زندگی می‌کرد، کسی با او کاری نداشت، اما از او آزار بسیاری به ما رسید. او در شعرهای خود به ما اهانت

می‌کرد و با دشمنان ما همکاری داشت.

از امروز به بعد هر کدام از شما چنین روشی داشته باشد سروکارش با شمشیر است. (۱) پی نوشتها:

۱- شرح این واقعه، در کتابهای: تاریخ و سیره و مغازی، تحت عنوان: «سریه محمد بن مسلمه» و یا «قتل کعب بن اشرف» آمده است

در این نوشتار به مصادر ذیل مراجعه شده:

۱- احکام اهل الذمه، ج ۲، ص ۸۵۲ و ۸۶۸

۲- اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۸۰ و ج ۵، ص ۱۲ و ج ۶، ص ۳۱۱

۳- سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۶۹ تا ۳۷۳ و ۵۱۲

۴- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۱

۵- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۰

۶- مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۸۴

۷- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۸۷

۸- دلائل النبوه، ج ۳، ص ۱۸۷

۹- فتح الباری، ج ۳، ص ۲۶۹ تا ۲۷۲

۱۰- البدایه والنهایه، ج ۴، ص ۵

۱۱- معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۳ و ج ۳، ص ۳۳۴

۱۲- لسان العرب، ج ۲، ص ۳۰۶ و ۳۰۷ و ج ۸، ص ۱۸

۱۳- سیره حلبیه، ج ۳، ص ۱۴۶ تا ۱۵۲





ص: ۸۷

**اماکن و آثار**

**بقعه حلیمه سعدیه و صفیه عمه رسول خدا - ص -**

محمد صادق نجمی

از قبوری که در بقیع دارای قبه و بقعه بوده، قبر حلیمه سعدیه، مرضیه (دایه) رسول خدا - ص - است. این قبر در انتهای بقیع و در نزدیکی قبر عثمان واقع است.

در سفرنامه‌ها و کتب مدینه شناسی کهن، مطلبی در این مورد دیده نمی‌شود و حتی ابن بطوطه (۷۵۷) در سفرنامه‌اش از وجود قبوری که منتسب به حلیمه سعدیه و فرزندش در شهر بصره است خبر می‌دهد (۱) ولی نویسندگان در قرون اخیر از این قبر که در بقیع بوده یاد نموده‌اند.

از جمله نایب الصدر شیرازی ۱۳۰۶ در سفرنامه‌اش آورده است: «در محاذات قبه عثمان، قبه‌ای است بر سردرش این کلمه نوشته شده: «هذه قبة حضرت حلیمة السعدیة - رضی الله عنها» و نیز این دو بیت را نوشته‌اند:

یاپلدی مرضیه فخرعالمه قبه حلیمه حضرتنه قیلدی پادشه حرمت

که ذاتی در شرف دودمان مقدسه (۲) مضمون این دو بیت ترکی نشانگر این است که ساختمان این بقعه متعلق به دوران سلاطین عثمانی است اما قبل از آن در چه وضعیتی بوده، برای ما روشن نیست.

حسام السلطنه ۱۳۳۰ در شمارش بقاع موجود در بقیع می‌گوید: «... نهم بقعه حلیمه سعدیه است» (۳) ریچارد بورتون از جهانگردان غربی

۱- رحله ابن بطوطه، ص ۱۸۴

۲- سفرنامه نایب الصدر شیرازی، ص ۲۳۰

۳- سفرنامه حسام السلطنه، ص ۱۵۲

ص: ۸۹

است که در سال ۱۸۵۳ میلادی / ۱۲۷۶ هـ.

ق. بقیع را دیده است. وی می گوید:

«سومین جایی که دیدیم بقعه‌ایست که در روی قبر حلیمه سعیدیه بنا شده است» (۱) باید توجه داشت با این که از تخریب این بقاع بیش از هفتاد سال می‌گذرد ولی در عین حال از جمله قبوری که هنوز از بین نرفته است یکی قبر حلیمه سعیدیه است که در آخر بقیع معروف، مشهور و مورد توجه زائران است و از قبرهایی است که در نقشه‌های موجود در تألیفات جدید، منعکس و مشخص گردیده است؛ مانند «تاریخ المعالم المدینه المنوره» (۲) قبر صفیه عمه رسول خدا - ص -

در بقیع قبری است منسوب به صفیه، عمه پیامبر - ص - و مادر زبیر بن عوام و آن از جمله قبوری است در بقیع که از قرون اول اسلام تا به امروز، به وسیله مدینه شناسان و سفرنامه نویسان معرفی گردیده است.

قبر صفیه از دیدگاه مدینه شناسان

ابن شیبّه مدینه شناس معروف (متوفای ۲۶۲ هـ. ق.) از عبدالعزیز، اولین مدینه شناس و مؤلف در این موضوع، نقل می‌کند: چون صفیه عمه رسول خدا - ص - از دنیا رفت، پیکر او را در آخر کوچه‌ای که به بقیع منتهی می‌شود دفن نمودند و این قبر در کنار درب خانه‌ای است که به مغیره بن شعبه منسوب است و چسبیده به دیوار این خانه است و این همان خانه‌ایست که مغیره در زمینی که عثمان به وی اقطاع کرده بود، احداث نمود. ابن شیبّه در نقل خود اضافه می‌کند: «هنگامی که مغیره این ساختمان را درست می‌کرد عبور زبیر از آنجا افتاد و خطاب به مغیره گفت:

مغیره! ریسمانت را از قبر مادر من کنار بکش. مغیره خواست با استفاده از موقعیت خود در نزد عثمان، نسبت به زبیر بی‌اعتنایی کند لیکن وقتی خبر به عثمان رسید به مغیره دستور داد طبق درخواست زبیر عمل کند و مغیره عقب نشینی کرد و لذا در این قسمت از دیوار خانه انحراف وجود دارد (۳).

ابن نجار (متوفای ۶۴۳ هـ. ق.) می‌گوید: «وقبر صفیه بنت عبدالمطلب عمه النبی فی تربه فی اول البقیع» (۴).

سمهودی (متوفای ۹۱۱ هـ. ق.) آورده است: «از مشاهد و مدفنهای معروف، مدفن صفیه عمه پیامبر و مادر زبیر بن عوام است و این مدفن، آنگاه که از باب البقیع (۵)

۱- موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۸۲

۲- ص ۲۴۵

۳- تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۲۶ و ۱۲۷

۴- اخبار مدینه الرسول، ص ۱۵۴

۵- وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۱۹

ص: ۹۰

خارج شدید در دست چپ شما قرار می‌گیرد.

این مدفن بنایی از سنگ دارد ولی گنبدی در روی آن نیست.»

و اضافه می‌کند: «مطری گفته است که قرار بود گنبد کوچکی نیز بر آن بنا کنند ولی انجام نگرفت.»

مشابه همین جمله را صاحب عمده الاخبار، که از علمای اواخر قرن دهم است، آورده، می‌گوید: «وقبرها أول ما تلقى عن يسارك عند خروجك من باب (۱) البقیع» (۲) این بود نظریه چهار مدینه شناس معروف که کتاب و تألیف هر یک از آنها در دسترس همگان است و در فن خود جزء منابع مورد اعتماد می‌باشد.

قبر صفیه از دید زائران و سیاحان

۱- ابن جبیر (متوفای ۶۱۴ ه. ق.) در سیاحتنامه‌اش آورده است: «بقیع در شرق مدینه واقع است. پس از خروج از دروازه بقیع، اولین محلی که با آن مواجه می‌شوید مدفن صفیه عمه رسول خدا- ص- و مادر زبیر است. (۳) ۲- ابن بطوطه (متوفای ۷۷۹ ه. ق.) می‌نویسد: «البقیع وتخرج علیه علی باب يعرف بباب البقیع وأول ما یلقى الخارج الیه علی یساره عند خروجه من الباب قبر صفیة بنت عبدالمطلب وهی عمه رسول الله» (۴)

۲- سید اسماعیل مرندی در سفرنامه خود ( «توصیف المدینه»، ۱۲۵۵ ه.

ق.) چنین آورده: «و دیگر، قبه حضرت صفیه بنت عبدالمطلب عمه حضرت رسول و مادر زبیر است» (۵) این بود نظریه مدینه شناسانی از قرن اول تا یازده هجری و همچنین نظریه سه تن از جهانگردان مسلمان و زائران «مدینه الرسول» از اوایل قرن هفتم تا اواسط قرن سیزدهم هجری.

حاصل نظریات و گفتار کتب تاریخ

۱- قبر صفیه پیشتر در خارج از بقیع قرار داشته است.

تاریخ نگاران در نگاهشده‌های خود تصریح کرده‌اند آن بخش از بقیع که قبر صفیه در آن واقع است، پیشتر خارج از اصل بقیع قرار داشته و در داخل کوچه‌ای که بعدها مغیره در آنجا خانه ساخت، بوده است تا این که اخیراً به بقیع منضم گردید. و تاریخ این انضمام را ۱۳۷۳ ه. نوشته‌اند.

علی حافظ از نویسندگان اخیر می‌گوید: «بقیع العمات قبلاً جدا از بقیع بود و کسی پیکر مرده خود را در آنجا دفن نمی‌کرد و در فاصله آنجا با بقیع کوچه‌ای

۱- منظور از باب البقیع دروازه شرقی مدینه است که باب البقیع معروف بود.

۲- عمده الاخبار فی مدینه المختار، ص ۱۵۶

۳- رحله ابن جبیر، ص ۱۴۴

۴- رحله ابن بطوطه، ص ۱۱۹

۵- فصلنامه میقات حج، شماره ۵، ص ۱۱۸ باید توجه داشت که این جمله در فصلنامه دو غلط چاپی دارد که یکی صفیه را فاطمه نوشته و دیگری زبیر را بریر.

ص: ۹۱

وجود داشت که به حرّه شرقی متصل می‌شد تا این که در حوالی سال ۱۳۷۳ ه. ش. شهرداری مدینه با برداشتن دیوارها، این بخش و کوچه را به بقیع منضم ساخت و مساحت بقیع العمات که اضافه شده، ۳۴۹۴ متر مربع می‌باشد. (۱) ۲- قبر صفیه پس از قرن دهم دارای گنبد بوده است

به طوری که پیش از این تصریح سمهودی را ملاحظه کردید تا زمان وی؛ یعنی اوائل قرن دهم، قبر صفیه گنبدی نداشته است لیکن از گفتار سید اسماعیل مرندی برمی‌آید که در زمان او؛ یعنی اواسط قرن سیزدهم، این قبر دارای گنبد بوده گرچه تاریخ دقیق بنای آن روشن نیست. و طبق گفتار رفعت پاشا (که نقل خواهیم نمود) این گنبد در آخرین سال زیارت او (۱۳۲۵ ه. ق.) و یکصد و هفتاد و پنج سال پس از دیدار مرندی همچنان پابرجا بوده است.

۳- «بقیع العمه» نه «بقیع العمات!»

در این محل تنها یکی از عمه‌های رسول خدا- ص- یعنی صفیه مدفون است و در منابع یاد شده نیز سخن از قبر صفیه بود و بس و بقیع العمات اصطلاحی است که بعدها در افواه مردم رایج شده و شاید علت آن، دفن شدن فرد دیگری در کنار قبر صفیه بوده و این تعدد، این توهم را به وجود آورده است که آن دو قبر متعلق به دو عمه پیامبر- ص- صفیه و عاتکه می‌باشد لیکن همانگونه که ملاحظه فرمودید تا نیمه قرن سیزدهم، هیچ یک از نویسندگان، نه از عاتکه یاد کرده‌اند و نه تعبیر بقیع العمات را آورده‌اند و این خود حاکی از آنست که قبر دوّم متعلق به هر کسی که باشد، پس از این تاریخ به وجود آمده و بقیع به تدریج در السنه و زبان مردم به «بقیع العمات» معروف گشته است و با گذشت زمان به بعضی از کتابها و سفرنامه‌ها، که جدیداً نوشته شده، راه یافته است. در صورتی که هیچ منبع تاریخی و مبنای صحیح علمی ندارد؛ مثلاً رفعت پاشا (۱۳۲۵ ه. ق.) در معرفی گنبدهای بقیع و اطراف آن، می‌گوید:

«والتی علی یمین البرجین لعاتکه وصفیه عمّتی الرسول- ص-» (۲)

«گنبدی که در سمت راست دو برج قرار گرفته، به عاتکه و صفیه، عمه‌های رسول خدا تعلق دارد.

و همچنین بیست و هفت سال قبل از وی، حسام السلطنه در سفرنامه‌اش از

۱- فصول من تاریخ المدینه، ص ۱۷۳

۲- مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶

ص: ۹۲

بقعه خارج بقیع، به عنوان «بقعه صفیه و عاتکه» نام می‌برد. (۱) البته از آنان انتظار بیش از این نیست؛ زیرا اولی یکی از درجه داران عالی رتبه مصر بود که با سمت فرماندهی نیروی محافظ محمل، از طرف پادشاه مصر به حجاز سفر کرده و دومی یکی از وزرای دوران قاجار است که دیده‌ها و شنیده‌های خود را به رشته تحریر در آورده‌اند (۲) از مطالبی که مؤید نظریه ما است، گفتار علی حافظ از نویسندگان اخیر و از اهالی مدینه است. او می‌گوید: «در این محل دو قبر وجود دارد؛ یکی قبر صفیه و دیگری در میان مردم مدینه شهرت دارد که به عاتکه متعلق است و لذا این بخش را بقیع العمات می‌گویند آنگاه اضافه می‌کند: ولی از نظر تاریخی هجرت عاتکه به مدینه معلوم نیست و حتی پذیرفتن اسلام از سوی وی نیز مورد اختلاف است. (۳) نگارنده در تأیید این مطلب می‌گوید:

مراجعه به کتب رجال و تراجم هم مبین این است که از میان پنج عمه رسول خدا - ص - تنها صفیه به مدینه مهاجرت کرده و بقیه آنها یا قبل از اسلام از دنیا رفته‌اند یا به عللی از جمله در اثر ممانعت همسرشان به مدینه هجرت ننموده‌اند. عزالدین جزری (م ۶۳۰ هـ) می‌گوید:

«و اسلمت عمته صفیه اجماعاً و اختلفوا فی اروی و عاتکه» (۴) ابن عبدالبر (م ۴۶۳ هـ) می‌گوید: «اختلف فی اسلام عاتکه والاكثر یأبون ذلك» (۵)

ابن حجر عسقلانی اول به اختلاف موجود در اسلام عاتکه اشاره می‌کند و سپس می‌گوید: «ابن اسحاق به صراحت گفته است که از عمه‌های رسول - ص - بجز صفیه هیچ یک ایمان نیاورده ولی بعضی درباره عاتکه با استناد به شعری که در وصف پیامبر سروده است، معتقدند که او نیز ایمان آورده است.» (۶) به هر حال اولاً: از نظر تاریخی، اسلام عاتکه معلوم نیست بلکه احتمالیست ضعیف. ثانیاً: احتمال هجرت او به مدینه از اسلامش هم ضعیفتر است.

وثالثاً اگر همه این احتمالات را بپذیریم با استناد به کدام دلیل تاریخی می‌توان ادعا کرد که جسد او در کنار خواهرش صفیه دفن گردیده است، نه در نقاط دیگر بقیع.

۴- قبر ام البنین در کجا است؟

تا اینجا در مورد عدم صحت مدفن

۱- سفرنامه مکه، ص ۱۵۲

۲- در مورد کتابهای جدید، که قبر عاتکه را در کنار قبر صفیه تثبیت نموده‌اند، می‌توان از تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره و آثار اسلامی مکه و مدینه و گنجینه‌های ویران نام برد.

۳- فصول من تاریخ المدینه، ص ۱۷۰

۴- اسد الغابه، چاپ بیروت، ج ۱، ص ۴۰

۵- استیعاب مطبوع به حاشیه اصابه، ج ۴، ص ۳۶۸

۶- الاصابه، ج ۴، ص ۳۵۷

ص: ۹۳

عاتکه در کنار بقیع و بی‌اساس بودن بقیع العمات و نداشتن دلیل تاریخی بر اصالت آن مطالبی آوردیم و از چگونگی انتقال آن به بعضی از سفرنامه‌ها و کتابها آگاهی پیدا کردیم و دریافتیم که همین نوشته‌ها برای بیشتر مردم سندی می‌شود تاریخی. از آن بی‌اساستر، مسأله قبر «أم البنین» است که اخیراً پدید آمده و بعضی از زائران ایرانی به هنگام زیارت قبر صفیه، در مقابل قبر دیگری که در کنار آن است می‌ایستند و به عنوان قبر أم البنین همسر امیر المؤمنین نوحه سرایی کرده، ناله و ضجه سر می‌دهند و به سر و سینه می‌زنند، در صورتی که این نیز هیچ شاهد تاریخی ندارد، نه در منابع اصیل بلکه حتی در سفرنامه‌هایی که به زبان فارسی و غیر فارسی، که در یکی دو قرن اخیر نگاشته شده، از این مطلب خبری نیست و شاید پیدایش آن به ربع قرن هم نرسد ولی مانند قبر عاتکه و بیت الاحزان در خارج بقیع، به سرعت و سینه به سینه منتشر شده و حتی به بعضی از کتابها راه یافته است! (۱) آری تنها مدرک این موضوع، نوحه‌سرایی مداحان و نوحه خوانان در کنار قبر صفیه است که: «ویک لا تدعونی أم البنین!»

بقاع پیشوایان اهل سنت در بقیع

تا اینجا پیرامون تعدادی از آثار و بقاع شناخته شده در بقیع، که به شخصیت‌های مشترک اسلامی و مورد احترام در میان همه گروه‌های اسلامی بود و به وسیله وهابیان منهدم و تخریب گردیده، مطالبی نوشتیم و اینک با سه بقعه دیگر، که در روی سه قبر متعلق به پیشوایان اهل سنت بنا گردیده بود و همانند دیگر بقاع به وسیله وهابیان منهدم شده‌اند آشنا می‌شویم. گفتنی است که این قسمت از بحث، گذشته از بیان چگونگی این سه بقعه در طول قرن‌ها و تاریخ تخریب آنها، بیانگر این بحث کلامی - فقهی نیز هست که در مسأله ساختن بنا بر روی قبور شخصیت‌های دینی و علمی، همه مسلمانان؛ اعم از شیعه و سنی همفکر و هم عقیده بوده‌اند و این تنها گروه وهابیانند که پس از قرن‌ها پدید آمده و در مسائل متعدد اعتقادی؛ از جمله در این مورد با مسلمانان به منازعه و مبارزه برخاستند و احیاناً تصور نشود آنچه تا کنون از آثار در بقیع سخن گفته شده، به لحاظ این که بیشتر آنها متعلق به شخصیت‌هایی بوده که برای شیعه بیش از دیگر مسلمانان مورد توجه بوده‌اند، بناچار این آثار به وسیله آنان

۱- مانند تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره.

ص: ۹۴

در طول تاریخ به وجود آمده است.

آری این عقیده مشترک و استحباب ساختن بنا بر قبور بزرگان دین از دیدگاه فقه شیعه و اهل سنت را نه تنها در نقاط مختلف کشورهای اسلامی مانند حرم امیر مؤمنان و سیدالشهداء-ع- در نجف و کربلا و مانند حرم ابوحنیفه و احمد بن حنبل در بغداد و حرم و ضریح امام شافعی در مصر می‌توان دید، بلکه در داخل بقیع و در کنار قبور ائمه و شخصیت‌های مذهبی شیعه نیز می‌توان یافت. که اینک به بیان اجمالی تاریخ این بقاع می‌پردازیم:

۱- بقعه عثمان بن عفان

به طوری که در منابع تاریخی آمده، پس از کشته شدن عثمان بن عفان، از دفن شدن جسد وی در داخل بقیع جلوگیری شد و طبعاً در خارج بقیع و در طرف شرقی آن، در محلی به نام «حش کوب» دفن گردید. لیکن در دوران معاویه که مروان بن حکم به حکومت مدینه دست یافت، دیوار موجود در میان بقیع و حش کوب را برداشت و محل دفن عثمان را به بقیع ضمیمه نمود و قطعه سنگی را که رسول خدا-ص- با دست مبارک خویش بر قبر عثمان بن مظعون نصب کرده بود بر قبر عثمان بن عفان منتقل کرد و چنین گفت:

«والله لا یكون علی قبر عثمان بن مظعون حجر یعرف به!» (۱)

به هر حال از قبوری که از دورانهای دور تازمان تسلط وهابیان، دارای بقعه و گنبد بوده همان قبر عثمان است. گرچه تاریخ ساختمان اوّل و همچنین مؤسس و بنیانگذار آن معلوم نیست ولی دو نفر از نویسندگان که هر دو در اوایل قرن هفتم هجری می‌زیستند، از وجود چنین بقعه‌ای در این تاریخ سخن گفته و آن را تأیید نموده‌اند و باید این نکته را بر این سخن تاریخی افزود که: معمولاً در این گونه آثار و ابنیه امکان فاصله سالیان متمادی میان «اصل احداث» آنها و «زمان مشاهده و معرفی آن» وجود دارد و ممکن است ساختمانی که در قرن هفتم معرفی شده، به قرن پنجم و چهارم متعلق باشد.

ابن جبیر (م ۶۱۴ ه. ق.) در سفرنامه‌اش آورده: «وفی آخر البقیع قبر عثمان وعلیه قبه صغیره مختصره» (۲)

؛ «قبر عثمان در آخر بقیع واقع شده و در روی آن قبه کوچکی و بنای مختصری وجود دارد.» ابن نجار (م ۶۴۳ ه. ق.) می‌گوید:

«وقبر عثمان - رضی الله عنه - و علیه قبه عالیة» (۳)

؛ قبر عثمان دارای گنبدی است بزرگ.

۱- اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۸۷، تاریخ المدینه، ابن زباله به نقل وفاء الوفا، ج ۳، صص ۹۱۴-۸۹۴

۲- رحله ابن جبیر، ص ۱۴۴

۳- الدرر الشحینه فی اخبار المدینه، ص ۱۵۶



ص: ۹۵

از گفتار این دو نفر، که یکی جهانگرد است و دیگری مدینه شناس، چنین برمی آید که در آن تاریخ و به فاصله سی سال، تحوّل و تجدید بنا در بقعه عثمان به وجود آمده و آن قبه کوچک و مختصر به یک قبه بزرگ تبدیل شده است. برخورداری قبر عثمان از بقعه، در طول تاریخ ادامه داشته تا در سال ۱۳۴۴ مانند دیگر آثار و بقاع به وسیله وهابیان منهدم گردیده است.

ولذا سمهودی (متوفای ۹۱۱ ه. ق.) قبه عثمان را به عنوان «قبه‌ای بزرگ» معرفی می کند و می گوید: «وعليه قبه عالية البناء» (۱) و مشابه همین جمله را صاحب کتاب عمده الاخبار فی مدینه المختار، که تقریباً یک قرن پس از سمهودی می زیسته، به کار برده است. (۲) از گفتار نایب الصدر شیرازی (۳) و رفعت پاشا (۴) که در آخرین دهه‌های قبل از انهدام بقیع به حج مشرف شده‌اند چنین برمی آید که در زمان آنها نیز این بقعه با همین مشخصات، که پیشتر گذشت، موجود بوده است.

۲-۳ بقعه امام مالک و نافع

در آگاهی تاریخ و کیفیت ساختن بقعه و گنبد متعلق به امام مالک، که یکی از پیشوایان چهارگانه اهل سنت است و نیز گنبد منتسب به نافع مولا- ابن عمر یا نافع که یکی از قاریان معروف هفتگانه می باشد نیز به منابع مدینه شناسی و سفرنامه‌ها مراجعه می کنیم و می بینیم آنچه از مجموع گفتار این نویسندگان برمی آید این است که:

تاریخ ساختمان بقعه امام مالک به قبل از قرن هفتم منتهی می شود و کیفیت آن قبل از این تاریخ معلوم نیست ولی ساختمان قبر منتسب به نافع در حدود قرن نهم هجری بنا شده است و قبل از این تاریخ از بقعه‌ای بنام وی سخن به میان نیامده است.

ابن جبیر (متوفای ۶۱۴ ه. ق.) می گوید: «قبر مالک بن أنس الامام المدنی - رضی الله عنه - و عليه قبه صغيرة مختصرة البناء» (۵) سمهودی (متوفای ۹۱۱ ه. ق.) هر دو بقعه را با این بیان معرفی نموده است:

«و منها مشهد الامام ابی عبدالله مالک بن انس الاصبیحی علیه قبه صغيرة و الی جانبه فی المشرق و الشام قبه لطیفه ایضاً لم يتعرض لذكرها المطری و من بعده، فيحتمل أن تكون حادثه و يقال ان بها نافعاً مولا ابن عمر» (۶) صاحب عمده الاخبار نیز یک قرن

۱- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۹

۲- ص ۱۵۹

۳- سفرنامه، ص ۲۳۰

۴- مرآت الحرمین ۱/ ۴۲۶

۵- رحله ابن جبیر، ص ۱۴۴

۶- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۲۰

ص: ۹۶

پس از سمهودی هر دو بقعه را مانند وی معرفی می‌کند. (۱) در مرآت الحرمین می‌گوید: «و قبه الامام ابی عبدالله مالک بن انس الاصبیحی امام دارالهجره و قبه نافع شیخ القراء» (۲)

نایب الصدر شیرازی می‌گوید: دو قبه وصل یکدیگر؛ یکی از مالک بن انس که مذهب مالکی به او منسوب است و دیگری از نافع که از قراء معروف است. (۳) در نقشه‌های موجود، از وضع فعلی بقیع که دیگر چندان اثری از قبور باقی نمانده است، هر دو قبر در کنار هم قرار دارد و در کنار هم معرفی می‌شود؛ مثلاً سید احمد آل یاسین نقشه فعلی بقیع را در کتاب خود آورده و چنین توضیح می‌دهد: «قبر الامام مالک بن انس ... و قبر نافع مولا عبدالله بن عمر شیخ القراء» (۴)

این کدام نافع است؟!

از آنجا که عثمان بن عفان نیازی به معرفی ندارد، معرفی اجمالی داریم از انس ابن مالک و نافع و در این معرفی نافع را مقدم می‌داریم و به بیان خطا و اشتباهی که در اثر تشابه اسمی در شخصیت وی به وجود آمده است می‌پردازیم:

همانگونه که ملاحظه کردید، در معرفی نافع و قبرش، که در بقیع است و این که پیشتر دارای بقعه بوده، تعبیرهای مختلفی به کار رفته است؛ زیرا گاهی می‌گویند: «نافع مولا ابن عمر» و گاهی می‌گویند: «نافع شیخ القراء» و گاهی نیز با تعبیر «نافع مولا عبدالله بن عمر شیخ القراء» نام می‌برند. و در کتابهای دیگر نیز همین وضع مشاهده می‌شود، به خصوص کتابهای جدید التالیف.

این تعبیرهای گوناگون، ناشی از عدم تشخیص درست و عدم شناخت صحیح از شخصیت نافع می‌باشد؛ زیرا نافع مولا ابن عمر و نافع شیخ القراء دو شخصیت جداگانه و مستقل هستند و تاریخ مرگشان به فاصله پنجاه سال واقع شده است. نافع اول، محدث و فقیه، و نافع دوم اشتهار در قرائت داشته است.

\* نافع مولا ابن عمر ملقب به فقیه، مکنی به ابوعبدالله است او از اسرای جنگی بوده که در اختیار عبدالله فرزند عمر بن خطاب قرار گرفته و لذا معروف به مولا ابن عمر گردیده است و در اثر استعدادی که از آن برخوردار بوده، در مدینه فقه و حدیث یاد گرفته است. او را جزو محدثین در طبقه تابعین می‌شمارند.

او در زمان عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱)

۱- عمده الاخبار، ص ۱۵۶

۲- مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶

۳- سفرنامه نایب الصدر شیرازی، ص ۲۳۰

۴- تاریخ المعالم المدینه المنوره، ص ۲۴۵

ص: ۹۷

به عنوان تعلیم احکام برای مردم مصر به آن دیار اعزام گردید و در سال یکصد و هفده یا نوزده و یا یکصد و بیست از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد. (۱) \* نافع مدنی فرزند عبدالرحمان، کنیه‌اش ابن نعیم و نیاکانش از اصفهان می‌باشند. ابن جزری درباره او می‌نویسد:

«نافع یکی از قاریان و دانشمندان هفتگانه علم قرائت می‌باشد. مردی است موثق و صالح و اصالتاً اصفهانی است. او قرائت را به گروهی از طبقه تابعین از اهل مدینه یاد داده است.

مالک بن انس می‌گفت: قرائت اهل مدینه سنت و روش پیامبر خدا است، سؤال کردند: منظور شما همان قرائت نافع است؟ گفت: آری.

وفات نافع شیخ القراء در سال (۱۶۹ ه. ق.) در مدینه واقع شده و در بقیع دفن گردیده است (۲) از این مطالب می‌توان چنین نتیجه گرفت که: هر دو نافع، نافع و مفید بودند؛ یکی در حدیث و دیگری در علم قرائت. و از نظر زمان نیز تقریباً معاصر بودند و هر دو در مدینه از دنیا رفته و در بقیع دفن شده‌اند.

لیکن پس از گذشت سیزده قرن نمی‌توان درباره نفعی که قبرش در بقیع معروف و دارای بقعه بوده، اظهار نظر قطعی نمود که نافع مولا ابن عمر است یا نافع شیخ القراء، و موضوع برای نویسندگان هم آنچنان مشتبه گردیده که گاهی چنین تعبیر نموده‌اند: «نافع مولا ابن عمر شیخ القراء!»

امام مالک:

مالک بن اصبحی معروف به «امام دار الهجره» کنیه‌اش ابو عبدالله یکی از پیشوایان چهارگانه اهل سنت و مذهب مالکی بر وی منتسب است که گروهی از اهل سنت از این مذهب پیروی می‌کنند.

تولد وی در سال ۹۳ واقع شده است. در شرح حال امام مالک می‌نویسند: مدت حمل او سه سال طول کشیده است.

امام مالک از افراد بسیاری؛ از جمله امام ششم، حضرت صادق - ع - علم و حدیث فرا گرفته است. کتاب او «موطأ» اولین مدون حدیثی موجود در جهان اهل سنت می‌باشد. در این کتاب بیش از پانصد حدیث مسند جمع آوری شده است.

احترام مالک نسبت به رسول خدا - ص -

درباره احترام امام مالک نسبت به رسول خدا - ص - و اهتمام وی نسبت به حدیث آن حضرت نوشته‌اند: با کبر سن و ضعف شدید که بر وی مستولی شده بود، باز

۱- تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۴۱۳ و ۴۱۴

۲- طبقات القراء، ج ۲، ص ۳۳۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۴۰۷

ص: ۹۸

هم در مدینه از سوار شدن بر مرکب امتناع می‌ورزید و همیشه با پای پیاده حرکت می‌کرد و چنین می‌گفت: «لا أركب في مدينة دفنت جثته رسول الله فيها»؛ «در شهری که پیکر رسول خدا- ص- در آن دفن شده است سوار مرکب نخواهم شد.»

و هر وقت می‌خواست حدیث نقل کند وضو می‌گرفت و محاسنش را شانه می‌زد و با وقار و متانت در صدر مجلس می‌نشست. چون علت این اظهار وقار را از او جویا شدند، پاسخ داد: «أحب ان أعظم حدیث رسول الله- ص-»؛ «دوست دارم از حدیث پیامبر- ص- تعظیم و تکریم بیشتری به عمل آورم.»

مناظره مالک با منصور دوانیقی در توسل به رسول خدا- ص-

قاضی عیاض در شفاء، از ابن حمید، یکی از شاگردان برجسته امام مالک نقل می‌کند: در سفری که ابو جعفر منصور به مدینه نمود، در کنار قبر رسول خدا- ص- با امام مالک پیرامون مسأله‌ای بحث کردند.

منصور در این بحث گاهی با صدای بلند صحبت می‌کرد. مالک گفت: یا امیر المؤمنین در این مسجد نباید با صدای بلند سخن بگویی: زیرا خداوند گروهی را با این آیه نکوهش کرد:

«يا أيها الذين آمنوا لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي ...»

و گروه دیگر را با این آیه مدح و تعریف نمود:

«إن الذين يَغْضُونَ أصواتهم عند رسول الله ...»

و باز گروه دیگر را با این آیه مورد ملامت قرار داد:

«إن الذين يُنادونك من وراء الحجرات أكثرهم لا يعقلون»

مالک سپس گفت: احترام پیامبر ص- پس از مرگش، مانند حال حیاتش، بر همه مسلمانان لازم است. منصور گفتار مالک را پذیرفت و سکوت اختیار کرد. سپس پرسید:

ای ابو عبدالله، به هنگام دعا کردن رو به قبله بایستم یا رو به سوی قبر پیامبر- ص-؟

مالک پاسخ داد: ای امیر مؤمنان، چرا از پیامبر رو بر می‌گردانی در حالیکه او در قیامت وسیله شفاعت و آمرزش تو و پدرت آدم خواهد بود! آری رو به سوی او کن و او را به پیشگاه خدا شفیع قرار ده تا خدا هم شفاعت او را درباره تو بپذیرد؛ زیرا خودش

فرموده است:

«ولو أنهم اذ ظلموا أنفسهم فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا

ص: ۹۹

اللَّهُ تَوَّاباً رَحِيماً» (۱)

امام مالک در چهاردهم ربیع الاول سال یکصد و هفتاد و نه در هشتاد و پنج سالگی و بقولی در نود سالگی در مدینه به درود حیات گفت و در بقیع دفن گردید. (۲) پی نوشتها:

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۶

۲- در شرح حال امام مالک به تهذیب التهذیب، ج ۱۰، صص ۱۰-۵ تنویر الحوالک فی شرح موطأ مالک و کوثر المعانی فی کشف خبایا صحیح البخاری مراجعه شود.



ص: ۱۰۱

**یللم**

دکتر عبدالهادی الفضلی

ترجمه: مهدی پیشوائی

بحث میقاتها و وجوب احرام از آنها، از بحثهای مهم حج و عمره است و از جهات و جوانب گوناگون در خور بحث و بررسی است، از آن جمله است شناخت دقیق موقعیت جغرافیایی آنها در گذشته و حال؛ زیرا برخی از فتاوی فقها در مورد میقاتها، بر این شناخت استوار است.

بحثی که مطالعه می‌کنید حاصل بررسیهای تاریخی و مشاهدات و مطالعات عینی نویسنده مقاله است در مورد وضع گذشته و موقعیت کنونی میقات یلملم که پژوهشهای جامع و گسترده نویسنده از نظر لغوی، حدیثی و فقهی بر غنا و عمق آن افزوده است. یلملم از آثار و نشانه‌های مهم حج است؛ زیرا از میقاتهایی است که پیامبر اسلام - ص - برای احرام معین فرموده است. بحث و بررسی پیرامون این میقات مستلزم این است که درباره آن از جهاتی بحث شود:

۱- از نظر لغوی.

۲- از نظر جغرافیایی.

۳- از نظر حدیثی.

۴- از نظر فقهی.

چگونگی تلفظ و ریشه واژه «یللم»

فرهنگها و لغتنامه‌هایی که در دسترس ما است، یلملم را به سه صورت

ص: ۱۰۲

(لهجه) ضبط کرده‌اند: «یللم»، «الملم»، «یرمرم». در دیداری که از آن منطقه داشتم، از افراد قبیله «فهم» که در سرزمین «وَدیان»، از توابع یلملم سکونت دارند، این سه لهجه را شنیدم: «یللم»، «الملم»، و «لملم». «همدانی» لهجه چهارمی نیز به اینها افزوده است: «لملم» (۱).

اختلاف در لهجه و چگونگی تلفظ این کلمه، باعث شده است که لغت شناسان در ریشه این کلمه و ماده اصلی آن، که در لغت نامه‌ها تحت آن درج می‌شود و موقع نیاز باید به آن باب مراجعه شود، اختلاف نظر پیدا کرده، آن را به دو ریشه یاد شده در زیر برگردانند:

۱- ازهری و ابن فارس معتقدند که این کلمه در اصل سه حرفی است (ثلاثی) که حرف «یا» به اول آن افزوده شده است.

ابن فارس در باب کلمات بیش از سه حرفی (ثلاثی مزید فیه)، که حرف یاء به اول آنها اضافه شده است، می‌گوید:

۱- «یربوع»: حشره کوچکی است که از نظر سفیدی و نرمی، انگشتان زنان به آن تشبیه می‌شود ۲- «یرین»: نام محلی است و همچنین یمؤود ۳- «یللم» ...

آنگاه می‌افزاید: موقعیت یاء در اول این کلمات؛ مانند همزه اضافی در اول کلمات چهار حرفی (رباعی) و پنج حرفی (خماسی) است؛ زیرا در این دو باب، یاء، اضافی محسوب می‌شود و حرف بعد از آن، حرف اول کلمه شمرده می‌شود (۲).

ابن فارس همچنین می‌گوید: در این باب (ثلاثی مزید فیه)، در کلماتی مانند یربوع به معنای حشره کوچک، یرین که نام محلی است و نیز یمؤود و یلملم که نام دو محل است و نیز یرندج که به معنای پوستهای سیاه است و در کلماتی مانند اینها حرف یاء که در اول آنها واقع شده مانند همزه در اول کلمات چهار حرفی و پنج حرفی، اضافی است و حرف اول اصلی کلمه، حرف بعد از یاء است (همچون حرف بعد از همزه در کلمات رباعی و خماسی) (۳).

از این سخنان چنین نتیجه‌گیری می‌شود که از نظر ابن فارس ریشه یلملم و ماده اصلی آن «لملم» است و یاء، در اول آن اضافه است. همچنین الف در «الملم» مبدل از یاء است و در «یرمرم» نیز یاء اضافه شده و هر دو «راء» مبدل از یاء است.

استاد بستانی نیز در کتاب «محیط المحيط» در این نظریه از ازهری و ابن فارس پیروی کرده و واژه یلملم را با هر سه لهجه یاد شده، در لغت «لملم» آورده است.

۲- ابن منظور در «لسان العرب»

۱- صفة جزیره العرب، ص ۳۲۶

۲- المجلد، ج ۴، ص ۹۴۳-۹۴۴

۳- معجم مقایس اللغه، ج ۶، ص ۱۶۰



ص: ۱۰۳

یللم را در لغت «یلم»، یرمرم را در لغت «رمم»، ویلملم و ألملم رادر لغت «لمم» آورده است. و این نشان می‌دهد که ماده اصلی این کلمات از نظر او سه حرفی (ثلاثی) است؛ یعنی یرمرم در اصل رمم، یلملم بدون تبدیل یاء به الف، در اصل یلم و با تبدیل یاء به همزه، در اصل لمم بوده است. فِیومی نیز در کتاب «المصباح المنیر» از او پیروی کرده است با این تفاوت که وی اصل کلمه را «ألملم» با همزه دانسته و یاء را در یلملم، مبدل از همزه گرفته است و بدین ترتیب او این کلمه را از ریشه «ألم» دانسته است. مؤلف المعجم الکبیر نیز شیوه فِیومی را در پیش گرفته است. زبیدی نیز در «تاج العروس» به همین منوال، یلملم را در لغت‌های: یلم، لمم و رمم ذکر کرده است.

در مورد وزن این کلمه هیچ اختلافی نیست که بر وزن «فَعْلَعَل» است؛ چنانکه ابن منظور در لسان العرب در لغت یلم می‌نویسد: ابن بری گوید که ابو علی گفته است: یلملم بر وزن فَعْلَعَل است، «یاء، فاء الفعل»، «لام، عین الفعل» و «میم، لام الفعل» آن است. این سخن به آن معناست که یاء در این کلمه حرف اصلی است و زاید نیست و چنانکه گذشت، عقیده ابن منظور همین است. موقعیت جغرافیایی یلملم

بکری می‌گوید: ألملم با فتحه حرف اول. ابوالفتح گفته است: ألملم- با فتحه حرف اول- بر وزن صَمَحَمَح است و از ریشه لملمت نیست؛ زیرا در اول کلمات رباعی، جز در اسمهایی که بر وزن افعال آنها است، مانند مُدَحِرَج، حرف اضافه و زاید نمی‌آید. برخی آن را یلملم ضبط کرده‌اند که در واقع با قول اوّل یکی است؛ زیرا یاء، مبدل از همزه است. یلملم از بزرگترین کوههای تهامه به شمار می‌آید تا مکه دو شب راه است. سکنه آن قبیله کنانه است و درّه‌های آن تا دریا امتداد دارد. (۱) بکری در جای دیگر می‌گوید: یلملم- با فتحه حرف اوّل و دوم- کوهی از کوههای تهامه و محل سکونت بنی کنانه است که تا مکه دو شب راه است. وادیهای آن تا دریا کشیده شده. این محل در سر راه یمن به سمت مکه است و میقات کسانی است که می‌خواهند از آن مسیر به حج مشرف شوند.

ألملم نیز گفته شده است که اصل کلمه نیز همین بوده، منتها همزه تبدیل به یاء شده است. این بحث در حرف «همزه» گذشت. (۲) همدانی گفته است: یلملم میقات

۱- معجم ما استعجم من أسماء البلدان والمواضع، ج ۱، ص ۱۸۷

۲- همان، ج ۱، ص ۱۳۹۸

ص: ۱۰۴

اهل تهامه است و در بعضی از احادیث، الملم ذکر شده و در اول آن به جای یاء، همزه آمده است. لملم نیز گفته شده است. (۱) و (۲) یاقوت گفته است: یلملم: الملم و ململم نیز گفته شده که به معنای هر چیز مجموع و گردآوری شده می‌باشد و محلی است به فاصله دو شب راه تا مکه. اینجا میقات اهل یمن است و در آن مسجدی ساخته شده به نام مسجد معاذ بن جبل.

مرزوقی گفته است: کوهی است در طائف به فاصله دو یا سه شب راه [تا مکه]. برخی گفته‌اند: دره‌ای در آن منطقه است. (۳) «بلادی» گفته است: یلملم (با یاء دو نقطه و مفتوح و با دو لام و دو میم) دره‌ای بزرگ از دره‌های حجاز در تهامه است که بلندترین سرچشمه‌های آبهایش از کناره دره بنی سفیان، از حدود ۳۰ کیلومتری جنوب غربی طائف شروع می‌شود و سپس با شیب تند و عمیق، در میان قطعه سنگهای بزرگ کوهها به سمت غرب سرازیر می‌گردد و پس از عبور از سعدیه، میقات اهل یمن در راه تهامه که در صد کیلومتری مکه قرار دارد، در دو منزلی جنوب جده به دریا می‌ریزد.

رودخانه‌های متعددی به این وادی منتهی می‌شود مانند: حُثْن، وَدْیَان، تَصِیل، نُمَار، شَکِیل و امثال اینها که باعث می‌شود سیل این وادی پر آب و خطرناک گردد.

در این منطقه زمینهای قابل کشاورزی وجود دارد اما تا کنون مورد استفاده قرار نگرفته است. رستنی این محل، درخت اراک است. سکنه این محل در بخش بالای وادی؛ قبیله فهم و بقیه بنی صاهله (از تیره‌های هذیل) و در بخش پایین، قبیله مجادله (از تیره‌های بنی شعبه) هستند. بنی شعبه نیز تیره‌ای از بنی کنانه است. رودخانه‌های شمالی این منطقه از محل سکونت هذیل سرچشمه می‌گیرد. در این محل یک مرکز اداره دولتی وجود دارد که تابع اداره دولتی شهر «لیث» است و همچنین یک بیمارستان در آنجا موجود است. مدرسه‌ای در سعدیه و مدرسه‌ای نیز در «ملاقی»؛ همانجا که اداره دولتی قرار دارد، تأسیس شده است. البته حوزه فعالیت اداره یاد شده، محدود به قبیله فهم است. اما در بخش پایین وادی، در سعدیه، اداره دولتی دیگری است که از نظر سلسله مراتب اداری، تابع شهر مکه است. (۴) «بلادی» سپس اضافه می‌کند:

یللم که به آن الملم و ململم نیز گفته می‌شود، به معنای هر چیز مجموع و گردآوری شده است و محلی است به فاصله

۱- صفة جزيرة العرب، ص ۳۲۶

۲- در این جا و در چند مورد از این نوشته به ابیاتی از شعرای عرب استشهد شده لیکن چون در فارسی کار بردی ندارد، در ترجمه حذف گردید. همچنین ابیاتی که در آخر مقاله به عنوان «انعکاس یلملم» در ابیات عرب نقل شده، حذف گردید. - مترجم

۳- معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۴۱

۴- معجم معالم الحجاز، ج ۱۰، ص ۲۸-۲۹

ص: ۱۰۵

دو شب راه تا مکه. و در آن میقات اهل یمن است مسجد معاذ بن جبل نیز در آنجا قرار دارد. مرزوقی گفته است: یلملم کوهی است در طائف، به فاصله دو یا سه شب راه [تامکه]. برخی گفته‌اند نام درّه‌ای در آن منطقه است. (۱) «بکری» گفته است: یلملم یکی از کوههای تهامه است و سکنه آن قبیله کنانه هستند. درّه‌های آن به دریا منتهی می‌شود و در راه یمن به مکه قرار دارد و میقات کسانی است که می‌خواهند از آنجا حج انجام دهند. گاهی ألملم (باهمزه) نیز گفته می‌شود. البته در اصل با همزه بوده و همزه تبدیل به یاء شده است چنانکه در باب حرف همزه گذشت. در «معجم الکبیر» در لغت ألملم آمده است: الملم (بر وزن فَعْلَعَلْ) کوهی است از کوههای تهامه که تا مکه دو شب راه است (حدود ۶۰ کیلومتر) و آن میقات مردم یمن و تهامه، در حج است. سکنه آن از بنی کنانه هستند و درّه‌های آن تا دریا امتداد دارد. در «محیطالمحیط» در واژه‌لملم آمده:

یللم، یا ألملم و یا یرمرم: میقات اهل یمن است و آن کوهی است در دو منزلی مکه. در «المصباح‌المنیر» در لغت ألم آمده:

ألملم کوهی در تهامه است که تا مکه دو شب فاصله دارد و میقات اهل یمن است. ابن اثیر در «النهایه» آورده: یلملم میقات اهل یمن و تا مکه دو شب راه است.

زبیدی در «تاج العروس» در واژه لمم می‌نویسد: یلملم و ألملم و یا یرمرم؛ دومی بر این مبنا است که همزه به یاء تبدیل می‌شود. نام میقات اهل یمن در حج است و آن کوهی است در دو منزلی مکه که من به آنجا رفته‌ام. از آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که:

۱- جغرافی دانان و لغت شناسان قدیم در معرفی موقعیت یلملم از روش معمول در زمان قدیم استفاده کرده‌اند که عبارت است از تعیین مسافت بین دو «منزل» با «شب». مقصودشان از منزل مکانهایی بوده که قافله‌ها هنگام سفر، در آنها به استراحت می‌پرداختند و مقصود از شب فاصله مکانی بین دو محل و سرزمین بوده که در یک شب می‌شد آن را طی کرد. و گاهی به یک شب، که آن را مقیاس طی مسافت قرار داده بودند، «مرحله» نیز می‌گفتند. مسافت یک شب راه با مقیاس امروز، تقریباً مساوی با ۵۰ کیلومتر یا اندکی

۱- همان، ص ۲۹، بخش اخیر مطالب بلادی، عیناً همان سخنان یاقوت است که اندکی جلوتر نقل کردیم اما نمی‌دانم چرا بلادی به مأخذ آن اشاره نکرده است؟! مؤلف.

ص: ۱۰۶

کمتر است؛ زیرا راههای قدیم از نظر پستی و بلندی متفاوت بودند.

۲- یلملم یکی از منازل راه مکه- یمن است و تا مکه دو شب و به تعبیر دیگر دو مرحله راه است. بنا براین با مقیاس امروز تا مکه حدود ۱۰۰ کیلومتر فاصله دارد.

در برخی از مناسک حج؛ مانند مناسک شیخ محمد طاهر خاقانی و شهید صدر و [آیت الله] سید [محمد رضا] گلپایگانی فاصله آن تا مکه ۹۴ کیلومتر معرفی شده است.

در اینجا لازم است یادآوری کنیم که از یمن به مکه سه راه به ترتیب یاد شده در زیر وجود دارد:

۱- راه تهامه؛ همان راهی است که از یلملم عبور می‌کند.

۲- راه صنعاء- صعده، که به ترتیب پس از عبور از بیشه، وادی تربه و قرن المنازل به مکه منتهی می‌شود.

۳- راه حضرموت- نجران، که در قرن المنازل با راه دوم یکی می‌شود و از آن عبور می‌کند.

پس راه مورد نظر در این بحث، راه تهامه است و منازل بین راه آن- چنانکه در مناسک حربی (ص ۶۴۳) بیان شده بدین ترتیب است: صنعاء- جازان- لیث- یلملم- مکه. بنابراین برای شناخت موقعیت جغرافیایی یلملم دو نشانه وجود دارد:

۱- سر راه یمن- مکه در تهامه قرار دارد.

۲- تا مکه دو شب (وبه تعبیر دیگر دو مرحله) فاصله دارد.

بازدید و مشاهدات عینی یلملم

در روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۹ / ۶ / ۱۵ ه. ق. / ۲۷ / ۱ / ۱۹۸۹ م. به این منطقه سفر کردم تا موقعیت کنونی یلملم را از نزدیک و به صورت عینی مورد مطالعه قرار دهم. ساعت هشت بامداد، همراه دو پسر معاد و فؤاد و دو پسر عمه‌شان سید حسن و سید حسین خلیفه، با یک اتومبیل جیب توپوتا از جده حرکت کردم. از مکه به بعد از جاده ساحلی که امروز به جاده لیث و یا جاده ساحلی یمن معروف است حرکت کردیم.

مهمترین شهرهایی که در این راه قرار دارند عبارتند از: مکه مکرمه- لیث- قنفذه- جیزان- حرض (که شهر مرزی بین عربستان سعودی و یمن و محل گمرک بین دو کشور است).

پس از طی ۱۰۰ کیلومتر مسافت از مکه، در سمت راست جاده، ایستگاه پمپ بنزینی قرار دارد که به پمپ بنزین «طَفیل»

ص: ۱۰۷

معروف است. روبروی آن در سمت چپ جاده، مسجد تازه‌سازی است که دولت سعودی برای احرام بستن از آنجا- به این عنوان که محاذی میقات است- ساخته، اما روزی که ما به آنجا رسیدیم مسجد، متروک و در آن بسته بود؛ زیرا، از آنجا که زائران، یقین به محاذی بودن آن با میقات ندارند، از آنجا محرم نمی‌شوند.

در فاصله ۱۱۰ کیلومتری مکه باز در سمت راست جاده ایستگاه پمپ بنزین دیگری است که پمپ بنزین «مجیرمه» نامیده می‌شود و با مرکز سعدیه که اندکی بعد از این توضیح خواهیم داد، محاذی است.

در فاصله ۱۲۶ کیلومتری مکه، در سمت چپ جاده ایستگاه پمپ بنزین سومی وجود دارد که به «ایستگاه میقات» معروف است؛ زیرا محاذی میقات یلملم است و تابلویی که در کنار جاده نصب شده آن را نشان می‌دهد. در این محل مسجدی است از خشت و گل که در این اواخر ساخته‌اند و نیز مسجدی نوساز و به سبک امروزی که دولت عربستان ساخته‌است. در این محل چند باب دستشویی و دوش نیز به منظور غسل حجاج به چشم می‌خورد که به سبک ابتدایی و از چوب عادی ساخته شده است و آب آنها با دست، از مخزنهای حلبی که نزدیک قهوه‌خانه قرار دارد تأمین می‌شود.

همچنین قهوه‌خانه‌ها و غذاخوریها و فروشگاههای متعددی مواد غذایی و حوله احرام موجود است که همه به شکل محلی و ابتدایی است.

ساعت ده پیش از ظهر به ایستگاه پمپ بنزین طفیل- که پیشتر یاد کردم- رسیدیم و نرسیده به مسجدی که در آن بسته بود، در قسمت چپ جاده عمومی، به یک راه فرعی پیچیدیم که جاده خاکی بود. البته کمی صاف و هموار کرده بودند.

در این جاده که به طرف راست می‌رفت، پیش رفتیم و پس از طی مسافت اندکی، جاده، به وادی یلملم سرازیر شد. پس از طی حدود ۲۵ کیلومتر مسافت به منطقه سعدیه رسیدیم. در این منطقه در کنار راست وادی، باغی را مشاهده کردیم که متعلق به یکی از اهالی مکه بود. این مطلب را شخصی که سرگرم آبیاری باغ بود به ما گفت. در نزدیکی کناره چپ وادی چاه قدیمی و عمیقی را دیدیم که پمپ برقی بر فراز آن نصب شده بود و آب چاه را کشیده به مخزنهایی که در کناره چپ وادی نصب شده بود، منتقل می‌کرد. در داخل چاه، در جهت مخالف قبله، سنگی در نزدیکی دهانه

ص: ۱۰۸

چاه به دیوار آن نصب شده بود که این جمله بر روی آن نقش بسته بود: «هذا بئر العلی السلطان الهندی ذی الاجلال، محمد علی خان، رحمه‌الله - صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ - سنه ۷۱۱» (۱)

در کناره چپ وادی، نزدیک چاه، مسجدی نوساز و همچنین یک مدرسه و یک درمانگاه وجود دارد که دولت عربستان ساخته است. همچنین یک مغازه خواروبار فروشی و یک تعمیرگاه اتومبیل در آنجا به چشم می‌خورد.

به فاصله تقریباً دو کیلومتر بعد از چاه سعیدیه، چاه دیگری است که از آن استفاده نمی‌شود. و در نزدیکی آن در کناره چپ وادی، قلعه نظامی کوچکی است که ساختار عمومی و سنگها و رنگهایش کاملاً شباهت به ایستگاه قدیمی راه آهن حجاز در مدینه دارد و بر یکی از سنگهای آن این جمله نقش بسته است: «۹۹۱ محمد علی پر کسحای (؟)».

در مسیر وادی، به آرامی به سمت یلملم می‌رفتیم که پس از طی اندکی مسافت، راه را گم کردیم و از وادی خارج شده در کناره آن به یک سنگلاخ رسیدیم.

پس از سؤال از چوپانهای محل، راه را یافته مجدداً به وادی سرازیر شدیم و پس از طی ۲۵ کیلومتر راه از سعیدیه، به وادی رسیدیم که مرکز یلملم است. در این محل یک پمپ بنزین و تعدادی مغازه خواروبار فروشی، دو قهوه‌خانه و یک مسجد نو ساز وجود دارد که آن را دولت عربستان در سال ۱۴۰۲ ه.س.

ساخته است. همچنین یک مدرسه پسرانه و یک مدرسه دخترانه و یک اداره دولتی که در تابلوی آن نوشته شده است: «مرکز إمارة یلملم التابعه لأمارة اللیث»، «مرکز حکمرانی یلملم که تابع حکمرانی لیث است». البته لیث نیز از نظر اداری تابع مکه است.

همچنین در این محل تعمیرگاه اتومبیل، کارگاه در و پنجره سازی آهنی و یک تعمیرگاه نجاری هست. تعداد کمی نیز خانه وجود دارد که مصالح و ساخت آنها بدوی است. در جنوب شرقی این محل، کوه یلملم قرار دارد که مردم بومی، آن را یلملم و وعره (۲) می‌نامند. از کوه و تأسیسات محل مانند مسجد و درمانگاه و مدرسه پسرانه عکس گرفتیم. وصول ما به این محل ساعت دوازده، نیم ساعت پیش از ظهر بود.

پس از صرف ناهار در یکی از آن دو غذاخوری، باز در مسیر وادی حرکت کردیم. در مسیر راه تعداد زیادی نی و درخت اراک به چشم می‌خورد. در نقطه‌ای، چشمه‌ای

۱- این چاه علی، سلطان باعظمت هند، محمد علی خان است که خداوند بر او رحمت کند و درود خداوند بر محمد و خاندان او باد. سال ۷۱۱

۲- وعره به معنای بلندی و صعب العبور بودن است و شاید این کوه را به همین مناسبت به این نام خوانده‌اند.

ص: ۱۰۹

دیدم که آب از آن می‌جوشید و در بستر نهر کوچکی، تا مسافتی که کمتر از چهار یا پنج کیلومتر نبود، جاری می‌شد. در نقاط متعددی از وادی و در دو کناره آن کوره‌های تولید زغال از چوبهای آن وادی مشاهده کردیم که بومیان در آن کار می‌کردند. کوره‌ها به صورت ابتدایی بود؛ گودال کوچکی که از دو متر در سه متر تجاوز نمی‌کند، چوبها را در آن می‌ریزند و روی آن را با علفهای خشک می‌پوشانند، کمی نفت به آن ریخته آتش می‌زنند، آنگاه گودال را با حلبی مسدود می‌کنند، چوبها یک روز کامل می‌سوزد و تبدیل به زغال می‌شود. یک گونی بزرگ از آن زغالها را برای استفاده در منزل، به پنجاه ریال [سعودی] خریدیم. نماز ظهر را در مسجد سعیدیه خواندیم و به لطف خداوند، ساعت چهار بعد از ظهر به سلامت به جده رسیدیم. لازم است اشاره کنم که سکنه آن وادی از سمت یلملم، قبیله فهم، و از سمت سعیدیه، قبیله مجادله هستند.

نتایج مطالعات و مشاهدات عینی

نتایج مطالعات و بررسیهای عینی را می‌توان بدین گونه خلاصه کرد:

- ۱- وادی یلملم که از دامنه کوه یلملم شروع می‌شود، ابتدا تنگ است، سپس به تدریج گسترده و پهناور می‌شود و بعد از سعیدیه و اندکی پیش از جاده عمومی ساحلی، به شاخه‌هایی منشعب شده، به وادیهای دیگر می‌پیوندد و همگی به دریا می‌ریزد.
- ۲- قله اسطوانه‌ای کوه یلملم شباهت زیادی به قله «جبل النور» در مکه مکرمه دارد.
- ۳- نتوانستیم اثری از بقایای جاده قدیمی یمن که از یلملم عبور می‌کرده، بیابیم. بسیاری از جغرافی دانان و مورخان قدیم- و از آن جمله حربی در مناسک خود- از این راه یاد کرده‌اند، چنانکه پیش از این گذشت.
- از کسانی که از این جاده یاد کرده، همدانی است. (۱) ۴- آثاری مشاهده کردیم که نشان می‌داد راه حجاج از سعیدیه- که در فاصله ۲۵ کیلومتر در محاذات یلملم قرار دارد- عبور می‌کرده است از آن جمله می‌توان از تعمیر چاه سعیدیه و چاه دیگری که نزدیک آن قرار دارد و نیز از تعمیر قلعه نظامی یاد کرد.
- از این که حفره چاه سعیدیه و قلعه بعد از آن، به هندیه‌ها نسبت داده شده، می‌توان استنباط کرد که حجاج هندی از

۱- وی در کتاب صفة جزيرة العرب، ص ۳۴۱ چنین می‌گوید: مسیر حجاج از صنعا تا مکه از طریق تهامه، به این ترتیب است: صنعا، صلیت ازبون، مؤید، دامنه عرقه و اخرف، صرجه، رأس الشقیقه، حرض، خصوف از سرزمین حکم، بحر، عثر، بیض، زنیف، ضنکان، معقد، حکی، جو، جوینیه، ازقنونا که قنای نامیده می‌شود، دوفه که متعلق به عبدیین از بازماندگان جرهم است، سرین، معجر، خیال، یلملم، ملکان، مکه. این راه ساحلی است.

مسیر قدیمی حجاج، از بلندیهای حلی علیا عبور می‌کند که حلیه نامیده می‌شود و سپس از طریق عثم ولیث به یلملم منتهی می‌گردد. این بخش از سخنان همدانی در اصل مقاله، جزء متن است و توسط مترجم به پاورقی انتقال یافته است.

ص: ۱۱۰

آنجا عبور می کرده‌اند.

مؤید این معنا، مطلبی است که ضمن سخنرانی استاد حسن ابراهیم الفقیه، رئیس دانشکده شهر قنقذه آمده است. وی این سخنرانی را در آمفی تئاتر مرکز فرماندهی تسلیحات مرزی در قنقذه ایراد کرده و نشریه هفتگی «مدینه» که در جده منتشر می‌شود، در تاریخ ۲۳ رجب ۱۴۰۹ ه.

ق.، بخشهایی از آن را- با معرفی اصل بحث- با عنوان «قنقذه شهری است قدیمی که تاریخ آن به قرن هشتم هجری برمی‌گردد» چاپ کرده است. در این بحث آمده است:

«برخی از اسناد تاریخی اثبات می‌کند که بندر شهر قنقذه، به صورت دروازه‌ای به سمت مکه مورد استفاده قرار می‌گرفته و حجاج جنوب جزیره العرب و حجاج جنوب شرق آسیا، به ویژه حجاج هندی از آن استفاده می‌کرده‌اند.»

شاید این که در کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعة»، (ج ۱، ص ۶۴۰) آمده است که: «یللم میقات اهل یمن و مردم هندوستان است» اشاره به همین سابقه تاریخی است. این سخن به آن معنا است که راه قدیمی یمن که از یلملم عبور می‌کرده نخست جای خود را به سعدیه، و سپس به راه ساحلی کنونی داده است.

چون راه کنونی یلملم تا سعدیه ۲۵ کیلومتر است، پس فاصله بین محل محاذی یلملم در جاده کنونی و کوه یلملم ۵۰ کیلومتر خواهد بود.

یکی دیگر از کسانی که اشاره کرده حجاج یمن از سعدیه محرم می‌شده‌اند، مورخ ترک، ایوب صبری پاشا است. وی در کتابش که توسط دکتر احمد فؤاد متولی و دکتر صفصافی احمد مرسی، بنام «مرآة جزیره العرب» ترجمه شده، با عنوان: «آغاز حرکت قافله یمنی» می‌نویسد: «از سال ۹۶۳ ه. ق. به بعد که فرمان و اجازه مربوط به حرکت دادن قافله حج، به نام وزیر مصطفی پاشا صادر شد، وی اقدام به تنظیم برنامه حرکت قافله محترم حج بنام قافله صنعا یمن می‌کرد. هنگام ورود این قافله به مکه مکرمه، مرحوم شریف حسن، در «برکه ماجن» به استقبال آن می‌آمد و قافله پس از مکه وارد مدینه می‌شد»

وی سپس اضافه می‌کند: «قافله‌ها از «جیس» به سمت زبید حرکت می‌کنند و در منزل «المخا» که در جنوب منزل سابق قرار دارد، توقف می‌کنند آنگاه از زبید به سمت منزل رفع حرکت می‌کنند و پس از رفع، به ترتیب این منازل را طی می‌کنند:



ص: ۱۱۱

بیت العقبه الصغیره، قطع، منصوریه، قلعه (فراوع)، غایه، بیت الفقیه الکبیر.

گاهی حاجیان صنعا را از راه منطقه سکونت قبائل حباب، طویله، بنی الخیاط و بنی الأهلیه حرکت کرده سپس از جاده عمومی به راه خود ادامه می دهند.

قافله‌هایی که از این دو راه حرکت می کنند، از بیت فقیه به سمت صعلب حرکت کرده و از صعلب به بعد به ترتیب این منازل را طی می کنند: دومه، حیوان، عالیه، ابوعریش، سلامه، ربیش، نماو، عتود، شفیق، ایبار، دهیان. در اراضی دهیان درختانی که به «درخت مقل» معروفند دیده می شود.

قافله‌ها پس از ترک منزل دهیان به منزل برکه می رسند که از آثار عمرو بن منصور، یکی از سلاطین بنی رسول است. سپس به سمت شفق حرکت و تا استراحتگاه قنونا به راه خود ادامه می دهند. این استراحتگاه در یک وادی پر آب قرار دارد و بنام «وادیین» نیز معروف است. قافله‌ها پس از ترک قنونا به منزل لیثه [لیث] و سپس به منزل هصم می رسند که به فزونی آب شهرت دارد. آنگاه پا به منزل سعديه می گذارند که میقات مردم یمن است. منزل سعديه از پرآب ترین منازل محسوب می شود و تا منزل یلملم هیجده میل فاصله دارد. (۱) ۵- آنچه که اکنون به ایستگاه پمپ بنزین میقات معروف است و در زمان ما میقات حجاج به شمار می رود، محاذی سعديه نیست اما ممکن است محاذی یلملم باشد؛ زیرا وادی پیچ می خورد. ایستگاه بعدی که به ایستگاه مجیرمه شهرت دارد، محاذی سعديه است و چون محاذی سعديه است، با یلملم نیز محاذی است اما ایستگاه پمپ بنزین طفیل با سعديه و یلملم محاذی است.

از آنجا که سعديه محاذی میقات است دولت عربستان در آن مسجدی برای احرام بنا کرده است اما چون حجاج یمنی مسیر خود را تغییر داده و از ایستگاه میقات محرم می شوند، دولت، مسجد را تعطیل کرده است.

یللملم از دیدگاه احادیث

میقات بودن یلملم، در احادیث مربوط به میقاتهای پنجگانه ذکر شده است؛ نظیر احادیث یاد شده در زیر:

حدیث صحیح معاویه بن عمار از امام صادق-ع: امام در این حدیث فرمود:

باید در حج و عمره از میقاتهایی که رسول خدا معین کرده محرم شوی و بدون احرام،

ص: ۱۱۲

از آنها عبور نکنی. پیامبر برای اهل عراق - که آن روز عراق نبود (۱) - بطن عقیق از سمت اهل عراق را میقات معین کرد و برای اهل یمن یلملم، برای اهل طائف قرن المنازل، برای اهل مغرب جحفه (مهیعه) و برای اهل مدینه ذوالحلیفه را میقات قرار داد و هر کس که منزلش بین این میقاتها و مکه است، میقات او منزل خود او است. (۲) در حدیث حلبی است (از نظر سند حسن است) که امام صادق - ع - فرمود:

احرام باید از میقاتهای پنجگانه‌ای که پیامبر مقرر فرموده انجام گیرد و در حج و عمره، نباید پیش از آنها یا بعد از آنها محرم شد. پیامبر برای اهل مدینه ذوالحلیفه را که همان مسجد شجره است میقات قرار داد.

حاجی در آن مسجد نماز می‌خواند و سپس حج را آغاز می‌کند. همچنین پیامبر برای اهل شام، جحفه، برای مردم نجد عقیق، برای اهل طائف قرن المنازل و برای اهل یمن، یلملم را میقات قرار داد. هیچ کس نباید میقاتهای تعیین شده توسط پیامبر را نادیده بگیرد. (۳) فقهای ما با این دو حدیث شریف و امثال اینها بر میقات بودن یلملم و صحت احرام از آن جا استدلال کرده‌اند.

در برخی از احادیث، میقات مردم یمن «قرن المنازل» معرفی شده است؛ مانند حدیثی که عبدالله بن جعفر در کتاب «قرب الاسناد» از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از علی بن رثاب از امام صادق - ع - نقل کرده است. وی می‌گوید: از امام صادق - ع - درباره میقاتهایی که پیامبر برای مردم مقرر کرده، پرسیدم فرمود: رسول خدا برای اهل مدینه ذوالحلیفه را، که همان شجره است، میقات قرار داد و برای اهل شام جحفه را، برای اهل یمن قرن المنازل را و برای اهل نجد عقیق را. (۴) راه جمع بین این دو دسته از روایات درباره میقات اهل یمن این است که بگوییم: در احادیثی که در آنها میقات اهل یمن، یلملم معرفی شده، مقصود میقات کسانی از اهل یمن است که از راه تهامه (راه ساحلی کنونی و راه اول از راههای سه گانه که قبلاً از مناسک حربی نقل کردیم) سفر کنند.

اما احادیثی که میقات اهل یمن را قرن المنازل معرفی کرده، مقصود، میقات کسانی است که در حرکت از یمن، از دو راه دیگر که از قرن المنازل عبور می‌کند (راه صنعاء - صعده و راه حضرموت - نجران) یا از هر راه دیگر که از طائف عبور می‌کند،

۱- یعنی هنوز مردم عراق مسلمان نشده بودند - مترجم.

۲- وسایل الشیعه، باب یک از ابواب میقاتها.

۳- وسایل الشیعه، باب یک از ابواب میقاتها.

۴- همان.

ص: ۱۱۳

سفر کنند. بدین ترتیب این دو دسته احادیث، شامل تمام راههایی می‌شود که در زمان پیامبر اسلام یا در قرون بعدی تا زمان ما، از یمن به مکه منتهی می‌شده و می‌شود.

یللم از نظر فقه

فقه‌های ما به استناد احادیثی که گذشت و امثال آنها، به میقات بودن یلملم و صحت احرام از آن جا فتوا داده‌اند و در این باره در میان آنها اختلافی نیست عبارتهای فقها در این باره، برخی مطلق و برخی مقید است؛ اینک نمونه‌هایی از فتاوا:

در کتاب «المقنعه» و «الهدایه» تألیف صدوق و در «نهایه» و «الجمل» تألیف شیخ طوسی و در «شرایع» تألیف محقق آمده است: میقات اهل یمن یلملم است. یلملم، هم میقات اهل یمن و هم میقات حجاجی است که از راه آنها عبور می‌کنند.

همچنین در «الجمل» تألیف سید مرتضی و «الکافی» تألیف ابن الصلاح و «المراسم» تألیف سلّار و «الجامع» تألیف ابن سعید آمده است: میقات اهل یمن یلملم است.

در «الإصباح» صهرشتی و «الغنیه» تألیف ابن زهره آمده است: میقات کسانی که از راه یمن عازم حج می‌شوند، یلملم است.

ابن بزّاج در «المهذب» می‌گوید:

یللملم میقات اهل یمن و میقات کسانی است که از راه آنها عازم حج می‌شوند.

ابن ادریس در «سرائر» می‌گوید:

[پیامبر اسلام] برای اهل یمن کوهی را میقات قرار داد که یلملم یا لملم نامیده می‌شود.

ابن ابی الفضل در «الإشارة» می‌گوید: ... یا یلملم که به یمنیها و کسانی که از سمت آنها حرکت کنند، اختصاص دارد.

ابن حمزه در «الوسیله» می‌گوید:

چهارم، میقات اهل یمن است که عبارت است از یلملم.

علامه در «القواعد» و آل عصفور در «الابتهاج» می‌گویند: در یمن کوهی است که یلملم نامیده می‌شود.

و شهید در «اللمعه» می‌گوید: یلملم میقات اهل یمن است. (۱) در کتاب «الهدایه» (فتاوی شیخ یوسف بحرانی) آمده است: یلملم

میقات اهل یمن و کسانی است که با آنان در یک منطقه قرار دارند.

یزدی در «العروة» می‌گوید: میقات چهارم یلملم است که مربوط به اهل یمن است.

۱- رجوع شود به مجموعه حج از ینابیع الفقهیه، به کوشش علی اصغر مروارید، چاپ اول، سال ۱۴۰۶ ه. ق.

ص: ۱۱۴

[آیت الله] حکیم در «المنهاج» می‌گوید: میقات پنجم یلملم است که میقات اهل یمن و میقات آن دسته از مردم مناطق دیگر است که از راه آنها عازم حج می‌شوند.

خنیزی در «المنهج» می‌گوید: یلملم میقات اهل یمن است.

[آیت الله] خویی در «المناسک» می‌گوید: میقات چهارم یلملم است و آن میقات کسانی است که از طریق یمن عازم حج می‌شوند.

[شهید] صدر در «الموجز» می‌گوید:

میقات چهارم یلملم است و آن، یکی از کوههای تهامه است. گفته می‌شود که فاصله آن تا مکه ۹۴ کیلومتر است.

در «رساله» آقای خاقانی آمده است:

میقات چهارم یلملم است و آن میقات اهل یمن است، و هر کس که از طریق یلملم عازم حج شود بر او واجب است از آنجا محرم شود. این میقات تا مکه ۹۴ کیلومتر فاصله دارد.

در «مناسک» [آیت الله] گلپایگانی آمده است: میقات چهارم یلملم است و آن، یکی از کوههای تهامه است. و تا مکه تقریباً ۹۴

کیلومتر فاصله دارد و میقات اهل یمن و میقات مردم مناطقی است که از آن مسیر عازم حج می‌شوند. (۱) این فتاوا را با این طول و

تفصیل به این خاطر نقل کردیم که نکته مهمی را تذکر بدهیم و آن نکته این است که همه فقها، میقات اهل یمن را منحصر به

یللم کرده‌اند در حالی که - چنانکه در روایات گذشته دیدیم - چنین نیست؛ زیرا یمن راههای دیگری نیز دارد که از یلملم عبور

نمی‌کند بلکه از طریق طائف می‌گذرد که قرن المنازل یا وادی محاذی قرن المنازل در آن جا قرار دارد.

از آنجا که معمولاً فتاوا به این منظور منتشر می‌شود که مقلد، طبق آن عمل کند، لازم است مفتی، نخست راههای یمن و منازل بین

آن و مکه را بشناسد و سپس در پرتو آن فتوا بدهد. بنابراین بهتر است در مقام فتوا چنین گفته شود: «یللملم میقات کسانی است که

از یمن، از راه تهامه (یاراه ساحلی) عازم حج می‌شوند، چه اهل یمن باشند یا تهامه یا هر جای دیگر»

البته مطلق گویی در بیان فتوا که نقل کردیم منحصر به فقهای امامیه نیست بلکه برخی از کتابهای فقهی اهل سنت نیز که در

دسترس این نگارنده است، در این جهت با کتابهای فقهی ما مشترک است که اینک چند نمونه از آن را می‌آوریم:

در «المحلی» تألیف ابن حزم (ج ۷،

۱- شماره صفحات مناسک و کتابهای فقهی مورد استناد در این مقاله را از این جهت ذکر نکردیم که فصل مربوط به این بحث

یعنی فصل میقاتها، در آنها مشخص است.

ص: ۱۱۵

ص ۷۰) چنین آمده است: میقات کسانی که از طریق یمن عازم حج هستند- چه از یمن باشند و چه از جای دیگر- یلملم است که در جنوب مکه قرار دارد و از آن جا تا مکه سی میل فاصله است.

در «الروض المربع» تألیف بهوتی آمده است: میقات اهل یمن یلملم است و بین آن و مکه دو شب راه است.

در کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعة» (ج ۱، ص ۶۱۰) آمده است:

میقات اهل یمن وهند و یلملم- با فتحه دو لام و سکون میم در بین دو لام- است و آن، یکی از کوههای تهامه است که تا مکه دو منزل راه است.

در کتاب «فقه السنه» تألیف سید سابق آمده است: میقات اهل یمن یلملم است که کوهی است در جنوب مکه، و بین آن و مکه ۵۴ کیلومتر فاصله است.

در کتاب «التحقیق والإیضاح» تألیف «ابن باز» آمده است: میقات چهارم یلملم است که میقات اهل یمن می باشد.

تنها استثناء در این زمینه شافعی است که به این نکته توجه داشته و عبارت او کاملاً مطلب را می‌رساند و شامل همه راههای یمن است. شاید علت دقت او آن باشد که وی اهل مکه بوده و به همین جهت به راههای منتهی به مکه از دیگران آگاهتر بوده است.

او در کتاب «الأمم» می‌گوید: این که در حدیث آمده است: «اهل مدینه از ذوالحلیفه محرم می‌شوند» به این جهت است که آنها وقتی از محل خود حرکت می‌کنند، ذوالحلیفه سر راه آنها است و نخستین میقاتی است که از آن می‌گذرند.

همچنین آنجا که آمده است: «اهل شام از جحفه محرم می‌شوند» به این جهت است که آنها وقتی که از محل خود حرکت می‌کنند، جحفه سر راه آنهاست و نخستین میقات است که از آن عبور می‌کنند. مدینه و جحفه راه آنها نیست مگر آن که از آن طریق سفر کنند.

در مورد اهل نجد و یمن نیز همین گونه است؛ یعنی آنها نیز وقتی از محل خود حرکت کردند به نخستین میقات که رسیدند باید از آن محرم شوند. در مورد اهل نجد و یمن نکته دیگری نیز هست و آن این است که آنها وقتی که از قرن المنازل عبور می‌کنند و راهشان از آنجا است، میقاتشان قرن المنازل است و ملزم نیستند از یلملم محرم شوند. یلملم میقات مردم مناطق پست و دره‌ای یمن است که راهشان از یلملم است. (۱)

ص: ۱۱۶

نکته قابل ذکر دیگر این که: فاصله بین یلملم و مکه که در برخی از مناسک، ۵۴ یا ۹۴ کیلومتر معرفی شده، با راه کنونی بین این دو، تطبیق نمی‌کند بلکه این فاصله، مربوط به راه قدیمی است که قبل از متروک شدن یلملم مستقیماً از آن عبور می‌کرده است. چون مناسک و کتب فقهی که این مسافتها در آنها ذکر شده، متعلق به فقهای معاصر است، خوب بود مسافت کنونی را ذکر می‌کردند. فاصله کنونی بین مکه مکرمه و بین محلی که محاذی کوه یلملم، واقع در مرکز یلملم (وَدیان) است، حدود ۵۰ کیلومتر است. به همین جهت در پایان این بحث راههای کنونی یمن و تهامه را که به مکه منتهی می‌شود، ترسیم می‌کنیم تا مورد استفاده فقهای بزرگوار در مقام افتاء قرار گیرد. این راهها بدین گونه است:

قرن المنازل (سیل کبیر) - مکه

مخوآه - باحه - طائف -

وادی محرم

۱- یمن - جیزان - قنفذه - لیث - دوراهی مُضیلیف

محاذاه یلملم - مکه

قرن المنازل (سیل کبیر) - مکه

مخوآه - باحه - طائف

وادی محرم - مکه

۲- یمن - جیزان - محایل

مُضیلیف - مُحاذاه یلملم - مکه

قرن المنازل (سیل کبیر) - مکه

باحه - طائف

وادی محرم - مکه

۳- یمن - جیزان - أبها

قرن (السیل) - مکه

مخوآه - باحه - طائف

وادی محرم - مکه

محایل

مُضیلیف - مُحاذاه یلملم - مکه

پی نوشتها:



ص: ۱۱۸

**مفاخره دو حرم**

شیخ نورالدین علی بن محمد الزرنندی (۷۱۰-۸۰۲ هـ)

ترجمه: جواد محدثی

اشاره:

کتاب «المرور بین العلمین فی مفاخره الحرمین» از تألیفات «شیخ نورالدین علی بن محمد زرنندی» از علمای حنفی مذهب قرن هشتم است. وی در سال ۷۱۰ هجری در مدینه به دنیا آمد و پس از تحصیلات و سفرها؛ از جمله سفر حج، در سال ۸۰۲ هجری در مدینه از دنیا رفت.

کتاب او، نوعی مفاخره و برشمردن فضایل و افتخارات مکه و مدینه است، از زبان خود این دو حرم شریف، که با نثری ادبی و مقفی و مسجع، آمیخته‌ای از نظم و نثر بصورت «مقامه نویسی» نگارش یافته است و بسیاری از احادیث مربوط به فضایل این دو شهر مقدس، در ضمن مناظره یاد شده آمده است.

متن عربی، از نظر زیبایی نثر و استفاده سرشار از صناعات لفظی و معنوی و ظرایف علم بدیع، در حدّ بالایی است. بدیهی است که در ترجمه این اثر به زبان دیگر، تا حدّ زیادی، آن ظریفکاریهای لفظی از دست می‌رود.

به‌همین خاطر، آنچه می‌خوانید، ترجمه‌ای است نسبتاً آزاد و گاهی تلخیص شده از کتاب یاد شده، که البته در حدّ یک جزوه ۳۵ صفحه‌ای است که با تحقیق، مقدمه و پاورقیهای «دکتر محمّد العید الخطراوی» در مدینه منوره، مکتبه دارالتراث، در سال ۱۴۰۷ ق. منتشر شده است. سعی شده که ترجمه نیز ادبی باشد.

این ترجمه را به لحاظ ارزش محتوایی و سبک لطیف و ظریف اثر، به خوانندگان فصلنامه «میقات حج» تقدیم می‌داریم.



ص: ۱۱۹

از زیباترین گفتگوهایی که در میدان تفاخر و صحنه مباحثات، میان دو «جا» در گرفته است، مفاخره میان «مکه» و «مدینه» است؛ این دو حرم شریف و دو مقام والا.

«مدینه» در بیان افتخاراتش چنین لب به سخن گشود:

«حمد و سپاس خدایی را که بر دیگر شهرها برتری ام داد و با قدوم بهترین بندگان، بر سینه‌ام مدال شرف نهاد و بر همه شرافت بخشید و بر اندامم جامه گرانبهای فخر پوشید و در دنیا و آخرت سربلندم ساخت. خاکم را شفای دردها و غبارم را دوی جدام قرار داد. پس، از دیرزمان بر هر سرزمین برتری دارم. هر خطیبی نامم را بر زبان دارد و هر جانی عظم را بر مشام.

اقامت در من، سپر بلاست و فضایم چون بهشت، مصفاست. افتخارم همین بس که منبر پیامبر را دارم. به سوی مسجد من راه می‌پویند و در آن هر نمازی به هزار برابر می‌جویند. فروغ بلندم و بلندای ریشه‌دار دیار شکوهم. بی‌سبب نیست که پیشتاز می‌دانم.»

«مکه»، چون این عبارات و اشارات را شنید، گفت:

«گویا به در می‌گویی تا دیوار بشنود! ای مدینه مسکین، آرام‌تر! به من کنایه می‌زنی و غلبه می‌جویی و با وجود من به خود می‌بالی؟! به خدا سوگند، هر چه به کام تو رسیده، سرریز ۲۲ جام من است و برگرفته از نام من. مگر نمی‌دانی که بنای من بزرگترین بناهاست و در آن «آیات بینات» است؟! آیا تو هم کعبه مستور داری که محاذی بیت‌المعمور است؟!»

آیا در صفات همچو «صفا» و در نعمت همچو «تنعیم» و در مقام چون «مقام ابراهیم» است؟! آیا در آبگشاهایت چون «زمزم» و در کیمیای تو چون «حجرالاسود» است؟ سنگی که خال سیاه صورت کعبه است و قندیل روشن بهشتی!

سر جای بنشین و بر همگنان فخر مفروش. اگر نماز در مسجد تو برابر با هزار است، در مسجد من هر نماز به صد هزار است. گرداگرد خانه من، صفهای فرشتگان در طواف و نماز است.

اگر می‌نازی که اقامتگاه رسولی، من زادگاه اویم. کمتر فخر بفروش و بیش از این جامه ادعا مپوش.»

«مدینه» چون این سخنان شنید، برافروخت و همچون ماه تابان، میان یاران و دشمنان جلوه کرد و گفت:

ص: ۱۲۰

«شگفتا! چه سخن بی‌معنایی، چه آواز دهلی! چه شعور اندکی! دامن خودپسندی برگیر و همان جامه کهن بپوش. هیهات! ستاره کجا و ماه کجا؟ قطره کجا و دریا کجا؟ باش تا صبح دولت‌م بدمد!

اگر در تو مقام ابراهیم خلیل است، در من جایگاه رسول جلیل است. اگر کعبه تو زیباست، من سر تا قدمم زیباست. اگر افتخار تو به کعبه‌ای است که مقابل بیت‌المعمور است، هر خانه من، از نور حبیب خدا آباد و معمور است. اگر تو «صفا» داری، من «مصطفی» دارم. اگر تو «تنعیم» داری، من روضه فردوس گون دارم. اگر تو را چشمه زمزم و چشم سیاه (حجرالاسود) است، مرا هم قبه‌الخضراء است، اگر تو از چشم سیاه می‌نگری، من از گنبد سبز می‌نگرم. اگر کعبه تو، چشم هستی است، در من مردمک چشم وجود، آن رسول احمد محمود است.

اگر پیرامون تو صف فرشتگان است، در من از صف ملائکه هزاران است.

نشیده‌ای که هر پگاه و شامگاه، پس از هر نماز صبح و عصر، هفتاد هزار فرشته بر ضریح شریف فرود می‌آیند؟

گرچه زادگاه رسول خدا در توست،

ولی ... تو او را زادی، من تربیتش کردم،

تو بیرون کردی، من پناهِش دادم،

تو خوار کردی، من یارش شدم،

تو عاق گشتی، من نیکی کردم. دلم جایش و دامنم آستانش شد و برای او همچون مادری مهربان شدم. زور مگو و فخر مفروش و خویش را به پرتگاه میفکن!

گوش «مکه» که این سخن شنید، ایستاد و نشست، غزید و خروشید، نقاب از چهره کنار زد و رازهای پنهان برملا ساخت و گفت:

شگفتا! چگونه خرگوشان بر شیران بیشه گستاخ می‌شوند و گنگان در پیش بزرگان لب به سخن می‌کشایند!

وای بر تو! تو را به خدا دست از سخن بدار و از خواب برخیز، نابود کسی است که حد و قدر خویش نشناسد.

مگر نه این که من «ام‌القری» یم؟

مگر نه این که رسول-ص-، پنجاه و سه سال در من زیست و در تو ده سال ماند؟

مگر من نخستین «خانه مردم» نیستم؟ آیا خلیل خدا و ذبیح رحمان، مرا بنیان نهادند و نیفراشتند؟

آیا بر تو هم چون من، شبانه‌روز یکصد و بیست رحمت فرود می‌آید؟ و هر

ص: ۱۲۱

ساعت نعمتی در پی نعمتی وارد می‌شود؟

آیا در تو هم جاهایی است که دعا در آن مستجاب است؟ آیا در تو هم حرم برکت خیز و ناودان رحمت ریز است؟ آیا تو هم دشتهایی چون «وادی ابراهیم» و ابطح و بطحا و غار «ثور» و غار «حرا» است؟

نه به خدا، نه تو را یارای مفاخره با من است و نه چون من در سپهر فضیلت رخشانی. به جای نشین و حرمت بزرگان نگهدار، مرا کوچک مشمار و آرامتر گام بردار!

«مدینه» بپا خاست، با چشمی خونگرفته نگریست، آماده مبارزه شد و جامه مفاخره از پیکر رقیب بر کند و گفت:

برای چشم بینا، صبح دمیده است، پس از «دیدن»، چرا در پی «نشانه»؟ و با این همه نیاز، چرا دنبال بهانه؟

اگر گویی که من کم سنّ ترم، گرامیترین اعضای انسان «چشم» است و شرافت چشم هم به مردمک آن. گاهی پشهای، شیری را خون می‌اندازد و جرّقه، گرچه ناتوان است، اما سوزان است.

امّا شرافتم افزون و ارزشم فراوان است. بر حذر باش! فرتوتی و پیری تو کجا و جلوه جوانی من کجا؟ ندیده و نشنیده، اعتراض می‌کنی و ملامت داری و از موعظه‌ها پند نمی‌گیری.

اگر تو «ام‌القرآ» یی، من آن آبادی‌ام که آبادیها در دل دارم.

همه شهرها با شمشیر فتح شد و من با قرآن.

آشکار کننده دین بودم و گسترنده ایمان.

در حقیقت، من فاتح و مدافع تو بودم، قدم را نشناختی و سپاسم نگفتی و بر من تاختی.

اگر می‌نازی که پیامبر در تو بیشتر زیست و در من کمتر، غافلگی که خداوند، روز قیامت را همچون هزار سال شمرده است.

برعکس، بهره تو از حضور رسول بسی کمتر است. رسول در مرقدش زنده و در پناه خدا پاینده است. آنگاه که ماه من از

«ثبّیه‌الوداع» درخشید، تو را ستاره‌ای هم نبود. آنگاه که دندانهای تپه‌های مرزهایم تبسم زد، مژگان تپه‌های تو گریست. آنگاه که از

آسمان «حرا» ی تو شیطانها سر راه وحی به گوش می‌نشستند، فرشتگان آسمان من شهاب بارانشان می‌کردند.

اگر به «وادی ابراهیم» بنازی، در هر وادی من قلب عاشقی می‌تپد،

اگر در تو «غار حرا» ست، در من «احد» محبوب رسول است.

ص: ۱۲۲

عقیق کجا و صحرا کجا؟ گوهر کجا و سنگریزه کجا؟

بعلاوه، دامنه‌های مرا جلوه‌های تجلی فرا گرفته و برکتها در دامنم جا گرفته، تو از کجا به این مرتبه خواهی رسید؟!

«مکه» با شنیدن این سخن، بر آشفت و در بیان افتخاراتش چنین گفت:

وای بر تو! بر من تیری می‌افکنی که خودم فراهم ساختم و فخری می‌فروشی که خودم مفتخرت ساختم. می‌پنداری همچو منی؟ آیا از سخنم فضیلتم را شناختی که چنین بر من تاختی؟ مگر کشتی تو در موج دریایم غرق شده؟ آیا نمی‌ترسی که اگر نزدیک شوی، در آتش «جمرات» من بسوزی و در حسرت «محسّر» من بگدازی؟

اگر «عرفه» را ببینی، اندازه خویش بشناسی و خود را حقیر یابی و اگر سخن «حنین» به گوشت رسد، حنین و ناله شتران آرام گردد.

چه بسیار وارستگانی که در آستانم به عمره و عبادتند، آفرین به طائفان در گاهم!

من از شراب ناب محبت می‌نوشم و با محبوب خویش، پیوسته هماغوشم.

هر که با دلی پاک سراغم آید، خوشحال و بی‌غم باز گردد.

به ستارگان فروزان و اسبهای شتابانم سوگند، اگر ریزش اشک نهرهایت را نبندی و زمام خودستایی برنگیری، از افتخاراتم لشکری خواهم کشید و به میدان آورد که یارای ایستادن نماند.

تا چند به داشته‌های خود می‌نازی و با پیمانۀ خویش کیل می‌کنی و با چنگ خود گور خویش می‌کنی و با زبان سرخ، سر سبزت را به باد می‌دهی و گشته شمشیر خویش می‌شوی؟! از قدرت و صولتم بهراس و از تیر تیز و شمشیر مرگریزم بگریز، که گفته‌اند: هیچ خردمند با تجربه‌ای به اعتماد پادزهر، زهر ننوشد و با دشمنی، در تیره ساختن رابطه‌ها نکوشد! فضایل من چیزی است که جملگی برآند و همه مرا به بزرگی می‌ستایند.

«مدینه» سخنانش را که شنید، طلبها نواخت و پرچمها برافراشت و چون شیر از بیشه و شمشیر از غلاف برون جهید و گفت:

آیا مرا حقیر می‌داری و کم می‌شماری؟ من ریشه این درخت و ستون این بنایم و تکسوار این دشت و میدان.

شگفتا! سبک می‌شماری و پنهان می‌شوی؟ آنکه فتنه بیاغازد ظالمتر است و دفع بدی با بدی، احتیاط آمیزتر!

ص: ۱۲۳

شگفت از تو که به دشت و صحرایت می‌نازی، سر جاییت بنشین که در تیررس تیراندازانی، نه مرد این میدان! یاد نسیم ناتوان من، بادهای سیموم تو را بیمار و گرفتار می‌کند و گستره آفاقم تنگه «مأزمین» تو را به وسعت می‌کشد. اگر تکدرختهای تو نخلستانهای انبوهم را ببیند، از این نداری در کام اندوه می‌رود و در دام شعله می‌سوزد. اگر جنگهای من بر تو آشکار شود، از خروش شیرانش می‌گریزی و اگر باغهای بلندم بر تو هویدا گردد، شمشیرهای فخرت به غلاف می‌خزد. با همه کوههایت، در وسعت زمینم در تنگنایی. چشم دره‌های تنگت در زمین گسترده‌ام بگردند و بر من بگذرند، من سر راهم و جگرهای سوخته را با باغهای سرسبز و نسیمهای روحبخشم خنک می‌کنم.

اگر عروس کعبه را به مفاخره آوری، جلوه حرم رسول را می‌آورم.

اگر زمزم و صفا را یاد کنی، پس بیا و آبهای گوارایم را ببین. اگر تو را آب است، مرا ساقی است، اگر تو را محبت ناب است، مرا محبوب باقی است. من سالار شهرهایم و ساکنم سرور بندگان است.

به شیران بیشه‌ام و جگرهای سوخته و شکوفه‌های بوستانها و شاخ و برگ نخلها و نهرهای جاری‌ام سوگند، اگر دست از این ادعاها برداری و جامه وقار نپوشی، از چشمه چشمهای ناقدانم کسانی خواهم گسیل داشت تا بر مرکبها نشینند و خیمه‌های افتخارات تو برچینند.

اما اینکه به سخن جمهور و قول مشهور استدلال کردی، پاسخت این است که در عیار گذاری، هرگز درهم همچون دینار نیست! گاهی هزار نفر چون یک نفرند و گاهی یک نفر برابر با هزار نفر! آنجا که پیکر مطهرش را دربر گرفته، برترین جاست.

بالاخر از این: آیا مگر نه اینکه طاعون و دجال را، راه ورود بر من بسته است؟ تو در این میدان پیاده‌ای. ساکنان من همواره واردان و مهاجران را دوست می‌دارند و از همسایگان و نیازمندان، چیزی دریغ نمی‌دارند.

اهل مواساتند و ایثار. پس پرده بر رخ فکن و این همه از خود دم مزن!

پس چون سخن آن دو بدینجا رسید و هر یک از دیگری دردها و داغها دید و چشید، «مگه» گفت:

بیا دست از این جدال و قیل و قال برداریم و داوری را به فرزانه‌ای واگذاریم تا ما را از رنج این گفتگو برهاند و هر کداممان

ص: ۱۲۴

را در جای شایسته بنشانند.

«مدینه» گفت:

کیست که جرأت گام نهادن در این وادی داشته باشد؟ جز آنکه ملت اسلام پشتیبان اوست و حکومت و تدبیرش نیکوست، فرمانروای عدالت گستر و رعیت پرور، یعنی «سلطان ناصر حسن شاه» (۱) که نامش بلند و ایام دولتش مستدام باد، فرمانش در آفاق، نافذ و حکومتش همه جا برقرار باد.

«مکه» گفت: خوب گفتی و در سفتی، چه نیکو به راه شایسته آگاهی! بی‌جهت نیست که هوش اهل مدینه ضرب‌المثل است. آگاهتر و بهتر از او کیست؟ پس چرا نشسته‌ایم؟ هریک بر مرکبی نشسته به حضورش رویم و خویش را عرضه داریم و آنچه در سینه داریم برشماریم که محضر او همچون دو گواه عادل است و فهم او بهترین داور.

هر دو به آن آستانه رو نهادند و به آن جایگاه بار یافتند، مدینه همچون همیشه پیشقدم شد و چنین سرود:

(در این قسمت یک قصیده ۶۰ بیتی که از سروده‌های مؤلف است، خطاب به آن سلطان آمده که سراسر مدیحه‌های اغراق آمیز اوست.

پس از آن، باز هم مشاجراتی میان مکه و مدینه در حضور سلطان انجام می‌گیرد و هر کدام عرض حال و نیاز خویش می‌کنند و خواسته‌هایی دارند. در همین حال، انبوهی از فقهای مدرسه و متولیان اوقاف، دسته دسته به حضور می‌رسند و ماهیانه‌های خویش را می‌گیرند. باز که سر این دو حرم بی‌کلاه می‌ماند، از ویرانی مدارس و از رونق افتادن درس و بحثهای علمی در شهرهای خود می‌گویند و علت آن را نیاز مالی می‌دانند که سبب شده طالبان علم، به جای داشتن آموختن، به روزی اندوختن روی آرند و از تحصیل علم بمانند.

سلطان نیز برای هر دو حرم، مقرری خاصی منظور می‌دارد. مکه و مدینه هم، دعاگویان نسبت به دوام ملک و نعمت سلطان زمین ادب را بوسیده، از بارگاه بیرون می‌آیند.)

پی نوشتها:

۱- وی ناصر بن قلاوون، از سلاطین دولت قلاوونی در مصر و شام بود که در کوچکی به پادشاهی رسید و تا سال ۷۵۲ حکومت داشت. امیران لشکر بر او شوریدند و از حکومت خلع کردند و بار دیگر در سال ۷۵۵ به حکومت نشاندند. وی در سال ۷۶۲ ه درگذشت.

ص: ۱۲۵

## حج در آینه ادب فارسی

**حج در پهنه نثر فارسی**

خلیل الله یزدانی

۲۱- عطار، شیخ فرید الدین ابو حامد محمد بن ابوبکر ابراهیم بن مصطفی، از عارفان بزرگ ایران است که در قرن هفتم، سال ۶۲۷ در گذشته. وی خود به زیارت کعبه و انجام حج توفیق یافته است.

عطار در عین حال که خود عارف بزرگی است ولی با اعمال بعضی از عرفا که بدون استطاعت و توان مالی و بدون این که خداوند تکلیف را بر دوش آنها گذاشته باشد به حج می‌روند و خود و دیگران را به زحمت می‌اندازند مخالفت کرده و گفته است:

کسی کو سوی حج کردن هوا کرد اگر حج کرد بی امرت، خطا کرد (۱)

این عارف بزرگ از جمله شعرایی است که درباره حج و کعبه سخن بسیار گفته، هم در قالب حکایت و داستان و هم به صورت ابیاتی جداگانه در موارد مختلف؛ از باب نمونه در مصیبت نامه، در تعریف حج گفته است:

حج چیست، از پا و سر بیرون شدن کعبه دل جستن و در خون شدن

کعبه چیست، اندر جوار افتادن است تو به تو در ناف عالم زادن است (۲)

عطار در منطق الطیر در ستایش پیامبر اکرم به امتیث کعبه اشاره کرده است.

کعبه زو تشریف بیت الله یافت گشت ایمن هر که در وی راه یافت

(۳)

۱- شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فرید الدین محمد عطار نیشابوری، فروزانفر محمد حسن، چاپ دوم ۱۳۵۳ انتشارات دهخدا.

۲- مصیبت نامه شیخ فرید الدین عطار نیشابوری، به اهتمام و تصحیح دکتر نورانی وصال، چاپ دوم ۱۳۵۶ انتشارات کتابفروشی زوار تهران، صص ۴۳-۴۵

۳- منطق الطیر، ص ۱۸



ص: ۱۲۷

او ارادت زاید الوصفی به امام هشتم شیعیان، حضرت رضا-ع- داشته و در مظهرالعجایب گفته است:  
در ره کعبه کنی بر خود حرج یک طوافش بهتر از هفتاد حج  
این سخن باشد ز قول مصطفی طوف او هفتاد حج دارد بها (۱)

\*\*\*

به قول مصطفی حج شد طوافش چرا کردی تو ای ملعون خلافش  
ز کعبه بس مراتب دان بلندش بگویم لیک نتوانی فکندش  
درون کعبه ما نقد شاه است که او محبوب و مطلوب اله است (۲)

عطار به مناسبت‌های گوناگون از حج و کعبه سخن گفته، در مقام فقر، که عارف خود را از خلق بی نیاز و تنها به خدا نیازمند می داند، می گوید که فقر از کعبه و زمزم برتر است:  
حدیث فقر را محرم نباشد و گر باشد مگر ز آدم نباشد  
هر آن کس کو از این یک جرعه نوشید مر او را کعبه و زمزم نباشد (۳)

\*\*\*

دلی در راه او در کفر و اسلام میان کعبه و خمّار دارم

\*\*\*

مرا کعبه خرابات است امروز حریفم قاضی و ساقی امام است

\*\*\*

چو گبر نفس بیند در نهادم ز کعبه سوی اغیارم فرستد (۴)

زهد فروشی و خود نمایی از نظر همه صاحب‌نظران مردود است، این چنین حجّی که بر پایه تظاهر استوار باشد بت پرستی است نه خداپرستی، عطار در این زمینه می گوید:

برو مفروش زهد و خود نمایی که نه زرق خرنده اینجا نه طاعات

کسی را کی فتد بر روی این رنگ که در کعبه کند بت را مراعات (۵)

عطار اهل درد است و حجّ بی درد را نمی‌پسندد او در قصیده‌ای گفته:

لئیک عشق زن تو در این راه خوفناک و احرام دردگیر در این کعبه رجا ...

او مثنوی اشتر نامه را با چند نعت و مدح از ذات احدیت و پیامبر اکرم و ذات و صفات پروردگار آغاز کرده سپس در عزم سفر حج گفته است:

۱- مظهر العجایب و مظهر الاسرار، فریدالدین محمّد بن ابراهیم عطار نیشابوری، تصحیح احمد خوش نویس عماد فروردین ۱۳۴۵

انتشارات سنایی، ص ۹۷

۲- همان، ص ۲۵۵

۳- دیوان قصاید و ترجیعات و غزلیات شیخ فرید الدین عطار نیشابوری با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی چاپ ششم ۱۳۷۳

۴- همان به ترتیب صفحات ۲۰۰، ۱۳۹، ۱۴۵



ص: ۱۲۸

یک دمی ای ساربان عاشقان در چرا آور زمانی اشتران ...  
 تا در آنجا جمع گردد قافله سوی حج رانیم ما بی مشغله  
 کعبه مقصود را حاصل کنیم در تجلی خویش را واصل کنیم ...  
 باز سرگردان این صحرا شویم در درون کعبه ناپروا شویم ...  
 بر قطار اشتران عاشق شوی در درون کعبه صادق شوی ...  
 در محبت تا که غیری باشدت در درون کعبه دیری باشدت ...  
 تا مگر در کعبه جانان روی در مقام ایمنی خوش بگنوی  
 کعبه جانها مکانی دیگر است این زمان آنجا زمانی دیگر است ...  
 کعبه عشاق را دریاب زود جمله ذراتشان این راه بود ...  
 کعبه عشاق یزدان است آن ره نداند برد جسم الله به جان (۱)

حج عبادتی است صددرصد برای خدا که «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ ...». عطار در الهی نامه از قول ابراهیم ادهم، در این زمینه داستانی چنین آورده:

چنین گفته است ابراهیم ادهم که می‌رفتم به حج دلشاد و خرم  
 چو چشم من به ذات العرق افتاد مرقع پوش دیدم مرده هفتاد

از یکی که هنوز رمقی در بدن داشت پرسیدم که جریان چه بوده است؟ گفت: ما هفتاد تن بودیم که قصد کعبه داشتیم و مصمم بودیم که در راه جز به فکر و یاد الله نباشیم، در ذات عرق به خضر برخوردیم و سفر را به جهت ملاقات باخضر به فال نیک گرفتیم و ...

به جان ما چو این خاطر درآمد زپس در هاتفی آخر درآمد  
 که هان ای کژ روان بی خور و خواب همه هم مدعی هم جمله کذاب  
 شما را نیست عهد و قول مقبول که غیر ما شما را کرد مشغول ...  
 کنون این جمله را خون ریخت بر خاک نمی دارد زخون عاشقان باک ...  
 چه وزن آرد در این ره خون مردان که اینجا آسیا از خونست گردان  
 گروهی در ره او دیده بازند گروهی جان محنت دیده بازند  
 چو تو نه دیده در بازی و نه جان که باشی تو؟ نه این باشی و نه آن (۲)

و در رابطه با همین خلوص نیت در حج حکایت دیگری در الهی نامه آورده است که:  
 یکی دیوانه گریان و دلسوز شبی در پیش کعبه بود تا روز

۱- اشتر نامه، از شیخ فرید الدین عطار نیشابوری- به کوشش دکتر مهدی محقق ۱۳۳۹، انتشارات زوار ص ۴۴

۲- الهی نامه- فرید الدین عطار نیشابوری، تصحیح و مقدمه از هلموت ریتز، ۱۳۵۹، انتشارات توس- تهران صص ۳۲۶-۳۲۴

ص: ۱۲۹

خوشی می گفت اگر نگشایی ام در بدین در همچو حلقه می‌زنم سر  
 که تا آخر سرم بشکسته گردد دلم زین سوز دایم خسته گردد  
 یکی هاتف زبان بگشاد آنگاه که پر بت بود این خانه دو سه راه  
 شکسته گشت آن بتها درونش شکسته گیر یک بت از برونش  
 اگر می‌بشکنی سر از برون تو بتی باشی که گردی سرنگون تو  
 در این راه از چنین سر کم نیاید که دریا بیش یک شب‌نم نیاید  
 بزرگی چون شنید آواز هاتف بدان اسرار شد دزدیده واقف  
 به خاک افتاد و چشمش خون روان کرد بسی جان از چنین غم خون توان کرد  
 چو با او هیچ نتوانیم کوشید نمی‌باید به صد زاری خروشید (۱)

اتکا به اعمال و بزرگداشت آنها در نظر عطار کاری عبث و بیهوده است.

عطار در همین زمینه داستانی نقل می‌کند که وقتی کسی صادقانه چهل حج پیاده خود را به یک نان فروخت و آن نان را هم به سگی داد، پیری او را مورد ملامت قرار داد که تو کاری نکردی و برای حج خودت ارزش زیادی قائل شدی تو چهل حج را به نانی فروختی جدت آدم بهشت رابه گندمی بفروخت:

توکل کرده کار او فتاده به جای آورد چل حج پیاده  
 مگر در حج آخر با خبر بود گذر کردش به خاطر این خطر زود  
 که چل حج پیاده کرده ام من به انصافی بسی خون خورده‌ام من  
 چو دید آن عجب در خود مرد بر خاست منادی کرد در مکه چپ و راست  
 که چل حج پیاده این ستمکار به نانی می‌فروشد کو خریدار  
 فروخت آخر به نانی و به سگ داد یکی پیر از پشش در رفت چون باد  
 زدش محکم قفایی و بدو گفت که ای خر این زمان چون خر فروخفت  
 تو گر چل حج به نانی می‌فروشی قوی می‌آیدت چندین چه جوشی  
 که آدم هشت جنت جمله پر نور به دو گندم بداد، از پیش من دور  
 نگه کن ای ز نامردی مرا بی که تا مردان کجا و تو کجایی ... (۲)

مکه و مسجد الحرام و کعبه، خانه امن الهی هستند امّا گاهی افراد شیادی پیدا می‌شوند که حتی در جوار کعبه به دزدی و کلاهبرداری دست می‌زنند. عطار در اسرارنامه

۱- همان، ص ۱۱۵

۲- اسرار نامه، شیخ فرید الدین عطار نیشابوری، با تصحیح دکتر سید صادق گوهرین، چاپ دوم ۱۳۶۱ کتابفروشی زوار صص ۸۴-

ص: ۱۳۰

داستانی در این زمینه آورده و از آن نتیجه‌ای عرفانی گرفته است.

مردی که دستارش را روده‌اند با خود می‌اندیشد که وقتی در بیرون خانه دستارم را ببرند در درون خانه سرم را هم خواهند برید، او با خود در این گفتگو است که ناگاه جرقه‌ای در خاطرش زده می‌شود و متوجه می‌گردد که در چنان مکانی به فکر دستار و سر بودن خطا است. انسان باید در این مکان از پوست پیشین بدر آید زیرا تا وقتی یک سر موی به فکر خود باشد ایمن نخواهد بود.

زبان بگشاد آن مجنون به گفتار که اینک ایمنی آمد پدیدار

چو دستارم ز سر بردند بر در میانه خانه خود کی ماندم سر ...

ولی جایی که صد سر گوی راه است چه جای امن و دستار و کلاه است

هزاران سر برین در ذره‌ای نیست هزاران بحر اینجا قطره‌ای نیست ...

تو تا بیرون نیایی از سر و پوست نیایی ایمنی بر در گه دوست

ز تو تا هست باقی یک سر موی یقین می‌دان که نبود ایمنی روی ... (۱)

عطار طی داستانی گفته است که کسی از مجنون پرسید قبله کدام سوی است؟

مجنون پاسخ داد قبله در جان آدمی است، آنچه به صورت ظاهر کعبه و قبله می‌نامید سنگی بیش نیست:

آن یکی پرسید از مجنون مگر کز کدامین سوی قبله است ای پسر

گفت اگر هستی کلوخی بی خبر اینکت کعبه است در سنگی نگر ...

گر چه کعبه قبله خلق جهانست لیک دایم قبله جای کعبه جانست

در حرم گاهی که قرب جان بود صد هزاران کعبه سرگردان بود. (۲)

فریدالدین از قول سالکی، کعبه و به خصوص حجر الاسود را مخاطب قرار داده و گفته است:

هست یک سنگ تو رحمان را یمین وان دگر سنگت سلیمان را نگین

سنگ در پاسخ می‌گوید:

گر یمین الله در عالم مراست حصن کعبه خانه خاص خداست ...

چون میان کعبه بادی بیش نیست سنگ را از کعبه ره در پیش نیست

چون کلوخ کعبه را شد بسته راه چون برد ره سوی او سنگ سیاه

۱- همان، ص ۱۲۸

۲- مصیبت نامه، صص ۱۹۹-۱۹۸

ص: ۱۳۱

در سیاهی ساکنم زین ره مدام مانده‌ام در جامه ماتم مدام  
هر زمان از من بتی دیگر کنند خویشان را و مرا کافر کنند  
و بدین ترتیب هشدار می‌دهد که کعبه حقیقی از سنگ و گل نیست که از جان و دل است، و آنان که تنها به ظاهر کعبه توجه دارند با بت پرستان تفاوتی ندارند. و آنان که از سر صدق و اخلاص از خدای کعبه درخواستی داشته باشند بدون شک خواسته آنها برآورده می‌شود.

عطار شیوه انجام حج صحیح و کیفیت عزم حج را بیان کرده و گفته است:  
کاملی گفته است از پیران راه هر که عزم حج کند از جایگاه  
کرد باید خان و مانش را وداع فارغش باید شد از باغ و ضیاع  
خصم را باید خوشی خشود کرد گریانی کرده باشی سود کرد  
بعد از آن ره رفت روز و شب مدام تا شوی تو مُحرم بیت الحرام  
چون رسیدی کعبه دیدی چیست کار آن که نه روزت بود نه شب قرار  
جز طوافت کار نبود بر دوام کار سرگردانیت باشد مدام  
تا بدانی تو که در پایان کار نیست کس الا که سرگردان کار  
عاقبت چون غرق خون افتادنت همچو گردون سرنگون افتادنت  
آن چه می‌جویی نمی‌آید به دست وز طلب یک لحظه می‌نتوان نشست (۱)»

عطار نکات آموزنده عرفانی را در ارتباط با حج و سفر کعبه در قالب داستانهای شیرین و پرجاذبه بیان کرده است، از جمله داستان برخورد ذوالنون با گبری که برفها را می‌روید و بر روی زمین برای پرندگان گرسنه ارزن می‌پاشید و ...  
ذوالنون در این داستان عطار، به خدا می‌نالد که خانه را ارزان می‌فروشی و از گبری چهل ساله او به یک مشت ارزن صرف نظر می‌کنی، از غیب ندایی می‌شنود که: کار خداوند علّت نمی‌خواهد. (۲) حاجیان چون به مکه می‌رسند و چشم به جمال کعبه می‌کشایند خواهشهای قلبی خود را در نظر می‌آورند و بر آوردن آن را از خداوند می‌خواهند، عطار داستانی نقل کرده که پدر مجنون، مجنون را به مکه می‌برد و در جوار کعبه به او می‌گوید که از خداوند بخواه تا عشق تو را درمان کند ... مجنون به درگاه خداوند می‌نالد که خدایا! عشق من را به لیلی دو صد چندان

۱- همان، ص ۱۵۱

۲- همان صص ۱۱۹-۱۱۸

ص: ۱۳۲

کن که هست.

برد مجنون را سوی کعبه پدر تا دعا گوید شفایابد مگر ...

دست برداشت آن زمان مجنون مست گفت یارب عشق لیلی ز آنچه هست

می توانی گردو صد چندان کنی هر زمانم بیش سرگردان کنی ... (۱)

یکی از اعمال حج حلق است، عطار ضمن بیان حکایتی جذاب، فلسفه حلق را اینگونه باز نموده است. از کسی که مشغول تراشیدن

موی سر است می پرسند چرا موی می تراشی، در پاسخ می گوید سنت است، عطار از قول سؤال کننده می گوید:

حلق سر گر سنتی آمد نه خرد پس فریضه ریش می باید سترد

ز آنکه اندر ریش چندان باد هست کان بلای صد دل آزاد هست (۲)

حج از عبادات ارزشمند اسلامی است که نمی توان قیمتی برای آن تعیین کرد اما گاهی آهی از سر سوز و درد، ارزش چندین حج

مقبول می یابد. عطار در این زمینه داستان شورانگیزی دارد. او در مصیبت نامه می گوید:

شد جوانی را حج اسلام فوت از دلش آهی برون آمد به صوت

بود سفیان حاضر آنجا غمزده آن جوان را گفت ای ماتم زده

چهار حج دارم برین در گاه من می فروشم آن بدین یک آه من

آن جوان گفتا خریدم و او فروخت آن نکو بخريد و این نیکو فروخت

دید آن شب ای عجب سفیان به خواب کامدی از حق تعالی ش این خطاب

کز تجارت سود بسیار آمدت گر به کاری آمد این بار آمدت

شد همه حجها قبول از سود تو تو زحق خشنود و حق خشنود تو

کعبه اکنون خاک جان پاک توست گر حجست امروز بر فتراک تو است (۳)

حاجیان آگاه در ورای کعبه خدای کعبه را می بینند و هدف اصلی خدای کعبه است نه کعبه، عطار این سخن را در داستانی که

برای حج هندو نقل کرده آورده است.

هندویی بوده است چون شوریده‌ای در مقام عشق صاحب دیده‌ای

چون به راه حج برون شد قافله دید قومی در میان مشغله

گفت ای آشفته‌گان دلربای در چه کارید و کجا دارید رای

آن یکی گفتش که این مردان راه عزم حج دارند هم زین جایگاه ...

۱- همان، ص ۱۳۱

۲- همان، ص ۱۴۲

۳- همان، ص ۳۰۸

ص: ۱۳۳

شورش‌ی در جان هندوی اوفتاد ز آرزوی کعبه در روی اوفتاد  
گفت نشینم به روز و شب به پای تا نیارم عاشق آسا حج به جای  
همچنان می‌رفت مست و بی قرار تا رسید آنجا که آنجا بود کار  
چون بدید او خانه گفتا کو خدای زانکه او را می‌نینم هیچ جای  
حاجیان گفتندش ای آشفته کار او کجا در خانه باشد شرم دار  
مرد هندو گفت:

من چه خواهم کرد بی او خانه را خانه گور آمد کنون دیوانه را (۱)  
گر تو را یک بار بیتی گفته یار گفت یا عبدی مرا هفتاد بار ... (۲)

در گاه خداوندی جای راز و نیاز است عاشقان الهی که به دستور خداوند لَبِیک گفته و حج می‌گزارند اینگونه با خدای خود راز و نیاز می‌کنند که عطار گفته:

آن یکی اعرابی از عشق مست حلقه کعبه در آورده به دست  
زار می‌گفت ای خدای ذوالعلو کردم آن خویش من، آن تو کو؟  
گر به حج فرمودی ام حج کرده شد آنچه فرمودی به جای آورده شد  
ور مرا در عرفه باید ایستاد ایستادم دادم از احرام داد  
سعی آوردم به قربان آمدم رمی را حالی به فرمان آمدم  
ور طواف و عمره گویی شد تمام خود دگر از من چه آید والسّلام ...  
ره نمایم باش و دیوانم بشوی وز دو عالم تخته جانم بشوی ...  
مانده‌ام از دست خود در صد زحیر دست من ای دستگیر من تو گیر (۳)

عطار به امدادهای غیبی که برای حجاج می‌رسیده اشارتی کرده؛ از جمله در اشتر نامه داستان مرد کری را نقل کرده که از قافله عقب مانده بوده و مورد حمله اعراب قرار گرفته و توسط چند سوار سبز پوش نجات یافته. (۴) ۲۲- مولانا جلال الدین محمد بلخی (متوفای ۶۷۲) عارف بزرگ که متأثر از عطار است و او را روح عرفان می‌داند از دید عرفانی خود به حج چنین می‌نگرد و می‌گوید:

ای قوم به حج رفته کجایید کجایید معشوقه همینجاست بیاید بیاید  
معشوق تو همسایه دیوار به دیوار در بادیه سرگشته شما در چه هوایید

۱- همان، ص ۱۹۷

۲- همان، ص ۱۹۹

۳- همان، ص ۲۱۴

۴- نک: اشتر نامه صص ۵۰-۴۸



ص: ۱۳۴

گر صورت بی صورت معشوق ببینید هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شما  
 ده بار از آن راه بدان خانه برفتید یک بار ازین خانه برین بام بر آید  
 آن خانه لطیف است نشانهاش بگفتید از خواجه آن خانه نشانی بنماید  
 یک دسته گل کو؟ اگر آن باغ بدیدیت یک گوهر جان کو؟ اگر از بحر خداید  
 با این همه آن رنج شما گنج شما باد افسوس که بر گنج شما پرده شما [\(۱\)](#)  
 حج برای خداست و در طواف باید خدا را مدّ نظر داشت و خلوص نیت همیشه و همه جا لازمه حجّ واقعی است:  
 لِحَلِيلِي دَوْرَانِي لِحَبِيبِي سَيْرَانِي چو جهت نیست خدا را چه روم سوی به وادی؟  
 نه که بر کعبه اعظم دورانست و طوافی دورانی و طوافی لَکَّ یا اَهْلَ وِوَادِي [\(۲\)](#)  
 در همین رابطه گفته است:

بهر بردن بدو، از هیبت مردن بمدو بهر کعبه بدو ای جان نه زخوف بدوی

\*\*\*

دهان بر بند و محرم شوبه کعبه خامشان می رو پیایی اندر این مستی نه اشترجوی ونه جُمجم [\(۳\)](#)  
 عشق در نزد عرفا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و چنانچه عشق، امیر الحاج باشد حاجی را از تمام خطرات محفوظ نگاه می‌دارد  
 و سختیهای راه را بر او آسان می‌کند:  
 رهست از عقرب اعشی به سوی عقرب گردون ولی مکه کسی بیند که نبود بسته حیره  
 امیر حاج عشق آمد، رسول کعبه دولت رهاند مرتو را در ره زهر شرّیر و شرّیره [\(۴\)](#)  
 مولانا در حالت وجد است که می‌گوید:

من قبله جانهایم من کعبه دلهايم من مسجد آن عرشم نی مسجد آدینه

\*\*\*

مَتَّقِيَانِ به بادیه رفته عشا و غادیه کعبه روان شده به تو تا کندت زیارتی ...

جمله به جستجوی تو معتکفان کوی تو روی به کعبه کرم مشغول عبادتی [\(۵\)](#)

از آن زمان که شمس تبریزی مراد مولانا شد زندگی مولانا را دگرگون کرد و باعث آن گشت که مولانا دست از درس و بحث و  
 وعظ بکشد و شیفته وار در خدمت شمس قرار گیرد و غزلیات پرشور خود را بسراید و در اغلب ابیات خود شمس را مدّ نظر داشته  
 باشد و او را کعبه خود بداند.

۱- کلیات شمس یا دیوان کبیر مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی با تصحیح و حواشی بدیع الزّمان فروزانفر چاپ سوم

۱۳۶۳ انتشارات امیر کبیر، ج ۲، ص ۶۵

۲- همان، ج ۷، ص ۶۱

۳- همان، ج ۳، ص ۲۰۸

۴- همان، ج ۷، ص ۱۱۱

۵- همان، ج ۵، ص ۲۱۶



ص: ۱۳۵

مولانا برای زائران بیت الله استمداد می‌کند و می‌خواهد که حاجیان در راه مانده را به کعبه وصال برساند و بتها را از کعبه بیرون راند.

حاجیان مانده‌اند در ره حج داروی اشتران گرگین کن

تا به کعبه وصال تو برسند چاره آب و زاد و خورجین کن (۱)

مولانا همچون دیگر عرفا دل را کعبه حقیقی می‌داند و می‌گوید زیارت کعبه دل کن زیرا کعبه گِل ظاهری است از کعبه دل.

دوش خوابی دیده‌ام خود عاشقان را خواب کو؟ کاندرون کعبه می‌جستم که آن محراب کو؟

کعبه جانها نه آن کعبه که چون آنجا رسی در شب تاریک گویی شمع یا مهتاب کو؟

\*\*\*

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری دلست کعبه معنی تو گِل چه پنداری

طواف کعبه صورت حقت از آن فرمود که تا به واسطه آن دلی به دست آری

هزار بار پیاده طواف کعبه کنی قبول حق نشود گر دلی بیازاری

عمارت دل بیچاره دو صد پاره زحج و عمره به آید به حضرت باری (۲)

و باز در همین زمینه طواف کعبه حقیقی دل می‌گوید: تمام افلاک بر گرد کعبه در طواف‌اند.

چرخ فلک با همه کار و کیا گرد خدا گردد چون آسیا

گرد چنین کعبه کن ای جان طواف گرد چنین مائده گرد ای گدا

قبله و کعبه حقیقی همانگونه که گفتیم در نزد عرفا دل است و این کعبه ظاهر سنگی بیش نیست.

کعبه چو از سنگ پرستان پر است روی به ما آر که قبله خداست

آن که از این قبله گدایی کند در نظرش سنجر و سلطان گداست (۳)

مولوی نیز همانند خاقانی آسمان را به طواف کعبه واداشته و آن را به همین جهت از آفات درامان شمرده است:

پوشیده‌ای چو حاج تو احرام نیلگون چون حاج گرد کعبه طوافی همی کنی

حق گفت: ایمن است هر آنکو به حج رسید ای چرخ حق گزار ز آفات ایمنی

جمله بهانه هاست که عشق است هر چه هست خانه خداست عشق و تو در خانه ساکنی (۴)

۱- غزلیات شمس، ج ۴، ص ۲۸۹

۲- غزلیات شمس، ج ۶، ص ۲۹۸

۳- غزلیات شمس ج ۱، ص ۲۹۲

۴- غزلیات شمس، ج ۶، ص ۲۳۰

ص: ۱۳۶

از شورانگیزترین و پر معناترین اعمال و مناسک حج قربانی است که به قربانگاه بردن اسماعیل را به یاد می‌آورد و رسیدن ندا از جانب پروردگار و اثبات عبودیت محض پدر و فرزند در مقابل فرمان الهی است. مولوی از قربانی چنین برداشتی دارد: چون که با تکبیرها مقرون شدند همچو قربان از جهان بیرون شدند معنی تکبیر این است ای امام کای خدا پیش تو ما قربان شدیم وقت ذبح الله و اکبر می‌کنی همچنین در ذبح نفس کشتی تن چو اسماعیل و جان همچون خلیل کرد جان تکبیر بر جسم نبیل (۱)

مولانا فلسفه حج را ضمن نقل داستانهای شیرین و شیوا نشان داده است، از جمله داستان حج بایزید بسطامی را در دفتر دوم مثنوی آورده است که وقتی بایزید عزم حج داشت شیخی به او گفت من کعبه‌ام بر گرد من طواف کن: بایزید در راه پیری را دید:

پیش او بنشست و می‌پرسید حال یافتش درویش و هم صاحب عیال  
گفت عزم تو کجاست ای بایزید؟ رخت غربت را کجا خواهی کشید؟  
گفت قصد کعبه دارم از پگه گفت هین با خود چه داری زاد ره؟  
گفت دارم از درم نقره دویت نك بسته سخت بر گوشه ردیست  
گفت طوفی کن به گردم هفت بار وین نکوتر از طواف حج شمار  
وان درمها پیش من نه ای جواد دان که حج کردی و حاصل شد مراد  
عمره کردی عمر باقی یافتی صاف گشتی پر صفا بشتافتی ...  
کعبه هر چندی که خانه بز اوست خلقت من نیز خانه سر اوست ...  
بایزید آن نکته‌ها را هوش داشت همچو زرین حلقه‌ای در گوش داشت  
آمد از وی بایزید اندر مزید منتهی در منتهای رسید (۲)

\*\*\* مولوی از حوادث جالب توجه در ارتباط با کرامات زاهدان و عابدان در راه حج یاد کرده از جمله داستان عابدی است که در بادیه غرق عبادت بود و آب برای وضوی او از آسمان می‌رسید و قافله حاج به چشم خود شاهد کرامت او بودند.

زاهدی بد در میان بادیه در عبادت غرق چون عبادیه ...

زائران وقتی او را در وسط بیابان به آن حالت دیدند متحیر شدند زیرا او را بسیار شادمان و راضی دیدند. وقتی زاهد از نماز فارغ شد زائران دیدند که در آن بیابان خشک، آب از دست و سر و روی او می‌چکد و جامه‌اش خیس است. پرسیدند که در این بیابان خشک آب از کجا است که دست و لباس تو خیس است.

پس پرسیدش که آبت از کجاست دست را برداشت کز سوی سماست  
گفت هر گاهی که خواهی می‌رسد بی زچاه و بی زحمل من مَسَدُ

۱- مثنوی جلال الدین محمد بلخی، به اهتمام دکتر محمد استعلامی، دفتر سوم، چاپ اول ۱۳۶۳ کتابفروشی زوار. ص ۱۰۳

۲- همان دفتر دوم، صص ۱۰۳-۱۰۲

ص: ۱۳۷

زائران از آن زاهد می‌خواهند که برای آنها هم آب فراهم کند. زاهد: چشم را بگشود سوی آسمان که «اجابت کن دعای حاجیان» ...

در میان این مناجات ابرخوش زود پیدا شد چو پیل آبکش همچو آب از مشک باریدن گرفت درگو و درغارها مسکن گرفت ابر می‌بارید چون مشک اشکها حاجیان جمله گشاده مشکها ... (۱)

مولانا در دفتر چهارم مثنوی خطاب به حسام الدین چلبی می‌گوید: با تو ما چون رز به تابستان خوشیم حکم داری هین بکش تا می‌کشیم خوش بکش این کاروان را تا به حج ای امیر صبر مفتاح الفرج

سپس ادامه می‌دهد که حج خانه کار مهمی نیست انسان مصمم به خانه‌ای معلوم در مکانی مشخص می‌رود خانه را می‌بیند و زیارت می‌کند اما مهم آن است که صاحب خانه را بتوان دید و بر گرد او طواف کرد:

حج زیارت کردن خانه بود حج ربّ البیت مردانه بود

مولوی می‌گوید آنان که به دل حج می‌کنند مشکلی برای آنها نیست، مشکل برای کسانی است که از راه‌های دور و دراز و بیابانهای خشک و صحاری سوزان باید سفر کنند. آنان که به دل سفر کنند مشکلات سفر جسم را ندارند و این مشکلات برای آنها حل شده است، زیرا:

نیست بر این کاروان این ره دراز کی مفازه زفت آید با مفاز؟

دل به کعبه می‌رود در هر زمان جسم طبع دل بگیرد زامتنان

این دراز و کوتاهی مرجسم راست چه دراز و کوتاه آنها خداست (۲)

مولانا پس از ملاقات با شمس شیفته او شد و پیوسته شمس در روح و جان مولانا

۱- همان دفتر دوم، ص ۱۷۱

۲- همان دفتر چهارم، ص ۳۳-۸

ص: ۱۳۸

حضور داشت مولانا در چندین غزل شورانگیز شمس را کعبه جان خود دانسته است. در غزلی با ردیف «طواف» گفته است:

کعبه جانها تویی گرد تو آرم طواف جغد نیم بر خراب، هیچ ندارم طواف  
پیشه ندارم جز این، کار ندارم جز این چون فلکم روز و شب پیشه و کارم طواف ...  
چون که بر آرم سجود باز دهم از وجود کعبه شفیعم شود چون که گزارم طواف  
حاجی عاقل طواف چند کند؟ هفت هفت حاجی دیوانه‌ام، من شمارم طواف ...  
همچو فلک می کند بر سر خاکم سجود همچو قدح می کند گرد خمارم طواف  
خواجه عجب نیست اینک من بدوم پیش صید طرفه که بر گرد من کرد شکارم طواف «۱»  
مولانا در غزل دیگری خانه کعبه را توصیف کرده و از جمله گفته است:

این خانه که پیوسته در او بانگ چغانه است از خواجه برسید که این خانه چه خانه است  
این صورت بت چیست؟ اگر خانه کعبه است وین نور خدا چیست؟ اگر دیر و مغانه است  
مولانا می گوید در این خانه گنجی عظیم نهفته است، خاک و خاشاک این خانه همه مشک و عنبر است و هر کس که وارد این  
خانه شود به مقام والایی دست می یابد و همگان را تشویق و ترغیب به انجام حج و زیارت بیت الله می کند.  
این خواجه چرخ است که چون زهره و ماه است وین خانه عشق است که بی حد و کرانه است  
در غزلی ضمن خوش آمد گویی به زائران بیت الله انجام بعضی اعمال را به آنها یادآوری کرده:

ای خان و مان بمانده و از شهر خود جدا شاد آمدیت از سفر خانه خدا  
روز از سفر به فاقه و شبها قرار نی در عشق حج و کعبه و دیدار مصطفی  
مالیده رو و سینه در آن قبله گاه حق در خانه خدا شده «قَدْ كَانَ آمِنًا» ...  
در آسمان ز غلغل لیبیک حاجیان تا عرش نعره‌ها و غریو است از صدا  
جان چشم تو ببوسد و برپات سر نهد ای مروه را بدیده و بررفته بر صفا  
مهمان حق شدیت و خدا وعده کرده است مهمان عزیز باشد خاصه به پیش ما  
مولوی حجاج را مهمان خدا دانسته که هر چند تن آنها بازگشته ولی دل و جان آنها هنوز به حلقه کعبه چنگ زنده است.

باز آمده ز حج و دل آنجا شده مقیم جان حلقه را گرفته و تن گشته مبتلا  
او مراسم حج را نیز تعلیم داده و گفته است: آن که از شام می آید در ذات جحفه احرام می بندد و آن که از بصره در ذات عرق،  
سعی صفا و مروه می کند و هفت بار طواف کعبه و در مقام ابراهیم دو رکعت نماز می خواند. به عرفات می رود و از آنجا به موقف  
و سپس به منا می رود و رمی جمره می کند.

شاعر عزت کعبه را به خاطر عمل خالصانه حضرت ابراهیم دانسته و گفته است:

کعبه را که هر دمی عزّی فزود آن ز اخلاصات ابراهیم بود (۱)

چنین به نظر می رسد که بعضی از رفتن به حج ابا می کرده و به بهانه‌های واهی از این عمل واجب سرباز می زده‌اند. مولانا آنان را  
مخاطب قرار داده و گفته است:

تن توست همچو اشتر که برد به کعبه دل زخری به حج نرفتی نه از آن که خر نداری  
تو به کعبه گر نرفتی بکشاندت سعادت مگریز ای فضولی که زحق عبر نداری

و در جای دیگر وجود کعبه و در نتیجه عمل حج را مایه بقای اسلام دانسته است و ضمن تشبیه ممدوح خود به کعبه گفته است:

تو استظهار آن داری که روی از ما بگردانی ولی چون کعبه بر پَرْد کجا ماند مسلمانی و همو در عظمت و ارزش کعبه گفته است:

آن نیستی ای خواجه که کعبه به تو آید گوید بر ما آی اگر حاجی مایی  
این کعبه نه جا دارد نی گنجد در جا می گوید «العزّة والحسن ردایی» (۲)

کعبه شب هنگام در نظر مولوی از ارزش معنوی خاصی برخوردار است زیرا دیگر از غوغای روز خبری نیست، فراغتی دست می‌دهد تا انسان بیشتر به صاحب خانه بیندیشد و خالق جهان را بیشتر و بهتر بشناسد از این رو است که گفته:

مخسب شب که شبی صد هزار جان ارزد که شب ببخشد آن بدر، بدره بی حد ...

به دیبه سیه این کعبه را لباسی ساخت که اوست پشت مطیعان و اوستشان مسند

درون کعبه شب یک نماز صد باشد زبهر خواب ندارد کسی چنین معبد (۳)

۲۳- فخر الدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی متوفی ۶۸۰ از عارفان و غزلسرایان قرن هفتم هجری است. او به عللی ناچار به ترک هند شده و به عزم مکه و زیارت کعبه و انجام عمل حج حرکت کرد، هر جا که وارد می‌شد مورد اعزاز و اکرام قرار می‌گرفت و در

۱- مثنوی دفتر چهارم، ص ۶۱

۲- غزلیات، ج ۶، ص ۸

۳- همان ۲، ص ۲۳۱





ص: ۱۴۰

همان سفر قصاید زیبا و مفصل در نعت پروردگار و وصف کعبه و ستایش پیامبر اکرم - ص - سروده است. از جمله قصیده‌ای به مطلع:

ای جلالت فرش عزّت جاودان انداخته گوی در میدان وحدت کامران انداخته ...

در بیست و نه بیت و قصیده دیگری با مطلع مشابه و همان ردیف در بیست و هشت بیت:

ای جلالت فرش عزّت جاودان انداخته عسک رویت تابشی در کن فکان انداخته

عراقی زیارت کعبه را به زیارت بهشت برین مانند کرده، وقتی چشم او به جمال کعبه روشن شده این قصیده را در توصیف کعبه سروده است:

حبذا صفّه بهشت مثال برترین آسمانش صفّ نعال

مجلس نور و جلوه گاه سرور روضه انس و بارگاه وصال

بیت معمور او مقرّ شرف سقف مرفوع او سپهر جلال

غرفش خوشتر از ریاض بهشت شرفش خوشتر از شکوه کمال ...

نفحات ریاض جان بخشش مرده را زنده کرده اندر حال ...

نام آن خانه می‌نیارم گفت از پی عقل والعقول عقال

خود تو از پیش چشم خود بر خیز تا بینی عیان به دیده حال

خویشتن را درون آن خانه بر سریر سعادت و اقبال ... (۱)

در قصیده دیگری به وصف و ستایش کعبه معظّمه پرداخته و ضمن ستایش کعبه متذکّر شده است که هیچ تر دامن و آلوده‌ای حقّ ورود به کعبه را ندارد.

حبذا صفّه سرای کمال خوشتر از روی دلبران به جمال ...

در درون ریاض اونرود هیچ تر دامنی جز آب زلال ...

تا سریر درش شنود فلک بر درش چرخ می‌زند همه سال ... (۲)

عراقی در لمعات، لمعه دهم می‌گوید وقتی از خود بیخود و شیفته باری تعالی شدی کعبه و کنشت برای تو یکسان است.

نیست را کعبه و کنشت یکی است سایه را دوزخ و بهشت یکی است (۳)

او در غزلیات خود نیز به کعبه و حج و مناسک آن نظر دارد. از جمله در غزلی گفته است: مقدّم بر زیارت کعبه اعمال خیر دیگری است که زائر باید انجام دهد و آنان که از این

۱- دیوان عراقی - با تصحیح و مقدمه، سعید نفیسی، چاپ هفتم ۱۳۷۲ انتشارات کتابخانه سنایی، صص ۸۵-۸۴

۲- همان، صص ۸۴-۸۳

۳- همان، صص ۳۳۴

ص: ۱۴۱

اعمال مفید به حال جامعه سرباز زنند و انجام ندهند در کعبه پذیرفته نمی‌شوند:

به طواف کعبه رفتن به حرم رهم ندادند که برون در چه کردی که درون کعبه آیی  
 به قمار خانه رفتن همه پاکباز دیدم چه به صومعه رسیدم همه زاهد ریایی (۱)

همین مضمون را در غزل دیگری در صفحه ۲۹۶ دیوان خود تکرار کرده و گفته است:

چو زباده مست گشتم چه کلیسیا چه کعبه چوبه ترک خود بگفتم چه وصال و چه جدایی  
 به قمار خانه رفتن همه پاکباز دیدم چه به صومعه رسیدم همه یافتنم دغایی  
 به طواف کعبه رفتن به حرم رهم ندادند که برون در چه کردی که درون خانه آیی  
 عراقی معتقد است که اصل دیدار صاحب خانه است نه خانه:

ای دل چو در خانه خمّار گشادند می‌نوش، که از می‌گره کار گشادند  
 در خود منگر نرگس مخمور بتان بین در کعبه مرو چون در خمّار گشادند ...  
 در گوش دلم گفت صبادوش عراقی در بند در خود که در یار گشادند (۲)  
 و در جای دیگر رفتن به کعبه دل را بر کعبه گل مرجح می‌داند.

در کوی خرابات کسی را که نیاز است هشیاری و مستیش همه عین نماز است  
 آنجا نپذیرند صلاح و ورع امروز آنچ از تو پذیرند در آن کوی نیاز است ...  
 خواهی که درون حرم عشق خرامی در میکده بنشین که ره کعبه دراز است (۳)

عراقی در غزلیات زیبای عرفانی خود از عشق به خدای کعبه سخن گفته و پیوسته مست عشق الهی است او می‌گوید زیارت کعبه  
 اگر توأم با خلوص نیت کامل نباشد فایده‌ای ندارد.

درون کعبه عبادت چه سود چون دل من میان میکده مولای عزّی ولات است ... (۴)

از مجموع گفته‌های عراقی در ارتباط با حج و کعبه و ... می‌توان نتیجه گرفت که عراقی بیشتر توجه به کعبه درون و عشق به خدای  
 کعبه دارد تا کعبه ظاهر، او خدمت به خلق و انجام اعمال خیر را مقدم بر زیارت خانه کعبه ظاهر می‌داند و کسانی را مجاز رفتن به  
 کعبه می‌داند که در بیرون کعبه عمل صالح داشته باشند.

۲۴- افصح المتکلمین سعدی شیرازی متوفی (۶۹۱ یا ۶۹۴) از بزرگان و نوابغ شعر و ادب ایران، معلّم اخلاق و جامعه شناس است  
 که سالها در سفر گذرانده و سیر آفاق و انفس

۱- همان، ص ۱۶۱

۲- همان، ص ۶۶

۳- همان، ص ۳۳

۴- همان، ص ۳۱

ص: ۱۴۲

کرده و تجربه‌ها آموخته است.

سعدی در آثار خود به مناسبت‌های تربیتی به حجّ توجه کرده و در قالب داستانهای جالب توجه نظریات خود را در ارتباط با حج و زیارت کعبه بیان کرده است. در بعضی از این اظهارات تا حدودی دید عرفانی سعدی نمایان است.

خواجه شمس الدّین صاحب‌دیوان از سعدی می‌پرسد حاجی بهتر است یا غیر حاجی؟

می‌گوید ... یا للعجب پیاده عاج چون عرصه شطرنج بسر برد فرزین می‌شود یعنی به از آن می‌شود که بود. و پیاده حاج، بادیه می‌پیماید و بدتر از آن می‌شود که بود.

از من بگوی حاجی مردم گزای را کو پوسین خلق به آزار می‌درد

حاجی تو نیستی شتر است از برای آنک بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد (۱)

اگر از دید جامعه‌شناسی ادبی به سخن سعدی بنگریم و سخنان او را در ارتباط با حج از این بعد بررسی کنیم فاجعه بزرگی را لمس می‌کنیم که متأسفانه در همیشه تاریخ وجود داشته و دارد. فلسفه عمیق حج از میان رفته و تنها تغییر نام به «حاجی» و دیگر مزایای مادی و سیاحتی مدّ نظر است.

بسیاری به دروغ خود را حاجی معرفی می‌کنند و می‌خواهند از این راه مورد توجه و احترام قرار گیرند و حج و زیارت خانه خدا را دامی برای فریب مردم و سودجویی خود قرار دهند، سعدی در این زمینه حکایتی نقل کرده که: «شیتادی گیسوان بافت که من علویم و با قافله حجاز به شهر درآمد که از حج همی آیمم ... یکی از ندمای حضرت پادشاه که در آن سال از سفر دریا آمده بود گفت من او را عید اضحی در بصره دیدم حاجی چگونه باشد ... (۲) با وجود این حجّ درویشان در نظر سعدی حال و هوای دیگری دارد. او درویشی را می‌بیند که سر بر آستان کعبه می‌مالد و پیوسته می‌گوید: یا غفور و یا رحیم. تو دانی که از ظلوم جهول چه آید. ما وقع را در این دو بیت بیان کرده است:

بر در کعبه سایی دیدم که همی گفت و می‌گرستی خوش

می‌نگویم که طاعتم پذیر قلم عفو بر گناهم کش (۳)

سعدی خود به بیان ماجرای سفر حج خویش می‌پردازد و از ناامنی راهها سخن می‌گوید که: «شبی در بیابان مکه از بی خوابی پای رفتنم نماند، سربنهادم و شتران را گفتم دست از من بدار ... گفت ای برادر حرم در پیش است و حرامی در پس، اگر رفتی بردی و اگر

۱- گلستان سعدی به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ اول ۱۳۶۸، انتشارات خوارزمی ص ۱۵۹

۲- همان ص ۸۱

۳- همان ص ۸۷

ص: ۱۴۳

خفنی مردی. (۱) او وقتی می‌خواهد در باب تربیت، اثر همنشینی را بیان کند، چه زیبا عظمت کعبه را در این دو بیت بیان می‌کند:

جامه کعبه را که می‌بوسند او نه از کرم پيله نا می‌شد

با عزیزی نشست روزی چند لاجرم همچو گرامی شد (۲)

احسان به همنوع یکی از صفات پسندیده انسانی است، سعدی برای نشان دادن اهمیت و ارزش احسان آن را نه تنها با حج بیت الله برابر که برتر دانسته است.

شنیدم که پیری به راه حجاز به هر خطوه کردی دو رکعت نماز

چنان گرم رو در طریق خدای که خار مگیلان نکندی زیبای ...

ناگهان از عالم غیب آوازی می‌شنود که:

به احسانی آسوده کردن دلی به ازالف رکعت به هر منزلی (۳)

این معلّم اخلاق در فلسفه حج گفته: حاجی باید به گونه‌ای باشد که به پاکی طفل نوزاد، وقتی قربانی می‌کند، نفس حیوانی و اماره خود را قربان کرده باشد. آنگاه که سنگ بر شیطان می‌زند آلودگیهای درونی و تمایلات شیطانی خویش را نیز از خود براند و خویشتن را از عیوب پاک گرداند، چون به ملاقات خدا رفته و بر سر سفره کرم پیامبر اکرم نشسته، کرم و مروّتی خداگونه و پیامبر وار داشته باشد:

حاجی آن زمان که لبیک گوین به سوی کعبه می‌رود به دعوت خدای خود پاسخ می‌دهد، با خدا سخن می‌گوید سعدی این اهمیت تخاطب را در نظر دارد و در مناجات خود به لبیک حاجیان سوگند می‌دهد.

خدایابه ذات خداوندیت به اوصاف بی مثل و ماندیت

به لبیک حجاج بیت الحرام به مدفون یثرب علیه السلام ... (۴)

راه رسیدن به کعبه حقیقی راه خاصی است، سعدی به مناسبت رفتار زاهدی متظاهر که در حضور پادشاه غذای کمتری می‌خورد و در نماز بیش از حد معمول خود مشغول می‌شود می‌گوید:

ترسم نرسی به کعبه‌ای اعرابی کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است (۵)

و سرانجام سخن را با این بیت سعدی که رضایت خود را در رضایت پروردگار می‌داند

۱- همان ص ۹۱

۲- همان ص ۱۵۸

۳- همان صص ۸۴-۸۵

۴- همان ص ۱۹۷

۵- گلستان ص ۸۸

ص: ۱۴۴

و رضایت را به کعبه مانند کرده است پایان می‌دهیم:

سعدی ره کعبه رضا گیر ای مرد خدا ره خدا گیر

۲۵- افضل الدین محمد بن حسین مرقی کاشانی، معروف به بابا افضل از حکیمان و ادیبان قرن هفتم است که در سال ۷۰۷ در گذشته است.

از بابا افضل شعر چندانی جز چند رباعی و تعداد اندکی غزل ندیدم، او در چند رباعی با توجه به ریشه بت پرستی اشاراتی به ذات اقدس پروردگار کرده و از نظر اهمیت و ارزش کعبه را ستوده و همچون دیگر عرفا کعبه واقعی را دل شمرده است. از جمله:

بت گفت به بت پرست کای عابد ما دانی ز چه روی گشته‌ای ساجد ما

بر ما به جمال خود تجلی کرده است آنکس که زتوست ناظر و شاهد ما (۱)

\*\*\*

در کارکش این عقل به ره آمده را تا راست کند کار بهم بر شده را

از نقش خیال بر دلت بتکده‌ایست بشکن بت و کعبه ساز این بتکده را (۲)

بابا افضل کعبه واقعی را که بیشتر لایق زیارت است کعبه دل می‌داند و می‌گوید:

در راه خدادو کعبه آمد منزل یک کعبه صورت است و یک کعبه دل

تا بتوانی زیارت دلها کن بهتر ز هزار کعبه باشد یک دل (۳)

پی نوشتها:

۱- رباعیات بابا افضل کاشانی، چاپ سعید نفیسی، چاپ دوم ۱۳۶۳ پخش و انتشارات فارابی ص ۸۹

۲- همان ص ۹۰

۳- همان ص ۱۴۹





ص: ۱۴۷

**فاطرات**



ص: ۱۴۸

## جهانگردان اروپایی در مدینه

جعفر الخياط

ترجمه: محمدرضا فرهنگ

راه آهن حجاز

در قرن اخیر همواره نام مدینه همراه با نام راه آهن آن که این شهر را به دمشق ارتباط می‌داد، در خاطره‌ها زنده می‌شود. در سالهای نخستین قرن بیستم امپراتوری عثمانی و در دوران خلافت سلطان عبدالحمید اقدام به اجرای این نقشه که ظاهری دینی ولی اهداف سیاسی مهمی در ورای آن بود، نمود. این طرح از ارزش مهمی برخوردار بود و توانست تأثیر بسزایی در تاریخ حجاز و دیگر کشورهای عربی همجوار، از راه مرتبط نمودن سرزمینهای مقدس به دیگر کشورها و وارد نمودن تمدن جدید و زندگی نوین به داخل حجاز داشته باشد. و بهترین کسی که توانست تاریخچه این راه آهن و تأثیرات جانبی آن را توصیف کند، جورج آنطوینوس در کتاب خود به نام «بیداری اعراب» (۱) است.

جورج از پدری عرب فلسطینی و مادری انگلیسی زاده شد و روابط بسیار نزدیکی با انگلیسیها برقرار کرد و در عین حال توانست روحیه عربی و شرقی خود را حفظ نماید و توانست بخوبی واقعیات قیام عربها را در قرن بیستم در کتاب خود به تصویر بکشد. او سخن خود را نخست درباره «سیاست سلطان عبدالحمید در جهان اسلام» آغاز می‌کند و می‌گوید: این خلیفه قصد داشت کلیه سرزمینهای اسلامی را در پشت سر

ص: ۱۴۹

خود یکپارچه نماید و بدین وسیله در مقابل جهانیان اعمال قدرت کند. او در راه این هدف خود به گروهی از مردمان اعتماد نمود که یکی از آنان «عزت پاشا عابد» از اهالی سوریه بود. به گفته آنطونیوس عزت پاشا از مردمان گمنامی بود که با تهور و دسیسه توانست به جایگاه والایی نزد سلطان برسد.

او ۱۳ سال (از آغاز عظمت تا سقوط در سال ۱۹۰۸ م.) نزدیکترین شخص نزد سلطان و منشی او و با نفوذترین کارمند عالی رتبه دربار خلافت به شمار می‌رفت و کسی جز شخص خلیفه را در طمع ورزی و مال اندوزی و جاه طلبی یارای برابری با او را نداشت و با این که در آن دوران استانبول جایگاه گروه بسیاری از مردمان زیرک و سیاست پیشه بود لیکن زیرکی و شیطنت عزت پاشا جایی برای عرض اندام دیگران باقی نگذاشت. او علاوه بر زیرکی و هوش دارای تلاش و جنب و جوش خارق‌العاده‌ای بود ولی در عین حال می‌توان در ورای برخی از کارهای او ساده اندیشی و خامی را یافت، لیکن بارزترین صفت زیرکانه او همانا قدرت او بر کاوش در پنهان‌ترین زوایای نفوس مردمان و آگاهی یافتن از حقیقت طبایع مردم اطراف خود بود؛ تشخیصی که هرگز خطا نمی‌کرد، و همین خصیصه ذاتی او رمز پیروزی و قدرتش بود و او توانست نکات ضعف و قدرت روحی - با توجه و آگاهی از فاصله اندک این دو وضعیت - سلطان را تشخیص دهد، و از آشفتگی‌های درونی او و حالات روحی گوناگونش آگاه گردد و همین آگاهی‌های او بود که حقیقت سلطان را در برابر او عریان نمود و لذا همواره به رغم خضوع ظاهری او به سلطان او را حقیر می‌شمرد و سعی می‌نمود که عواطف و احساسات او را بازیچه خود قرار دهد. و علت اهمیت ما به موقعیت عزت پاشا و سیاستهای او از دو جهت است:

۱- او کانال ارتباطی سلطان عبدالحمید با جهان عرب بود ۲- نقش او در اجرای طرح راه آهن حجاز.

و بنابر مدارک موجود، به نظر می‌رسد اصل طرح راه آهن حجاز زاینده فکر عزت پاشا بوده است، گو این که نکات مبهمی در این باره وجود دارد، لیکن در هر حال عزت پاشا حلقه اساسی در جریان اجرای این طرح که هدف آن کشیدن خط راه آهن از دمشق به سوی مدینه و مکه بود، به شمار می‌رفت، هدف ظاهری این طرح آسان نمودن مسافرت حجاج به این دو شهر بود لیکن در ورای آن عوامل سیاسی و نظامی نیز نهفته بود. برای انجام

ص: ۱۵۰

این طرح شورایی به سرپرستی عزت پاشا تشکیل شد و طی پیامی که سلطان عبدالحمید برای مسلمانان جهان فرستاد، اهداف خود را از کشیدن این خط بیان نمود و از مسلمانان تقاضای کمک مالی برای ساختمان آن نمود، پیامش مورد پذیرش عمومی قرار گرفت و از سوی دیگر مالیات جدیدی نیز بدین منظور برقرار شد و تمامی مردمان سرزمین خلافت وادار به استفاده از تمبرهای مخصوصی شدند که عایدات آن برای ساختمان راه آهن صرف می‌شد و عاقبت در سال ۱۹۰۰ میلادی ساختمان خط آهن توسط مهندسیین آلمانی آغاز گردید و در پایان سال ۱۹۰۸ میلادی به مدینه رسید و بدین ترتیب فاصله ۹۰۰ مایل ریل گذاری شد و کمکهای مردم مسلمان ۱۳ هزینه این طرح را که ۳ میلیون لیره استرلینگ بود پوشانید. این طرح یکی از شاهکارهای سیاست بازی دستگاه خلافت بود و از دیگر طرحهای مکارانه آن موفق‌تر انجام پذیرفت و توانست جوش و خروش و وحدت و همبستگی مذهبی والایی در پس دستگاه خلافت ایجاد کند، و علاوه بر این با کمترین هزینه و تحمیلی بر خزانه راه تازه‌ای را برای نقل و انتقال سربازان عثمانی به جزیره العرب بگشاید، این راه جایگزین راه دریایی پرهزینه و با خطرات فراوان که از دریای مدیترانه آغاز و با عبور از کانال سوئز و دریای سرخ به جده ختم می‌شد گردید، لیکن با آغاز به کار این راه، سلطان دارای یک راه آهن مجهز و در محدوده داخلی سرزمینهای خود گردید و امیداور بود این راه را تا مکه و شاید تا سرزمین ناآرام و پرتلاطم یمن نیز ادامه دهد، لیکن نتیجه و پی‌آمد بسیار مهمی که از راه این خط عاید گردید همانا تسهیل و سرعت تردد مردم و افکار و عقاید سیاسی در سرزمینهای عربی بود، پی‌آمدی که سلطان هرگز آن را در مخیله خود مرور ننموده بود؛ زیرا پیشتر قافله‌های سریع‌السير و تندرو مسافت میان دمشق و مدینه را در ۴۰ روز طی می‌کردند و همین فاصله را از راه دریا در ۱۰ تا ۱۵ روز- آنهم به شرط آماده بودن کشتی و وضعیت مساعد دریا- به پایان می‌بردند، لیکن با کشیده شدن راه آهن این مسافت را مسافران در ۵ روز می‌گذراندند. و این سرعت انتقال آثار جنبی بسیار مهمی در برداشت و تنها هنگامی که زمینه انفجار و انقلاب آماده گردید نقش این سرعت در به وجود آمدن آن آشکار شد. این خط آهن در سال ۱۹۰۸ میلادی رسماً افتتاح گردید و همزمان با افتتاح آن شریف

ص: ۱۵۱

(پادشاه بعد از این) حسین بن علی از سوی حزب اتحاد و ترقی به رغم مخالفت خلیفه به مقام امارت و شرافت کبرای مکه برگزیده شد. او در این سال در سن ۵۳ سالگی بود.

۶- مدینه در هنگام انقلاب عربی ۹ شعبان

نام مدینه بگونه افزونی در منابع اروپایی که درباره خیزش اعراب در سال ۱۹۱۶ میلادی یا ۹ شعبان گفتگو می‌کند آمده، خیزشی که از مکه بر علیه عثمانیان آغاز شد و نخستین گلوله آن را بر علیه ترکان عثمانی شریف حسین بن علی شریف مکه رها نمود و علت اصلی و اساسی آمدن نام مدینه در این منابع وجود پایانه راه آهن در مدینه بود و عثمانیان با استفاده از این خط نیروهای فراوانی را در مدینه جمع آوری نموده و به سرکوب شورشیان می‌پرداختند، از این رو شهر مدینه و این نیروها همواره مقصد نیروهای شورشگر بود تا آن که عاقبت شورش از مدینه به دمشق رسید. و آنگونه که مشهور است این خیزش عربی سبب شهرت و نام آوری گروهی از افسران و مأموران اطلاعاتی انگلیسی گردید که کمکهای فراوانی به نیروهای انقلابی نمودند، از این گروه می‌توان نام افرادی، همچون ماکماهون، لورنس ستورز، ویلسن، یونگ، هوغارث و جز اینها را یادآوری کرد، لیکن آن که از میان این گروه شهره آفاق گردید فردی است به نام ت. ای. لورنس که به نام لورنس عرب یا لورنس سرزمین اعراب شهرت جهانی یافت. تمامی این افسران و مأموران انگلیسی در خاطرات خود و محققین دیگری که درباره زندگانی این افراد نوشتارهایی تهیه کرده‌اند، همگی از مدینه یاد کرده‌اند. در این میان مشهورترین نوشته از آن خود لورنس است به نام (ستونهای هفتگانه حکمت) که در آن مقدار زیادی از خاطرات و اسناد و مدارک متعلق به این خیزش را آورده است، و او پیشتر کتابی به نام «شورش در صحرا» نیز تألیف نمود که در آن بخشی از مدارک و اسناد و خاطرات خود از قیام اعراب را آورد.

لورنس در فصل پنجم از کتاب «ستونهای هفتگانه حکمت» صفحه ۴۹ این گونه می‌گوید: «ما از سال ۱۹۱۵ میلادی زمینه شورش و قیام اعراب بر علیه عثمانیان را فراهم می‌کردیم، لیکن جنگ جهانی اول آشفستگی در وضع حجاز به وجود آورد؛ زیرا مسافرت حجاج به دو شهر مقدس مکه و مدینه قطع گردید و درآمد این دو شهر از این راه نیز از میان رفت و سبب

ص: ۱۵۲

رکود کامل داد و ستد و تجارت گردید، و آنچه که بیشتر سبب وحشت و هراس شریف مکه را فراهم می‌آورد آن بود که با آغاز جنگ او دیگر امکان داد و ستد به وسیله کشتیهای هندی که برای مردم حجاز و حجاج آذوقه و مایحتاج می‌آوردند را از دست می‌داد؛ زیرا اینک او از رعایای کشوری به شمار می‌رفت که با دولت انگلیس در حال نبرد است. بنابراین شریف خود را بطور کامل وابسته به دربار عثمانی یافت و از آنجا که روابط او با دربار چندان حسنه نبود، بر این حقیقت واقف گردید که دربار عثمانی به راحتی می‌تواند از راه قطع کامل قافله‌های تجارتهای او را گرسنگی داده و خفه کند و بدین صورت بود که شریف حسین هرگز خود را این گونه درمانده و وابسته به دربار خلافت نیافته بود، از سوی دیگر خلیفه نیاز مبرمی به یاری و پشتیبانی شریف مکه برای مبارزه و جهاد با جهان مسیحیت داشت؛ زیرا خلیفه نمی‌توانست مبارزه خود را برای مسلمانان به عنوان جهاد توجیه کند مگر آن که مکه مکره از او حمایت کند پس اگر می‌توانست این تأیید را از مکه کسب نماید، شاید تمامی مشرق را در دریایی از خون غوطه ور می‌نمود، لیکن شریف حسین مرد زیرک و دانا و دینداری بود و در اعتقادات مذهبی خود راسخ گام، و از این رو معتقد بود که جهاد جنگی است فراتر از جنگهای عادی که میان حاکمان انجام می‌گیرد، بنابراین نمی‌توانست جنگی را که ناشی از پیمان میان خلیفه و دولت آلمان مسیحی است جهاد مقدس بنامد، از این رو از خواسته عثمانیان سرپیچی نمود و از سوی دیگر پیامهایی برای سران مخالف پیمان محور فرستاد و از آنان تقاضا نمود که با تحریم خود ملت او را که هرگز منافی در این جنگ ندارند گرسنه رها نکنند. در برابر این اقدام، عثمانیان محاصره جزئی حجاز را با در دست گرفتن راه آهن حجاز آغاز کردند، لیکن انگلیسیها به رساندن مواد خوراکی به سواحل حجاز همچنان ادامه دادند. از سوی دیگر شریف حسین در پاسخ گویی به محاصره عثمانیان ژانویه ۱۹۱۵ میلادی گروهی از افسران عرب به نامهای یاسین الهاشمی (فرمانده افسران عراقی) و علی رضا الکرکابی (فرمانده افسران سوری) و عبدالغنی العریسی (نماینده غیر نظامیان سوری) را برای برنامه ریزی جهت شورش نظامی بر علیه عثمانیان در سوریه به دمشق فرستاد و در این فاصله، مردم عراق و سوریه طی نامه‌های فراوان شریف حسین را با عناوین پدر اعراب، رهبر مسلمانان و

ص: ۱۵۳

امیر بزرگ خطاب کرده و از او خواستند ملت‌های عرب را از شر طلعت پاشا و جمال پاشا نجات دهد.

شریف حسین که سیاستمداری آگاه و مسلمان و اصلاح طلب و متجدد بود، به خواسته آنان پاسخ داده و فرزند سوم خود یعنی فیصل بن الحسین را برای بررسی اوضاع و گفتگو با گروه افسران اعزامی و ارائه گزارش به شریف مکه، به دمشق گسیل داشت. علاوه بر این علی بن الحسین فرزند بزرگ خود را برای گفتگو با مردم مدینه و سران عشایر و قبایل اطراف آن، به منظور جمع آوری نیرو برای پاسخ گویی به خواسته مردم عراق و شام در زمان مناسب گسیل داشت و بالاخره فرزند دوم خود؛ یعنی عبدالله را که گفتگوگر ماهری بود، مأمور تماس و استمراج سیاست انگلستان نمود و از او خواست تا موضوع قیام و شورش احتمالی اعراب بر علیه عثمانیان و کمک‌هایی را که انگلیس می‌تواند در اختیار آنان قرار دهد، با آنان در میان گذارد.

در دسامبر ۱۹۱۵ میلادی فیصل به پدر خود گزارش از اوضاع سوریه ارائه داد، این گزارش از سویی امیدوار کننده بود و از سویی مأیوس کننده. او به پدرش اطلاع داد که اوضاع جنگ به نفع اعراب نیست و دولت عثمانی همچنان با قدرت در حال جنگ است و در برابر سه لشکر دمشق و دو لشکر حلب تنها یک لشکر ترک وجود دارد و تمامی افراد لشکرهای پنج گانه که عرب هستند، آمادگی برای قیام و در دست گرفتن شام را دارند، لیکن از سویی دیگر، مردم هنوز آمادگی تأیید این حرکت تندروانه را ندارند، علاوه بر این که افسران عرب در شام بر این اعتقاد بودند که عاقبت پیروزی از آن آلمان است، از این رو خواستار تأخیر اعلان شورش بودند و در این میان گرفتاری‌هایی پدید آمد که باعث تأخیر در نقشه شورش گردید؛ زیرا از یک سو ارتش متفقین بر خلاف نقشه قبلی به جای تهاجم به منطقه اسکندران به داردنیل حمله بردند و تلفات بسیار سنگینی بر نیروهای عثمانی و آلمانی وارد کردند. همچنین بسیاری از لشکرهای عربی برای جنگ به جبهه‌های دور دستی فرستاده شدند و بدین ترتیب از اختیار فیصل و یارانش خارج شدند. از سوی دیگر گروه گروه قومی گرایان عرب دستگیر و بر چوبه‌های دار آویزان می‌شدند و کاری از دست فیصل و یارانش نمی‌آمد و بتدریج قدرت جمال پاشا در شام فزونی گرفت و حاکم مطلق آن دیار شد. با توجه به این

ص: ۱۵۴

شرایط، فیصل طی نامه‌ای از پدرش خواست تا فراهم آمدن شرایط جدید و مساعد، نقشه‌های پیشین خود را به تأخیر اندازد. اما وضع فیصل در دمشق بسیار ناراحت کننده بود؛ زیرا او به عنوان یک مسلمان و یک سرباز و فرمانده و فرزند شریف مکه و عضو ستاد جنگ ملزم بود همواره وقت خود را به همراه جمال پاشا در ستاد فرماندهی او بگذارند و تظاهر به دوستی و مساعدت او نموده و حقیرترین اهانت‌های جمال را نسبت به اعراب بشنود، بلکه گاهی اوقات جمال پاشا فیصل را به همراه خود به میدان اعدام می‌برد و به او لحظات اعدام دوستان مخفی‌اش را نشان می‌داد و هیچ یک از طرفین؛ یعنی فیصل که با یک یک اعدام شدگان آشنایی و همکاری داشت و اعدام شدگان که از نقشه محرمانه طرح شورش اعراب اطلاع داشتند، قدرت حرف زدن را نداشتند، و تنها یک بار فیصل تحمل خود را از دست داد و نسبت به این اعدامها اعتراض نمود که احتمال عواقب وخیمی را برای او داشت لیکن برخی از دوستان ترک او، از مخمسه نجاتش دادند، نامه نگاریهای فیصل با پدرش در آن شرایط سخت ادامه داشت و او با این که این نامه نگاریها در آن شرایط بسیار خطرناک بود، همواره آن را ادامه داد و قطع نکرد و او نامه‌های خود را توسط افراد خانواده شریف و فرزندان و نوادگان این خانواده که همواره از شک و شبهه مأموران عثمانی بدور بودند می‌فرستاد و آنان نامه را در غلاف شمشیر خود و یا در قسمتهایی از کفش و یا کیف و یا در میان کتابهای خود قرار داده و با راه آهن حجاز به مدینه و سپس به مکه می‌رفتند و در تمامی این نامه‌ها فیصل عاجزانه از پدرش می‌خواست نقشه‌های خود را تا وقت مناسب به تأخیر اندازد. لیکن هرگز پدرش به خواسته‌های فرزند واقعی نمی‌نهاد و به عزم راسخ خود خللی وارد نمی‌کرد؛ زیرا حزب اتحاد و ترقی حاکم در عثمانی را گروهی از مردمان ملحد و بی‌دین و خائن و مخالف روح اسلام و زمان می‌دانست و با این که او در سن ۶۵ سالگی بود لیکن بر اعلان جنگ و نجات ملت عرب از چنگال آنان عزمی اکید داشت و قدرت خود را ناشی از عدالت قضیه خود می‌دانست؛ از این رو طی نامه‌ای به فیصل، از او خواست به مدینه آمده و از ارتشی که برادرش در آنجا جمع کرده و عازم نبرد با ارتش خلیفه هستند دیدن کند و فیصل هنگامی که برای گرفتن اجازه مرخصی به بهانه آوردن سربازان حجازی به دمشق نزد

ص: ۱۵۵

جمال پاشا رفت با قضیه عجیبی روبرو شد، جمال پاشا گفت: تو تنها به مدینه نمی‌روی بلکه به همراه انور پاشا فرمانده کل نیروهای عثمانی برای سان دیدن از سربازان عرب در مدینه خواهی بود و بدین ترتیب نقشه‌های فیصل که قصد داشت هنگام ورود، پرچم استقلال را برافراشته و اعلان شورش نماید، شکست خورد و اینک در فکر این بود که چگونه دو میهمان خود را؛ یعنی انور و جمال را از کشتن نگاه دارد.

در هر حال همگی به مدینه رسیدند و از ارتش سان دیدند و در میانه نمایش نظامی سربازان در برابر آنها انور پاشا از فیصل سؤال کرد: آیا همه این سربازان برای جهاد پیشقدم شده‌اند؟ و او پاسخ مثبت داد و دوباره از او سؤال کرد آیا تمام این سربازان تا پای جان با دشمن جنگیده و از کیان خلافت دفاع می‌کنند؟ فیصل باز جواب مثبت داد. و هنگامی که نمایش ارتش به پایان رسید و فرمانده گروهانها برای احترام به حضور فرمانده کل رسیدند، همکاران فیصل او را در گوشه‌ای یافته و در گوش او نجوا کنان اجازه ترور این دو را خواستند، لیکن فیصل در درون خود با جدال عجیبی رو برو بود از یک سو این دو جنایتکار را که بهترین فرزندان عرب را به دار آویخته بودند در چنگال خود می‌دید و آرزوی استقلال و شورش بر علیه عثمانی را معلق بر اعدام این دو می‌یافت و از سوی دیگر شرافت خانوادگی و عرف میهمان‌نوازی عربی به او اجازه چنین خیانتی حتی به دشمنانش را نمی‌داد، از این رو به رغم اصرار و خواهشهای مکرر دوستانش اجازه ترور به آنها نداد و سپس به همراه آن دو تن به داخل مدینه آمد و سپس با قطار به سلامت آنان را به دمشق باز گردانید. در بازگشت از مدینه جمال پاشا که از وضعیت ارتش و فرماندهان آن تردیدی در دلش به وجود آمده بود، دستور تشدید حصار بر علیه حجاز را داده و نیروهای اضافی را روانه مدینه نمود و خود فیصل را به عنوان گروگان محترم نزد خود نگهداشت، لیکن تلگرافهای متعددی از تشنج اوضاع در حجاز به دمشق می‌رسید و همگی ضرورت حضور فیصل در حجاز را می‌داد تا بتواند آتش را خاموش کند؛ از این رو جمال پاشا با کراهت، با بازگشت فیصل به مدینه موافقت نمود لیکن تمامی همراهان او را گروگان در دمشق نگه داشت. و هنگامی که فیصل به مدینه بازگشت شهر را مملو از سربازان ترک لشکر ۱۲ به فرماندهی یکی از جلادترین نظامیان ترک یافت؛ و او فخری پاشا بود که



ص: ۱۵۶

کشتارهای و تصفیه‌های وی، آرامنه مناطق جنوب آناتولی را نابود ساخت. فیصل تنها راه نجات را در انجام حمله‌ای غافلگیرانه دید بگونه‌ای که برای دشمن فرصت انجام هر گونه دفاعی میسر نباشد. شرایط مساعد ۴ روز بعد به وجود آمد و آن هنگامی بود که همراهان گروگان گرفته شده فیصل در دمشق خود را از چنگ جمال پاشا نجات داده و از دمشق گریخته و به شیخ نوری شعلان بزرگ عشایر روله در بادیة‌الشمام پناهنده شدند و بدین گونه فیصل بیرق انقلاب عربی را در روز نهم شعبان بر علیه خلافت عثمانی برافراشت و با این برافراشته شدن، آرزوهای عبدالحمید برای ایجاد دولت اسلامی بزرگ و عظیم که به خاطر آن کشتارهای فراوانی نموده بود، و به تبع آن آرزوهای قیصر آلمان برای همکاری با مسلمانان و سلطه بر شرق به باد رفت و بدین گونه اعلان شورش و انقلاب در مدینه حد فاصل میان دو جریان تاریخی مهم گردید.

نخستین نقشه فیصل حمله به سربازان ترک در مدینه و پاکسازی شهر از آنان بود؛ زیرا شهر به مرکز تجمع نیروهای عظیم آنان تبدیل شده بود، لیکن حمله آنان نافرجام ماند و به گفته لورنس نخستین مهاجم شورشیان با شکست روبرو شد؛ زیرا عربها تسلیحات بسیار نامناسب و کمبود ذخیره و سلاح داشتند و در مقابل، اردوگاه ترکان به نیروی بسیار مجهز و قوی، که به همراه فخری پاشا به مدینه آمده بودند، مجهز بود. پس از نخستین شکست، فرزندان شریف راه فرار در پیش گرفته و خود به همراه سربازان عرب به بیرون باروی مدینه گریختند و هنگام فرار با بارانی از گلوله‌های سربازان ترک مواجه شده و تلفاتی دادند که تأثیر بسیار بدی در روحیه آنان گذاشت؛ بگونه‌ای که کوششهای فیصل و علی المذحجی برای باز گرداندن عقیل و عتیبه، که به پناهگاه امنی رفته بودند، مؤثر واقع نشد. و اوضاع زمانی وخیمتر شد که برخی از منسوبین شریف، تقاضای آتش بس و تسلیم شدن به ترکان را- به شرط وعده سلامتی و امان- نمودند و فخری پاشا نیز با زیرکی و خباثت با آنان رفتار نمود؛ بدین گونه که نخست دستور خاموشی توپخانه و توقف گلوله باران را داد و پس از آن به محاصره محله باب‌العوالی پرداخت و ناگهان هجوم سنگینی را به آنجا ترتیب داد و به سربازان خود فرمان قتل عام داد و تمامی محلات آن منطقه قتل عام شدند و سپس همه خانه‌ها به آتش کشیده شد که در

ص: ۱۵۷

این میان گروهی از مردمان زنده زنده در آتش سوختند و بدین ترتیب مرده و زنده یکسان به آتش کشیده شدند. لورنس می‌گوید: این رفتار خشن و این کشتار بی‌رحمانه در العوالی، سرتاسر جزیره العرب را لرزاند و برای عربها بسیار گران بود که بار دیگر به ترکان خضوع کنند.

آنچه در العوالی رخ داده بود، روحیه انتقام و آتش خشم را در آنان شعله‌ور نموده بود، لذا تمام سربازان فراری در دشتهای اطراف شهر بتدریج در دامنه کوههای مدینه و در مناطق جاده سلطانی عاد، الراحه، بئرعباس تجمع نموده و به استراحت پرداختند و انتظار نتیجه گرفتن از تماسهای علی و فیصل برای تأمین آذوقه و سلاح و حمله مجدد به ترکان را می‌کشیدند و پس از به نتیجه رسیدن گفتگوهای آنان با طرفهای انگلیسی و تأمین مایحتاج و سلاح، بتدریج حلقه محاصره مدینه را تنگ‌تر نمودند، و قسمتی از این محاصره به عهده امیر عبدالله بود.

لورنس می‌گوید: امیر عبدالله برای انجام محاصره از مکه حرکت نمود و پس از دو هفته در شمال شرق مدینه در منطقه حناکیه خیمه‌گاه لشکر خود را برپا نمود و این موقعیت را برای این منظور انتخاب کرده بود که با نیروهای اندک خود، که عبارت بودند از ۴۰۰۰ سرباز و ۳ مسلسل و ۱۰ توپ صحرایی آسیب دیده که آنها را از ترکان مکه و طائف غنیمت گرفته بود، بتواند مانع رسیدن نیرو و اسلحه از راه قصیم و کویت به نیروهای ترک مدینه شود.

در این میان رخداد جالبی به کمک امیر عبدالله آمد. این واقعه را لورنس این گونه تعریف می‌کند و می‌گوید: شخصی در مدینه زندگی می‌کرد به نام اشرف که از ترکان عثمانی و از اهالی شهر از میر بود. اشرف در جریان یک قیام بر علیه دولت در دوران سلطان عبدالحمید دستگیر شد و به مدت ۵ سال به مدینه تبعید گردید. وی در دوران تبعید خود توانست در یکی از روزها از زندان گریخته و به حاکم منطقه العوالی که از دشمنان عثمانیان بود پناه آورد و پس از چندی در روز روشن در حالی که سوار بر اسب عربی اصیلی بود وارد شهر مدینه گردید و به پادگان شهر رفت و فرزند حاکم شهر را که آموزگار سربازان ترک بود به اسارت گرفت و به همراه خود به کوه الحید برد، حاکم شهر برای نجات فرزند خود بدون امان نامه به او وعده آزادی داد، آنگاه یکی از دختران مدینه را به ازدواجش درآورد و تعدادی شتر و چادر برای او خرید و ۵۰۰ لیر

ص: ۱۵۸

طلا نیز به او داد و بدین ترتیب او از مدینه بیرون رفت و مدت‌ها در میان عشایر عرب به گشت و گذار می‌پرداخت تا آن که انقلاب جوانان ترک در استانبول رخ داد و او عازم آنجا شد و از اطرافیان انور پاشا و سرکرده آنان گردید و هنگامی که جنگ جهانی اول رخ داد او با پول فراوان و محموله‌های سلاح و نامه‌هایی برای رؤسای قبایل عرب به مدینه گسیل شد تا بتواند راه سربازان محاصره شده ترک در یمن را باز نگه دارد، اشرف در نخستین مرحله مأموریت خود از منطقه وادی العیص در نزدیکی خیبر که امیر عبدالله در آن اطراق نموده بود عبور نمود و گرفتار مأمورین او شد و شریف فوزان او را نزد امیر عبدالله آورد و پس از بازرسی مبلغ بیست هزار لیر استرلینگ و هدایای گرانبیامت و چندین بار شتر اسلحه و تفنگ و نامه‌ها و اسناد و مدارک زیادی از او به دست آمد.

از نوشته لورنس این گونه به دست می‌آید که او صلاح دانست فخری پاشا به همراه سربازانش، که بالغ بر بیست و پنج هزار نفر بودند، در مدینه به حالت محاصره باقی بمانند تا مبادا از این نیروی عظیم در جای دیگری استفاده شود و این عقیده دقیقاً همانی بود که سرهنگ بریمون فرانسوی (هماهنگ کننده روابط فرانسویان با اعراب شورش در حجاز) خواستار انجام آن بود؛ زیرا او معتقد بود که باید عربها را به محاصره مدینه و سربازان ترک مشغول داشت تا عازم دمشق نشوند و بدین ترتیب نتوانند حکومت عربی را در شام برپا دارند؛ زیرا برپایی آن مخالف سیاست فرانسه بود که قصد طمع‌ورزی در شام و سیطره بر آن را داشت؛ نقشه‌ای که بعدها انجام پذیرفت و معلوم گردید که انگلستان و فرانسه، طبقه معاهده سایکس-بیکو منطقه را تحت نفوذ خود تقسیم کرده‌اند. از طرف دیگر ترکان نیز وضعیت خود را درک نموده و از فخری پاشا خواستند سعی نماید از شهر خارج شود.

لورنس می‌گوید: یک روز ماکروری به همراه متن تلگرافی که از سوی فرماندهی کل نیروهای عثمانی صادر شده بود نزد من آمد، متن تلگرام دستوری بود که جمال پاشا به نیابت از انور پاشا (فرمانده کل)، به فخری پاشا برای خارج شدن از مدینه و تمرکز در منطقه معان و کندن سنگر به منظور دفاع از خط راه آهن صادر شده بود. با رسیدن این خبر به فرماندهی ارتش انگلیس در مصر، کلاتیون فرمانده آن با شتاب و اضطراب از من خواست تا به هر وسیله ممکن از تجمع این نیروی عظیم در

ص: ۱۵۹

جبهه بئرالسبع جلوگیری کنم و یا آن را هنگام بیرون آمدن نابود گردانم.

لورنس می‌گوید: شرایط بگونه‌ای پیش آمد که نه امیر عبدالله و عربها قدرت حمله به مدینه را داشتند و نه فخری پاشا توان خارج شدن از محاصره. از سوی دیگر محاسبات نشان می‌داد باقی ماندن این نیرو باز هم به نفع همه اطراف بود، زیرا نابودی آن مشکل و اسارت آنان سبب هزینه سنگینی جهت خوراک و مسکن آنها برای دولت انگلیس فراهم می‌آورد، از این رو فخری پاشا در مدینه ماند و عربها تنها به تهاجم و حمله به قطارها را ادامه دادند و بتدریج دایره تهاجم و حملات آنان به اردن رسید و عملاً ۸۰ مایل از خط راه آهن را در میان دو منطقه معان و المدوره در اختیار گرفتند و بدین ترتیب مسأله دفاع از مدینه به پایان رسید، و ارتش ترک تا پایان جنگ جهانی اول و شکست عثمانی در این شهر باقی ماند، لورنس می‌گوید دیدگاه عثمانیان و اصرار آنها بر نگهداری این همه نیرو در مدینه و تلاش در نگهداری شهر مقدس مدینه دلیلی جز نشان دادن تسلط خلافت عثمانی بر سرزمینهای مقدس اسلامی و شرعیت خلافت نداشت و عثمانیان در واقع تاوان عواطف دینی خود را دادند. اما فخری پاشا به همراه سربازان خود در مدینه تا سال ۱۹۱۹ باقی ماند و تنها در تاریخ ژانویه ۱۹۱۹ میلادی و در حالی که فخری پاشا به مرض سختی گرفتار بود و گرسنگی سربازان را از پای درمی‌آورد، آنان وادار به تسلیم به عربها شدند و خود و فرمانده بیمارشان را تسلیم عربها کردند و این روحیه سخت این فرمانده پیر بود که آنان را به این عاقبت دردناک گرفتار نمود و سبب شکست سخت برای خود و کشورش را فراهم کرد.

۷- مدینه در سال ۱۹۲۵

سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۲۴ را می‌توان یکی از حساسترین سالهای تاریخ معاصر حجاز بشمار آورد، در این دو سال وهابیان به سرکردگی آل سعود به حجاز حمله نموده و پس از شکست خانواده هاشمی، آنان را بیرون رانده و خود حاکمان نوین حجاز گردیدند، در این سالها نویسنده انگلیسی (ایلدون ریتز) که تظاهر به اسلام نموده و خود را حاج احمد از اهالی شام می‌نامید به حجاز آمد، او به حج رفت و دیداری از مدینه داشت و خاطرات جالبی از سفر خود را در کتابش به نام «شهرهای مقدس جزیره العرب»<sup>(۱)</sup> به یادگار گذاشت. او در پیشگفتار کتابش می‌گوید: در آوریل سال ۱۹۲۵

۱-۱-، (-، -)، ۸۲۹۱-۰۳۹۱.)

ص: ۱۶۰

میلادی به عزم سفر به جزیره العرب و انجام مراسم حج مسلمانان به قاهره آمدم.

در این هنگام جنگ در اوج خود در جزیره العرب برقرار بود؛ زیرا در ماه صفر سال ۱۳۴۳ هـ (۱۹۲۴ م.) نیروهای سلطان عبدالعزیز بن سعود توانسته بودند شهر طائف را، که در دشتی میان کوههای سر به فلک کشیده کرا واقع شده بود، فتح کند و پس از آن که وهابیان این شهر را متصرف شدند، به غارت و چپاول اموال پرداخته و گروهی از مردم بی گناه و بی دفاع را قتل عام کردند آنگاه با لباس احرام به مکه هجوم برده و آن را بدون خونریزی فتح کردند، در این هنگام شریف حسین به نفع فرزند خود شریف علی از مقام سلطنت حجاز کناره گرفته بود، پس از تهاجم وهابیان، شریف علی به سوی جدّه عقب نشینی نمود لیکن وهابیان او را تعقیب نموده و شهر را محاصره کردند، شهر جدّه و بندر ینبع که هنوز در دست حکومت هاشمیان بود در این موقع به محاصره وهابیان و نیروهای ابن سعود درآمد، و بدین ترتیب تمامی بنادر عربستان در محاصره قرار گرفته و از حرکت باز ایستاد؛ زیرا جدّه و ینبع را وهابیان محاصره کرده بودند، در حالی که دو بندر اللث و قنفذه که توسط وهابیان اشغال شده بود، از سوی پادشاه هاشمی به محاصره درآمده بود.

ریتز می گوید: در عین وجود این جنگ و جدالها، من تصمیم به سفر گرفته و تلاش کردم اعتنایی به این وقایع نکنم و خود را از یکی از راههای ممکن به حجاز برسانم، ریتز پس از حرکت از قاهره از راه کانال سوئز به مصوع و سپس القحیم و البرک و آنگاه به قنفذه آمد و پس از ادای مناسک حج و زیارت آثار تاریخی مکه از راه رابع خود را به مدینه رسانید. ریتز گفته است که او در مکه توانست به حضور ملک عبدالعزیز بن سعود برسد و این در حالی بود که هنوز جدّه در محاصره قرار داشت و به دست نیروهای او سقوط نکرده بود، این ملاقات توسط روزنامه نگاری سوری که به نوشتن در روزنامه «امّ القری» اشتغال داشت، در الحمیدیه انجام پذیرفت و پس از این دیدار او چندین بار به دیدار پادشاه در کاخ الأبطح رسید.

ریتز می گوید: نتوانستم حقیقت انگلیسی بودن خود را مخفی نمایم و برخی از مردم در مکه مرا شناختند لیکن نتوانستم برای آنان ثابت کنم که انگلیسی مسلمان هستم. وی با همین عنوان با پادشاه ملاقات نمود و با او درباره موضوعهای

ص: ۱۶۱

متفاوتی گفتگو کرد؛ از آن جمله درباره تصرف بخشهایی از اردن در منطقه معان و عقبه توسط نیروهای پادشاه و همدلی پادشاه با انقلابیون سوری بر علیه نیروهای فرانسه و حل و فصل برخی اختلافات مرزی میان عربستان و عراق. ریتز می‌گوید:

در مجلس پادشاه با دکتر عبداللّه الدملوجی که مشاور امور خارجی پادشاه بود دیداری داشته است و از اطلاعات و آگاهیهای او تمجید می‌کند. ریتز سه فصل از کتاب خود را به شهر مدینه اختصاص داده است؛ نخستین فصل با عنوان «قبر پیامبر»، دومین فصل با عنوان «دیدگاههای جغرافیایی و تاریخی درباره مدینه» و سومین فصل «حرم مدینه» است. و چون عمده مطالب این فصول تفاوت چندانی با آنچه پیشتر گذشت ندارد، از این رو تنها به برخی خصوصیات و ویژگیهای حرم و تغییراتی که در این سالها انجام شده خواهیم پرداخت؛ به ویژه با اشغال مدینه توسط وهابیان، وضعیت جدیدی در شهر بوجود آمده بود.

درباره حرم پیامبر می‌گوید: باب السلام در منتهی الیه بازار شرقی واقع است و دومین در مهم حرم است، اما محراب پیامبر در مسجد از سنگهای مرمرین به رنگهای سفید و سیاه و سبز و قرمز، با نقشه‌های متفاوت پوشیده شده است و هنگامی که زیارت دهنده او قصد خواندن زیارت قبر پیامبر - ص - را داشت به آهستگی در گوش او گفت من زیارتی را برای تو می‌خوانم که معمولاً دوستداران پیامبر آن را می‌خوانند و این اشاره‌ای بود که وهابیان او را از خواندن این زیارت نامه منع کرده‌اند و در حقیقت او اقدام به کار خطرناکی کرده بود؛ زیرا احتمال اهانت و خطر جانی از سوی وهابیان می‌رفت! ریتز می‌گوید: وهابیان پیروان ابن تیمیه هستند که طلب شفاعت و زیارت قبر و نماز خواندن در کنار قبر بزرگان را حرام و بدعت می‌دانند.

آنگاه ریتز به قصه مشهوری که سمهودی آن را در تاریخ مدینه نقل کرده و مربوط به سلطان نورالدین است می‌آورد.

درباره وضعیت جغرافیایی مدینه می‌گوید: مدینه در دشتی که در میانه جزیره العرب قرار دارد و از این لحاظ با مکه که از شهرهای نوار و دشت ساحلی بشمار می‌رود و در میان رشته کوههایی که شبیه به نشست گاه اسب است و گذرگاه آن به سمت جنوب شرقی است تفاوت دارد.

زمین مدینه که از کوه غیر آغاز می‌گردد تا فاصله نیم مایل از باروی مدینه

ص: ۱۶۲

دشت پستی است مملو از سنگهای آتشفشانی و دشت وسیع شرق مدینه پوشیده از قطعه سنگهای ترکیبی سیاه است، این دشت تا فاصله یک مایلی دروازه شرقی مدینه که به باب الجمعه یا باب البقیع شهرت دارد ادامه می‌یابد و به نام دشت الحزّه معروف است. قطر و ضخامت سنگهای دشت الحزّه نزدیک ۱۰ قدم است، و از سطح خاکی اطراف خود با ارتفاع ناهمگون و نامنظمی قرار دارد؛ بگونه‌ای که به چشم بیننده آن، دیواری سیاه می‌آید. و این داستان در زبان مردم مدینه است که وقتی پیامبر -ص- با یهودیان به جنگ پرداخت، آنان ثروت و جواهرات خود را در الحزّه پنهان نمودند و بعدها تلاش مسلمانان برای یافتن آنها به جایی نرسید.

فاصله میان شهر مدینه و دشت سنگلاخی الحزّه را باغهای سرسبز و پردرخت خرما فرا گرفته است و در سایه این نخلها گندم، جو، ذرت، گوجه فرنگی و انواع صیفی کاری و سبزی کاشته می‌شود. جنوب شهر مدینه از فاصله الحزّه تا کوه عیر را نیز باغهای نخل و درخت سدر تا عمق ۶ تا ۷ میلی فرا گرفته است و در میان این نخلستانها و باغها، دهات کوچک با خانه‌های محقری قرار دارد، لیکن ریتر می‌گوید در سالهایی که او به دیدن آنها رفته، خانه‌ها را خرابه و مزارع را متروکه یافته است و علت آن را محاصره وهابیان در سالهای جنگ می‌داند، در شمال شرق الحُد و در پس بخش غربی این کوه، دهکده سرسبز (/واحه) عیون قرار دارد.

شهر مدینه شهری است بیضوی شکل که طول آن از سمت شرق به غرب امتداد دارد و باروی مستحکمی با چندین دژ آن را حفاظت می‌کند. این بارو دارای ۹ دروازه است که عبارتند از: ۱- باب الجمعه یا باب البقیع، که در برابر مشرق است، ۲- باب المجیدی ۳- الباب المصری ۴- الباب الشامی، که در برابر شمال هستند، ۵- الباب الصغیر ۶- باب العینیه ۷- الباب المصری که در برابر مغرب هستند، ۸- باب الشونه ۹- باب الحمام، که در برابر جنوب می‌باشد.

بنابه گفته تاریخ نگاران، محمد بن اسحاق حاکم مدینه در سال ۲۳۶ هـ (۸۵۰ م.) نخستین کسی بود که گرداگرد شهر دیواری کشید و این دیوار مجدداً در سال ۵۴۰ هـ به دستور سلطان موصل تجدید بنا گردید، و هنگامی که سلطان محمود نورالدین برای بررسی وضعیت مسیحیان که قصد جسارت به قبر پیامبر را داشتند به مدینه آمد دستور ساختمان دیوار دیگری در خارج دیوار نخستین را داد و این دو بارو بار دیگر مرمت

ص: ۱۶۳

شدند و آخرین پادشاهی که به ترمیم باروی داخلی شهر همت گمارد سلطان عبدالعزیز عثمانی در سال ۱۸۶۷ م. بود. در دو سمت شمال و مغرب بیرون باروی شهر، تعدادی ساختمان بزرگ قرار دارد که گمان می‌رود در روزگاری کاخهای زیبایی بوده‌اند و بیشتر آنان از آن ترکان بوده است که در دوران سلطان عبدالحمید در مدینه سکونت داشته‌اند و تردیدی نیست که بودن باغها و نخلستانهای سرسبز در مدینه و راه آهنی که هر گونه لوازم آسایش را از دمشق به مدینه می‌آورد فرصت بسیار مناسبی برای راحت طلبی و گذران ایام عمر و فراغت و دوری از گرفتاریهای دنیای مدرن را برای گروهی از متمکنین بویژه ترک فراهم می‌آورد است.

در واقع با افتتاح راه آهن مدینه در سال ۱۹۰۸ م. دوران شکوفایی و رشد اقتصادی مدینه آغاز گردید و سبب شد گروهی از ثروتمندان و متمکنان به منظور اقامت دائمی به مدینه روی آورند.

لیکن با به قدرت رسیدن ترکان جوان، آسایش و امنیت از مدینه و راههای آن سلب شد؛ زیرا این ترکان جوان و خام ارزش و اعتبار در دست داشتن دو شهر مقدس حجاز را درک نمی‌کردند، از این رو برای آبادانی و عمران و دور نمودن دست اندازیه‌ها و چپاول اعراب بیابانگرد و راهزن به شهر و قافله‌هایی که به سوی شهر می‌آمد، از پرداخت پول مضایقه نمودند و بسیاری از مردم به خاطر ترس و بیم از تکرار حملات ابن رشید یا وهابیان که در آغاز قرن ۱۹ چندین بار به شهر حمله نموده و به غارت می‌پرداختند شهر را ترک نمودند و این وضعیت تا هنگام اعلان شورش عربی در سال ۱۹۱۶ م. از سوی شریف حسین ادامه داشت، لیکن با اعلان شورش وضعیت به مراتب وخیمتر از پیش گردید، تا جایی که شهر به مدت ۱۵ ماه از سوی وهابیان در محاصره قرار داشت. از این رو ملاحظه می‌کنیم که جمعیت شهر که پیشتر ۸۰-۷۰ هزار نفر بود اینک به کمتر از ۶ هزار نفر می‌رسد.

ریتر سپس به توصیف خیابانها و کوچه‌های خالی و خانه‌های متروک شهر می‌پردازد و سپس به توصیف ایستگاه راه آهن مدینه که در منتهی الیه بخش غربی شهر در نزدیکی دروازه العنبریه قرار دارد می‌پردازد.

ریتر می‌گوید: بسیاری از طلاب علوم دینی که در مدینه به تحصیل اشتغال داشته‌اند، اینک به همراه اساتید و شیوخ خود فرار را بر قرار ترجیح داده و به نقاط دور



ص: ۱۶۴

دستی گریخته‌اند و تنها تعداد اندکی از آنان در دوران محاصره شهر توسط وهابیان، باقی مانده‌اند که اینک نزد ابن ترکی در حرم به تحصیل اشتغال دارند، این ابن ترکی را به اصطلاح می‌توان از علمای وهابی نجد بشمار آورد، گو این که در تعصب به گرد برخی دیگر از وهابیان نمی‌رسد؛ زیرا او کمی معتدل بوده و برخی از عقاید ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب را قبول ندارد، از دیگر علمای مدینه می‌توان از شیخ احمد طنطاوی مصری یاد کرد. او از هنگام اشغال مدینه توسط وهابیان، از تدریس در حرم مدینه امتناع ورزیده و خانه نشین گردیده است و گروهی از طلاب برای تحصیل علم به خانه او مراجعه می‌کنند.

پی نوشتها:

ص: ۱۶۵

## سفرنامه‌ای شیرین و پرمایه

سید علی قاضی عسکر

مقدمه:

سنت سفرنامه‌نویسی از دیرباز به شکل محدود در بین اقوام و ملل دنیا وجود داشته، لیکن در دو قرن اخیر توسعه قابل توجهی یافته است.

سفرنامه‌نویسان هر یک با تخصص‌ها و گرایش‌های فکری خویش به تشریح و توصیف اماکن، آثار و بناهای تاریخی، موقعیت جغرافیایی، آداب و رسوم مردم روستاها و شهرها، حوادث و رویدادهای مهم و قابل توجه بین راه و ... پرداخته‌اند.

در میان سفرنامه‌ها، سفرنامه‌های مربوط به حج از اهمیت و جاذبه بیشتری برخوردار بوده و نکات حساس و مهمی را از چگونگی حج‌گزاری حاجیان در قرون گذشته، شیوه رفتار آنان با یکدیگر، سختی‌ها و دشواریهای گوناگون بین راه، نبود امکانات مادی و رفاهی، برخورد خشن اهالی مکه و به خصوص مدینه با حاجیان غیر عرب و ... را گزارش کرده‌اند.

از سفرنامه‌های شیرین و خواندنی حج، سفرنامه‌ای است که در پیشدید شماست، گرچه نویسنده آن ناشناخته است لیکن در مجموع می‌توان دریافت که وی از درباریان و عناصر مورد توجه ناصرالدین شاه قاجار بوده و سفر خویش را نیز پس از استیذان از وی آغاز کرده و سفرنامه را نیز برای استفاده او به رشته تحریر درآورده است.

ص: ۱۶۶

از مطالب سفرنامه برمی آید که نویسنده آن دارای اندیشه‌های مترقیانه‌ای بوده؛ مثلاً درباره بافت فرش می‌نویسد: «افسوس که غالب الوان معدنی فرنگی شده و غیر ثابت ... کاش غدغن سختی از جانب اولیای دولت می‌شد که رنگهای جوهر فرنگی را ابداً در صنایع ایران استعمال نکنند.»

و یا درباره احداث سد می‌نویسد:

«اراضی ایران که این آبها از روی آنها می‌گذرد همه کویر و چول و بی‌فایده افتاده و حال آن که می‌توان به مخارج جزوی، سدی بست و آب‌های زیاد بر روی زمین‌های مستعد قابل و خوب جاری ساخت و آبادی‌ها نمود ...»

نویسنده با نگاهی نقادانه از آغاز تا پایان به مسائل پیرامون خود نگریسته و خواننده را با بسیاری از رویدادها و حوادث و مشکلات آن دوران آشنا می‌سازد. از نکات تکان دهنده این سفرنامه، بیان گوشه‌هایی از شیعه‌آزاری مردم مدینه است. در این زمینه می‌نویسد:

«... عجب این است که اهل مدینه ایشان را کلاب مدینه نامیده‌اند این طایفه در خارج شهر قدیم، خانه‌های بسیار پست خرابه دارند و به کمال سختی زندگانی می‌کنند و اهل مدینه آنها را به حرم مطهر و مسجد نبی راه نمی‌دهند و گاه گاه اتفاق نموده، می‌ریزند در خانه‌های ایشان، می‌زنند و می‌کشند و غارت می‌کنند!...»

این سفر در بیست و دوم شعبان ۱۲۹۶ ه. ق. آغاز و در جمادی الاخری ۱۲۹۷ ه. ق. به پایان رسیده است.

عزم زیارت

خان زاد [خانه‌زاد] بعد از استیذان و مرخصی از خاک پای مبارک همایون اعلی، در بیست و دوم ماه شعبان ۹۶ [۱۲۹۶] به عزم زیارت بیت الله الحرام، بیرون رفت و در چهاردهم جمادی الاخری، ۹۷ [۱۲۹۷] به طهران بازگشت نمود. و آنچه در عرض مدت دو ماه سفر دید، از قراری است که به عرض می‌رساند:

از طهران تا خانتقین:

از طهران الی سرحد خانتقین، بعضی رباطات (۱) معتبره، و پل‌های عالی، در عرض راه دید که، در قدیم مردمان بزرگ خیر

ص: ۱۶۷

اندیش برای آسایش و رفاهیت خاطر زوّار و مسافین ساخته‌اند، و اکثر آنها به مرور زمان خراب شده و بعضی در شرف انهدام است. و کنون به مخارج جزوی، همه آنها تعمیر می‌شود و سال‌ها در روزگار، آن بناها و نام نیک بانیان خیر باقی خواهد ماند. و هرگاه بی‌اعتنایی به این مطلب شود، متدرّجاً (۱) همگی خراب خواهند شد، و آن مخارج به هدر خواهد رفت، و متردّین (۲) و مسافین به مشقّت‌ها خواهند افتاد. از جمله در ساروق که قریه معروفی است متعلّق به میرزا علی قائم مقام، و صنعت قالی بافی در آن جا شایع است، و مردمان خشنی دارد- کاروان سرای معتبری بوده، از بناهای صفویّه. اهل قریه عمداً چنان خرابی به آن جا وارد آورده‌اند که قابل سُکنی نباشد، محض آن که متردّین را در خان‌های [خانه‌های خود] منزل دهند و به انواع مختلف تعدّی نمایند.

صنعت قالی بافی

صنعت قالی بافی در این دولت ابد مدّت، الحمدلّله خیلی شیوع و ترقّی نموده.

در عبور از خاک عراق [اراک] و همدان و کرمانشاه آبادی ندیدم، الاّ آن که زن‌ها و دخترها در آن جا مشغول این صنعت بودند، از جمله در کرمانشاه، دو قالیچه زین پوش دیدم بسیار لطیف و ممتاز، صنعت زنی که انواع گل‌ها بر آن طرح نموده، همه سایه دار. چنان صنعتی به خرج داده بود که گویا نقّاش فرنگی با قلم ساخته! اما افسوس که غالب الوان جوهر معدنی فرنگی شده و غیر ثابت، و رنگ‌های جوش ثابت نباتی بالمّرّه (۳) منسوخ گشته و به این سبب چند سال است که تجارت قالی تنزل نموده، کاش غدغن سختی از جانب اولیای دولت می‌شد، که رنگ‌های جوهر فرنگی را ابداً در صنایع ایران استعمال نکنند.

راهزنان در نوبران

در نوبران راهدارخانه‌ای است نزدیک پل، چند نفر مستأجر دارد، مردمان بد سلوک متعدی هستند، هرگاه پیاده تا دو سه نفر تنها از آن جا بگذرند راهداران جیب و بغل آنها را می‌کاوند و آن چه وجه نقد یا جنس قیمتی داشته باشند از آنها می‌گیرند. و خانزاد [خانه‌زاد] چند زوّار هروی پیاده را دید، که چنین سلوکی با آنها شده بود و کلیئّه به فراخور حال هر کس، آن چه بتوانند دست دراز می‌کنند.

از سر حدّ (۴) ایران، الی حدود بغداد در خاک عراق عرب، قراء و آبادی‌ها دید، مثل

۱- رفته رفته.

۲- رهگذران.

۳- به یکباره.

۴- مرز.

ص: ۱۶۸

«خانقین» و شهر «وان» و «بعقوبه» و «قزل رباط» و «مندلی» و غیره، که تمام آنها از آب‌های جاری نهرهای ایران مشروب می‌شوند. و همگی آباد و سبز و خرم می‌باشند و اراضی ایران که این آبها از روی آنها می‌گذرد، همه کویر و چول (۱) و بی‌فایده افتاده و حال آن که می‌توان به مخارج جزوی، سدها بست و آبهای زیاد بر روی زمین‌های مستعد قابل خوب، جاری ساخت و آبادی‌ها نمود و منافع کلی برای دولت و رعیت برداشت بالتبع همه طرق را امن ساخت، تا مثل حالت حالیه (۲) هر روز قافله را در گوشه‌ای، دزدان سرحد لخت نکنند.

در قصر شیرین

حسب الامر اولیای دولت ابد مدت، مقرر است که همواره در قصر شیرین جمعی سواره، ساخلو (۳) باشند.

این بنده به دقت رسیدگی نمود، زیاده از سی یا چهل نفر نیستند، آنها [آن] هم با اسب‌های مفلوک و تفنگ‌های مغشوش (۴)، و می‌خواهند در مقابل دزدان سرحدی بهادر چابک، که همه با تفنگ‌های معتبر و اسب‌های کوه پیکرانند، زیست کنند و قوافل (۵) زور را بگذرانند.

فیما بین قصر [قصر شیرین] و سرحد آثار چند قلعه و برج و آبادی، در کنار راه هست، همه مخروبه و خالی، در جلگه‌های سبز و خرم و پر آب افتاده، از قراری که مذکور بود ظاهراً به سبب بعضی تعدیات، رعایای آن جا متواری شده‌اند، و از آن وقت راه در آن قلعه مغشوش و بی‌اعتبار گشته.

عتبات عالیات

او قاتی که در عتبات عالیات توقف داشت نکاتی چند ملتفت شد:

اولاً: چهل چراغ‌ها و شمعدن‌های موقوفه اعلیحضرت شهریاری را چندان رسیدگی نمی‌کنند و وجوهی که به اسم روشنایی می‌گیرند به مصارف موقوفات نمی‌رسد، خاصه در «کاظمین»، ولی در «سر من رای»، چهل چراغ [ها] همه شب روشن است و عمل اش منظم، جز آن که اغلب کاسه‌های لاله را، سابقاً شکسته‌اند و کاسه‌های ناجور بدل، به جای آنها گذاشته‌اند!

حمل جنازه

همه ساله از اطراف ایران نعش‌های بسیار، حمل و نقل می‌شود به نجف اشرف و در قبرستان «وادی السلام» دفن می‌شود.

۱- بیابان بی‌آب و علف.

۲- هم اکنون.

۳- مأخوذ از ترکی است به معنی پادگان، و نیز عده‌ای سرباز که در محلی برای نگهداری گماشته شوند آمده است.

۴- معیوب.

۵- کاروان‌های.

ص: ۱۶۹

از وقتی که وارد خاک عثمانی گردد تا به خاک سپرده شود، در نقاط مختلفی به عنوان‌های مختلف عوارض می‌گیرند. مثل پول «تذکره» (۱) و نعش‌خانه و راه داری و دروازه‌بانی و حق الارض (۲) و غیره. بعد از آن که نعش دفن شد همان عمل‌جات قبرستان، از کثرت دنائت (۳) طبع، به چند روز فاصله، قبر را می‌شکافند و سنگ‌های لحد را که قیمت نا قابلی دارد، بیرون می‌آورند و علامات قبر را هم، از آجر و سنگ آن چه هست، بر می‌دارند تا جای دیگر بفروشند. آن وقت جسد میت به عمق قلیل زیر ریگ است، و اکثر طعمه جانوران صحرا می‌شود و به این سبب آثار قبور مسلمین، چندان باقی نمی‌ماند.

حرکت به طرف بصره

بعد از زیارت عتبات عرش درجات، در ۱۴ شوال از بغداد بر کشتی کوچک نشست - موسوم به لندن - و از روی دجله به سمت «بصره» حرکت نمود. بعد از چند روز به کشتی دیگر وارد شد، موسوم به «بلاس لنج» و در ۲۲ [شوال] وارد بصره شد. در عرض راه از کنار خرابه‌های مداین و قبر حضرت سلمان، و قصبچه (۴) «عمار» گذشت که هر سه در طرف «یسار» (۵) دجله واقع شده‌اند. «عمار» قصبچه‌ای است از عثمانی، واقع در کنار دجله، خیلی خوش نما است، و اقلًا یکصد خانوار جمعیت دارد و از رعایای ایران خیلی آنجا سکنی دارند. نایبی هم از جانب «کارپرداز» (۶) بغداد، اغلب آنجا مأمور است.

مداین

«مداین» شهری بوده واقع در کنار دجله، از بناهای سلاطین عجم، و محل سلطنت قشلاقی ایشان بوده، و بعد از آن که خراب شد از مصالح آنجا بغداد را بنا نمودند و در این عصر جز طاق کسری چیزی از آثار آنجا باقی نیست. و در نزدیکی آن، مدفن حضرت سلمان فارسی است و چند درخت نخل از روی دجله نمایان است.

قبر عزیر نبی

و در طرف یمین دجله قبر حضرت عزیر نبی - ع - است، صحن وسیع بزرگی دارد و در اطراف عمارات دو طبقه که تمام را یهودان سکنی دارند و زیارتگاه معتبر آنها است.

بصره

بصره شهری است از عثمانی، تابع

۱- گذرنامه.

۲- حق زمین.

۳- پستی.

۴- روستای کوچک.

۵- سمت چپ.

۶- شعبه‌ای از یک اداره یا وزارت خانه که به تعبیر امروز کنسولگری می‌توان معنا کرد.

ص: ۱۷۰

بغداد، واقع در کنار شطّ العرب، به فاصله سه ربع فرسنگ و فاصله شمالین (۱) از خلیج فارس چهارده فرسنگ و فاصله جنوب شرقی اش از بغداد ۴۶ فرسنگ، طول غربی اش از تهران سه درجه، و عرض شمالی اش ۳۰ درجه و جمعیتش را تا پنجاه و شصت هزار ضبط نموده‌اند. ولی به نظر خانزاد [خانه زاد] خیلی کمتر آمد، بازارهای بسیار دارد و کوجه‌های بی‌نظم و تنگ و کثیف، مریض خانه دایری هم در آن جا هست و به سبب جزر و مدّ شط العرب هوایش غیر سالم است.

بصره یکی از تجارت خانه‌های بزرگ آسیا است، و جمعی ملل اروپا در آن جا تجارت دارند و سابق خیلی معتبرتر بوده. بنای آن جا را خلیفه ثانی نهاد. در سال ۱۵ هجری، و در سال ۱۰۴۸ [هجری] به تصرف ایران افتاد و بعد به تصرف عثمانی، باز از سال ۱۱۸۷ مدّت شش سال، به تصرف ایران [در] آمد و کنون به تصرف عثمانی است.

ساکنانش عموماً سنی هستند و متصل به آن جا در کنار شط، قصبچه خوبی بنا شده، معروف به «علی مقام» چون مسجدی دارد که حضرت امیر-ع- در آن جا نماز گزارده‌اند و زیارتگاه عامه است. اهل آن جا غالب شیعه می‌باشند و حجّاج در ذهاب و ایاب، آنجا منزل می‌کنند.

در نزدیک «علی مقام» و کنار شط، باغ بزرگی است متعلّق به آقا عبد النبی، تاجر معروف عجم، حقیر در آنجا منزل نمود و این شخص با وجود قلت سنّ، مردی است معتبر و مشهور، و غالب مهمّات حجّاج عجم را کفایت می‌کند ولی از باب بی‌اعتدالی، بعضی شه بندرات (۲)، محض حفظ خود او، و جمعی دیگر بستگی به دولت عثمانی یافته‌اند.

بعد از سه روز اقامت در بصره برکشتی بزرگتری نشسته موسوم به «هانری پولکو» و در ۲۸ شوال رسید به بندر بوشهر، و در عرض راه از کنار «محّمّره» (۳) گذشت. این قلعه در طرف یسار شط است؛ در مقابل بصره به فاصله چند فرسنگ و رود کارون از کنارش عبور می‌کند. برج و باره حصار از دور نمایان بود. استعداد آبادی آنجا بیش از بصره است و اراضی حاصل انگیز خوب دارد. ولی پلّتیک (۴) شیخ العرب چنین اقتضا نموده که همواره آنجا را به زحمت خراب و ویران نگاه دارد و در قلعه جمعیتی مسکن نکنند، و الا در مقابل چنان بصره، نباید «محّمّره» چنین باشد. شیخ العرب در خارج خاک «محّمّره»، یعنی در خاک

---

۱- شمال غربی و شرقی.

۲- رئیس التجار.

۳- از اسامی سابق بندر خزّم شهر است.

۴- سیاست.

ص: ۱۷۱

عثمانی ضیاع (۱) و عقاری (۲) به هم بسته و عمده علاقه خود را به آنجا حمل نموده و اگر همین قدر مانع خیال رعیت نمی‌شد و اسباب خرابی و آتھام برای آنها فراهم نمی‌آورد، قلعه «محمّره» از اصناف، سکنه و تجار پر می‌گشت و اراضی همه نخلستان می‌شد و هر سال مبالغی گزاف عاید دولت و رعیت می‌گشت و حالا جز بزه بریان چیزی در قلعه پیدا نمی‌شود.

بوشهر

بوشهر یکی از بنادر فارس است واقع در کنار خلیج [فارس] و دایره نصف النهار طهران بر آن می‌گذرد و در این دو شهر به یک وقت ظهر می‌شود و عرض جغرافی‌اش ۲۹ درجه شمالی است، جمعیتش قریب ده هزار نفر، کوچه‌هایش اغلب تنگ و باریک و عماراتش دو طبقه.

تجارت خانه معتبری است. غالب ساکنانش تجاراند و سه سفارت خانه معتبر در آن جا است. اول متعلق به دولت انگلیس که خیلی به اقتدار حرکت می‌کنند، واقع است در کنار دریا، و دیگر دو دسته سرباز هندی دارند با یک نفر صاحب منصب (۳) که همه روزه عصر در جلو خان (۴) سفارت مشق می‌کنند.

حرکت به سوی جدّه

در دوّم ذیقعه از بوشهر حرکت نمود به سمت جدّه در عرض راه به مرور عبور نموده از کنار بندر عباس و جزیره قشم و تنگه هرمز و مسقط و عدن. و از تنگه باب المندب گذشته، رسید به مخا و بعد از سه روز در ۱۸ ذیقعه وارد جدّه شد.

بندر عباس شهری است از فارس به فاصله شش فرسنگ، در شمال تنگه هرمز واقع است. بر کنار خلیج [فارس] تجارت خانه بزرگی است و جمعیت آن را تا بیست هزار نفر گفته‌اند.

قشم جزیره‌ای است از خلیج فارس، واقع در تنگه هرمز و در سرحدّ جنوبی فارس، وسعتش ۲۰ فرسنگ در چهار فرسنگ است متعلق است به یک نفر رئیس اعراب، از بستگان امام مسقط، سیصد قریه در آن جا بود و کنون جمعیتش تا ۱۶ هزار نفر می‌رسد. از آن جمله چهار هزار از ساکنان بلده قشم‌اند که در طرف شرقی جزیره واقع شده.

هرمز شهر و بندری است از آسیا، واقع در کنار شمال شرقی جزیره هرمز و چندان فاصله از ساحل فارس ندارد و در مدخل خلیج فارس است، و به واسطه تنگه هرمز با دریای عمان اتصال پیدا کرده

۱- زمین کشاورزی.

۲- ملک و زمین کشاورزی.

۳- افسر ارتش.

۴- میدان جلو سفارتخانه.



ص: ۱۷۲

و قریب سیصد نفر جمعیت آن جا است.

و جزیره هرمز سابق مرکز صید مروارید زیاد بود، که در اطرافش می گرفتند، و اگر چه جزیره چولی (۱) است ولی همان صید مروارید اطرافش، و خصوصیات مکانی اش که مفتاح خلیج فارس است، باعث اعتبارش گشته، و لهذا سلطان کوچکی که سابق آن جا را متصرف بود و به چند برج جزیره را نگاهداری می نمود، اقتداری داشت، و مدتی مقرّ دولت پرتقال بود در خاک مشرق زمین، ولی شاه عباس اول در سال ۱۰۳۳ آن جا را به تصرف آورد و اکنون متعلق است به دولت ایران ولی صید مروارید چندان نمی شود.

مسقط

شهری است از عربستان، حاکم نشین امامت مسقط، فاصله شرقی اش از مکه معظمه سیصد فرسنگ است، طول جغرافی اش از طهران یازده درجه غربی و عرض شمالی اش ۲۳ درجه و نیم، واقع است در کنار تنگه از خلیج فارس، جمعیتش پنجاه هزار نفر است، و لنگرگاهش خیلی معتبر است. هوایش سوزان است و غیر سالم. و معبر جمیع امتعه (۲) و اجناسی است که از هند به خلیج فارس بیاید و مرکز تجارت معتبر و مروارید هرمز است.

عدن

شهری است از ملک یمن، واقع در کنار خلیج [فارس]، فاصله جنوب شرقی اش از مخا ۳۶ فرسنگ است، سابق یک هزار نفر جمعیت داشت ولی از وقتی که متعلق شده است به دولت انگلیس، خیلی ترقی نموده از حیثیت عمارت و جمعیت و آبادانی، و مکائیت معتبر دارد در امور دولتی، و بندری است تجارتگاه خیلی معمور.

باب المندب

باب المندب؛ یعنی درب سرشک و ندبه، خانزاد در شب جمعه ۲۴ ذیقعه، وقت سحر از آن جا گذشت. تنگه‌ای است بسیار خطرناک در محل اتصال بحر احمر و دریای عمان، طولش قریب هشت فرسنگ است و طول جغرافی اش از طهران هشت درجه غربی است، و عرض شمالی اش دوازده درجه و نیم، در عرض این تنگه دو کوه کشیده شده و معبر (۳) را بر سه قسمت نموده، قسمت طرف یسار، خیلی کم عرض است و قسمت وسط خطرش کمتر است.

دولت انگلیس آنجا در روی کوه قراول (۴) و مشعل دواری (۵) قرار داده است برای دلالت

۱- بی آب و علف.

۲- کالاهای.

۳- گذرگاه.

۴- دیدبان.

۵- گردش کننده- گردنده و چرخان.

ص: ۱۷۳

گمراهانی که شب به آنجا می‌رسند.

مخا- شهری است از یمن جزو امامت صنعا، واقع در کنار خلیج عربستان که بحر احمر نیز گویندش، فاصله جنوب غربی‌اش از صنعا ۴۶ فرسنگ است. طول غربی‌اش از طهران قریب ۹ درجه، و عرض شمالی‌اش ۱۳ درجه و جمعیتش پنج هزار نفر، بندرگاه معموری است و از دور خیلی خوش منظر است ولی درونش بر خلاف، مکره طبع است و بد نما، بادهای سوزان دارد و حرارت بی‌اندازه. اطرافش ریگ زار است و حول [آن] قهوه مشهوری دارد که از دره‌های اطرافش به عمل می‌آید. و حاصل آن جا که علاوه بر قهوه به خارج حمل می‌شود صمغ (۱) و مَصْطَکی (۲) و کندر و پوست و تجارت معتبری دارد.

جدّه

جدّه، شهر و بندر معموری است از حجاز، واقع در کنار بحر احمر، به فاصله دوازده فرسنگ در مغرب مکه معظمه.

جمعیتش قریب ده هزار نفر می‌شود. کشتی تا نیم فرسنگ فاصله لنگر می‌اندازد.

قونسول (۳) نشین چند دولت است؛ از جمله دولت ایران در آنجا کار پردازخانه معتبری دارد و عمارت آن جا تمام، از سنگ متخلخل (۴) تراشیده است و تا سه- چهار طبقه مرتفع می‌شود. کوچه‌هایش بالنسبه عریض است و مستقیم.

بازارهای وسیع و عریض و معتبری دارد؛ از اجناس فرنگستان و هندوستان.

هوایش بسیار گرم است و همیشه شبنم دارد، مثل بوشهر و مکه و مدینه و عموم بنادر دریا، نمی‌توان در هوا خوابید. و در خارج دروازه شمالی، به فاصله قلیل، قبر طویل و عریضی واقع است منسوب به ام‌البشر، و خدّامی دارد- نعوذ باللّه- چه طرّار (۵) و قلاش (۶) و او باشند!

خلاصه در طّی این مسافت، بر سه کشتی نشست؛ دو کشتی اوّل متعلّق بود به انگلیس، عملجات (۷) بسیار مؤدّب، معقول و قاعده دانی داشت. جمعیت زیادی هم در آنجا راه نداده بودند. بر حجاج چندان سخت نگذشت، ولی کشتی سیّم که متعلّق بود به پسر مرحوم حاجی زین العابدین تاجر شیرازی، ساکن بمبئی، عملجات خارجی بسیار بی‌ادب، نامعقول، هرزه و طماعی داشت. ایشان از بوشهر داخل کشتی شدند.

همه به ظاهر مسلمان بودند ولی از هیچ منکری روگردان نمی‌شدند. مرتکب انواع قبايح بودند و انواع دزدی می‌نمودند. با آن که این کشتی تازه برای حمل و نقل حجاج

۱- ماده چسبنده‌ای که از برخی درختان خارج و در روی پوست درخت منعقد می‌شود.

۲- کندر رومی، در فارسی ورماس هم می‌گویند.

۳- محل استقرار کنسولگری‌ها.

۴- توخالی و بهم ناپیوسته.

۵- دزد.

۶- ولگرد و حلیه‌گر.

۷- کارکنان.

ص: ۱۷۴

دائر شده بود و صاحب بیچاره‌اش، بسیار اهتمام داشت در این که این کشتی به نیک نامی معروف شود، تا حجاج به میل و رغبت در آن وارد شوند، و من بعد سودها ببرند. بر خلاف رضای او، اجزای نامتناسب و وکلای غیر دلسوز جمعیت، بسیاری از حجاج بدبخت را در وسعت قلیلی از انبارها و سطحه کشتی گنجانیدند.

چه شرح دهم از سختی که بر آن جماعت بیچاره گذشت! جمعی کثیر به سبب عفونت هوای انبارها و عدم امکان تدبیر در دوا و غذا، مریض شدند و بعضی مردند در آب دریا و شکم ماهی مدفون شدند.

خلاصه در آن کشتی روزگاری سخت و صعب بر مردم گذشت تا وارد جدّه شدیم و از راه «سعدیه» متوجه مکه معظمه گردیدیم.

سعدیه

سعدیه احرام گاهی است برابر کوه یلملم که حضرت امیر-ع-وقتی در مراجعت از یمن [بودند] آن جا احرام بسته‌اند. درّه‌ای است، چاهی در وسط دارد، به عرض سه-چهار ذرع و به عمق چهار-پنج ذرع، از سنگ تراشیده ساخته‌اند، سه منزل از جدّه دور است و دو منزل از مکه معظمه. در هر منزل چاهی همچنان حفر نموده‌اند برای شرب عشایر و اغنام آنها، ولی آن چه خان زاد [خانه زاد] به دقت فهمیده، این است: آن پنج منزل بلکه غالب منازل بین الحرمین، قابل آن است که نهرها و قنوات در آن جاها جاری نمایند.

اغلب زمین‌ها پر آب است و ناهموار، و به حفر چند پشته چاه، رشته قناتی جاری می‌شود و زمین‌ها همه قابل آبادی است ولی نمی‌دانم باعث (۱) چیست که در این همه قرن‌های گذشته، احدی به خیال نیفتاده که آن اراضی را، به اندک مخارج آباد کند، در آن بیابان‌ها جز خار مگیلان که درخت صمغ عربی است، چیزی نرویده و حال آن که می‌توان بسیاری از آنها را گلزار و باغستان نمود.

ورود به مکه معظمه

در ۲۶ ذی‌قعدة از طرف جنوب، وارد مکه معظمه شدیم و آن شهری است از حجاز، مقرّ شرافت کبری، واقع به فاصله هفت فرسنگ در مشرق بحر احمر، طول غربی‌اش ۱۱ درجه و عرض شمالی‌اش ۲۱ درجه و نیم، جمعیت ساکنینش قدیم تا یکصد هزار نفر [ده هزار نفر] می‌رسید، و در هشتاد سال قبل رسید به هیجده هزار نفر،

ص: ۱۷۵

باز ترقی نمود تا این زمان رسیده است به پنجاه هزار نفر، و جمعیت حجاج اضافه بر این است. امسال به تخمین از یکصد هزار متجاوز بود. کوجه‌هایش خیلی منظم است و خوش منظر، و عماراتش منقح (۱)، و اصل شهر بنا شده است در چند دره و بر دامن‌ها و شعب جبال اطرافش، لهذا مسطح و هموار نیست. و دماغه کوه ابو قییس شهر را به دو قسمت مختلف نموده، قسمت طرف یمین اعظم است، و عمده شهر آن جا است و قسمت طرف یسار به وضع قدیم است.

اغلب خانه‌ها حصیر است و چینه (۲) خیلی مختصر و پست و بی‌قاعده. عمارات شهر اغلب سنگ تراشیده است و تا سه-چهار طبقه می‌رود و خانه‌ها را صحن و حیاطی نیست، همگی را درب و پنجره به طرف معبر است و تمام شهر را همان قنات زبیده مشروب می‌کند ولی این آب، دو-سه ذرع از زمین پست‌تر است، با دلو بالا می‌کشند.

کعبه و بیت الله الحرام

عمده آبادی و اعتبار شهر در اطراف مسجد است و بیت الله در وسط واقع شده، به طول و عرض ده ذرع الی پانزده ذرع.

مربع شکل است و ارتفاعش بیش از طول و عرض است، از سنگ تراشیده بالا رفته.

قطعات سنگ اغلب نیم ذرع و سه چارک در یک چارک است و پیراهن سیاه رنگی از پشم بر او کشیده‌اند، وضع خانه نسبت به جهات اربعه منظم واقع شده، یک ضلع مواجه شمال است و ضلعی مواجه جنوب و ضلعی روی به مشرق، و ضلعی روی به مغرب. و زوایای خانه را ارکان گویند.

حجر الاسود

حجر الاسود واقع است بر رکن جنوب شرقی، و به ارتفاع یک ذرع و چارک (۳) تخمیناً بر زاویه خارجه نصب شده، سنگش یکپارچه نیست، قریب بیست قطعه است، در طوق نقره قرار داده‌اند، و آن طوق را بر زاویه نصب کرده‌اند و سطح حجر هموار نیست، قدری مقعر (۴) است و بی‌قاعده، و لون حجر سیاه مکره نیست، قهوه‌ای رنگ خیلی مطبوع است و رگ‌های سفید و قرمز خیلی خوش نما دارد. و اصل سنگ متخلخل نیست خیلی سخت و مُصَمَّت (۵) است.

موافق آن چه در کتب فرنگی دیده‌ام، اعتقاد حکمای فرنگستان این است که این سنگ یکی از احجار ساقط از هوا است، که اغلب آهن و نیکل و سایر اجزای معدنی دارند، ولی این اعتقاد فاسد است.

۱- پاکیزه.

۲- دیوار گلی.

۳- یک چهارم ذرع.

۴- گود و عمق دار.

۵- توپُر و محکم.

ص: ۱۷۶

حجر الاسود میرا از این نسبت‌ها است. این سنگ را خانزاد [خانه زاد] مکرر اوقات خلوت رفت و به دقت نظر نمود، هیچ شباهت ندارد نه به احجار ارضی و نه به احجار آسمانی که فرود افتاده‌اند.

حجر اسماعیل

حجر اسماعیل، نصف دایره است که در یک طرف بیت واقع شده روی به جنوب، و متصل به ضلع میزاب رحمت. حجاج باید بر دور هر دو طواف کنند. و طواف گاه منطقه‌ای است به عرض پنج- شش ذرع، محیط بر بیت و بر حجر، و در محیط خارج طواف گاه، مقام حضرت ابراهیم-ع- است و قبه چاه زمزم و سایر متعلقات حرم. کف زمین حرم به قدر دو ذرع بلندتر است از زمین اطراف و در درون خانه زینت‌ها قرار داده‌اند.

اعتقاد این بنده آن است که خانه خداوند را زینت روحانی باطنی کافی است.

«محبوب خوب روی چه محتاج زیور است»

و اگر از این مزخرفات (۱) معرّا (۲) بود، سطوت و عظمتش در قلوب و انظار خیلی بیشتر بود.

«خوشر بود عروس نکوروی بی جهیز»

دکه برده فروشان

خانه زاد مدّت یک ماه در مکه معظمه اقامت داشت، گاه گاه به گردش و تماشا می‌رفت از جمله روزی رفت به دکه برده فروشان سه دکه معتبر در مکه برای فروش برده دایر است، وضع غریبی دید! انواع کنیز و غلام و خواجه از اهل حبشه و زنگبار و نوبه و سودان و غیره در آن جا دید.

تخت‌ها ترتیب داده‌اند و آن‌ها را منظم طبقه به طبقه نشانیده‌اند. دلّال‌ها و یک نفر مُلا از اهل سنت، برای اجرای صیغه مبیعه در آن جا حاضر نشسته‌اند. مشتری از اهل هر مملکت که در آن جا وارد شود، با کمال مهربانی با او گفتگو می‌کنند و هر غلام یا کنیزی را که به نظر آورد می‌طلبند، و تمام اعضای او را به مشتری عرضه می‌کنند و با کمال چابکی قطع و فصل می‌نمایند، مگر آن که مشتری از اهل ایران باشد ابداً به او اعتنایی ندارند، و بلکه اگر اندک توقّفی نمود، دور نیست صدمه‌ای به او بزنند و معامله با او را حرام می‌دانند. مشتری عجم لابد دیگری را باید از اعراب بگمارد تا او خریداری نماید.

مولد حضرت پیغمبر-ص-

دیگر در مکه معظمه، دو زیارتگاه

۱- زیور و زینت.

۲- خالی و برهنه.

ص: ۱۷۷

عامه است؛ یکی معروف به «مولد حضرت پیغمبر - ص -» و یکی دیگر به «مولد حضرت امیر - ع -»، بعضی سلاطین عثمانی آن جا را تعمیر نموده‌اند، متولی دارد و خدام چند.

یکی از حدود حرم شریف عمره گاه است به فاصله نیم فرسنگ در سمت مغرب شهر، در آن جا علامت حد حرم است و مسجد و اصطخری (۱) است و قهوه‌خانه، هر که قصد عمره مفرده داشته باشد، باید برود آن جا غسل کند و قصد نموده، احرام ببندد و مراجعت کند.

منا و عرفات

دیگر از توابع مکه، منا و عرفات است واقع در سمت شمال شهر، منا نیم فرسنگ دور است و در آن جا عمارات عالیه بنا نموده‌اند که در اوقات حج، مسکن حجاج و تجار است و در غیر فصل طفره گاه (۲) و محلّ عیش و تفرّج اهل مکه است و مسجدی در آن جا است معروف به «خیف»، به طول یکصد و ده ذرع و عرض نود ذرع و به فاصله در شمال آن جا بیابان عرفات است. در آن صحرا، جز گوسفندان بیشماری که برای قربانی آورده بودند، چند کله بز دیدم، به شکل مخصوصی که هیچ شباهت نداشتند به بزهای ایران، هیکل آنها کلیّه خیلی شبیه بود به آهو، موهای کوتاه داشتند خیلی نرم و براق، و بر جلد آنها کل‌ها [کرک‌ها] بود شبیه پوست پلنگ.

ذبیحه‌ای (۳) که در عرفات می‌شود نصیب جمعی سیاهان است. گوشت آنها را پهن می‌کنند بر روی سنگ‌های کوه عرفات، مواجه آفتاب به زودی خشک می‌شود، پس آنها را ذخیره می‌کنند برای آذوقه سالیانه خود.

چند مذبح (۴) در عرفات حفر نموده‌اند برای خون و فضولات قربانی، ولی حجاج را چندان اعتنایی به آنها نیست. هر کس در برابر خیمه خود قربانی می‌کند و به این سبب هوا خیلی متعفن می‌شود، اگر چه آن سیاهان، فضلات را به تدریج جمع آوری می‌کنند. در مکه معظمه سبزه و باغ نیست جز یک باغ نخلستان [که] در طرف جنوب است و دو باغ در طرف شمال، ولی چند قطعه سبزی کار در اطراف شهر هست که از آب چاه مشروب می‌شوند. نقاره‌خانه در مکه معظمه معمول است. همه روزه عصر در برابر باب عمارت شریف می‌کوبند و بعضی آلات موسیقی نیز معمول است هیچ مانعی نیست.

۱- معزّب استخر به معنی تالاب و آبگیر.

۲- تفریح گاه.

۳- قربانی.

۴- قربانگاه.

ص: ۱۷۸

معابر مکه معظمه، بازار سرپوشیده است با کوچی، که از دو طرف، عمارات تا سه- چهار طبقه کشیده شده، لهذا هوا حبس است و میدان و فضایی ندارد برای هوا خوری، جز صحن مسجد و میدانی که در خارج شهر به سمت شمال واقع است.

صفا و مروه

صفا و مروه دو کوه کوچکند در طرفین مسجد الحرام، به فاصله سیصد ذرع واقع شده‌اند. و صفا در دامنه کوه ابو قییس است و مروه در شمال مسجد است بر دامنه کوهی دیگر، و فیما بین آنها معبر عام است و بازار، یک ضلع معبر مسجد الحرام است و طرف دیگر عمارات و دکا کین است. این قطعه زمین، خیلی مقدس و محترم است و هیچ شبهه‌ای نیست که حضرت پیغمبر- ص- و بعضی از انبیای سلف، و ائمه طاهرین- ع- و اولیاء الله مکرر این مسافت را پیموده‌اند و با وجود این‌ها، اعراب مکه این قطعه زمین را از همه جا کثیف تر، نگاه داشته‌اند. و عمده سگ‌های مکه در همین معبر سکنی دارند.

به عزم مدینه طیبه

بعد از فراغ از اعمال، در ۲۷ ذیحجه، از مکه بیرون شدیم، به عزم مدینه طیبه، در اواسط محرم وارد مدینه شدیم، و آن را مدینه النبی نیز گویند، و سابق یثرب می‌گفتندش؛ شهری است جزو شرافت بزرگ مکه، واقع در جلگه به فاصله ۵۶ فرسنگ، در شمال غربی مکه، طول غربی‌اش از طهران ۱۱ درجه و عرض شمالی‌اش ۲۵ درجه، جمعیتش قریب یکهزار و دویست خانوار، این جا هجرت‌گاه حضرت ختمی مآب بوده، صاحب چند مدرسه است، و حجاج بعد از زیارت مکه معظمه به قصد زیارت حضرت پیغمبر ص-، به آن جا می‌آیند.

بلده‌ای است محصور، از خندق قدیم جز آثار قلیلی در بعضی نقاط چیزی باقی نیست. مسجد حضرت پیغمبر را خراب نموده‌اند و مسجدی به ظاهر عالی و بزرگ، سلطان عبدالمجید خان آن جا بنا نموده‌اند، و حالا از آثار مقدسه قدیم جز حدودی که بر روی ستون‌های سنگ [سنگی] نوشته‌اند، چیزی باقی نیست. مثل حدود مسجد نبی، و محل ستون حنانه، و محل محراب و منبر حضرت، و ابواب خانه حضرت، که معروف است به باب جبرئیل و باب میکائیل و غیره، و حدود خانه حضرت زهرا [س] و امثال آنها، و کاش همان بناهای خشت و گل به

ص: ۱۷۹

عینه، باقی بود.

شهر مدینه حالا هیچ شباهت به شهر قدیم ندارد. تمام عمارات سنگ تراشیده است و غالب سه طبقه الی چهار طبقه و به وضع مخصوصی است در روی زمین. عرض کوچه سه چهار ذرع می شود.

بعد هر طبقه از طرفین، خروجی دارد تا طبقه سیم و چهارم، می توان از بالا خانه این سمت کوچه، به آن سمت وارد شد و چنان است که گویا سقف شیروانی بر روی کوچه زده اند.

مرقد مطهر حضرت رسول- ص- و قبر شیخین را به شکل حرم بیت الله، مربع و مرتفع بالا آورده اند و پیراهنی بر آن کشیده اند، و آن با قبر حضرت زهرا [علیها السلام] در یک گوشه مسجد واقع شده، مسجد را صحن بزرگی است و اطرافش ستون ها و ایوان ها است. بر سر ستون ها اسم «الله» و اسم مبارک «حضرت پیغمبر- ص-» و اسامی «عشره مبشره» اسامی «ائمہ طاهرین» را با طلا به خط جلی نوشته اند. و بنای این مسجد و متعلقات آن، از سلطان عبدالمجید خان است. و بنای قبر مطهر و ضریح از قایتبا [ی] است. و سه طرف مسجد به شارع عام است که با سنگ تراشیده خیلی منقح (۱) ساخته اند. و از قبور معروفه در خود مدینه، قبر عبدالله پدر حضرت- ص- است که در بازار مسگران واقع شده.

قبرستان بقیع

قبرستان بقیع در خارج مدینه است، مقابل یک دروازه، و کوچه ای در میان فاصله است. در این قبرستان یک بقعه ای است از تعمیرات سلطان محمود خان، مشتمل بر قبور مطهره چهارتن از ائمه- ع-؛ امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق- علیهم السلام- به انضمام دو قبر دیگر، یکی قبر عباس عم پیغمبر- ص- و دیگر قبر فاطمه بنت اسد، یا فاطمه زهرا و در پشت این بقعه مطهره بیت الاحزان است به فاصله قلیلی، و در طرفی از این بقعه مطهر قبر شیخ احمد بحرینی است. و دیگر چند بقعه در قبرستان هست به اسم بنات النبی- ص-، و زوجات النبی، و حلیمه مادر رضاعی حضرت، و در آخر قبرستان مقبره خلیفه سیم است.

و در طرف شمال شرقی مدینه کوه احد است و در دامنه کوه قبر مطهر حضرت حمزه سید الشهداء- ع- است، که مسجد و صحنی دارد. از بناهای سلطان عبدالمجید خان، و در پشت دیوار شمالی، قبور سایر

۱- پاکیزه و زیبا.



ص: ۱۸۰

شهدای احد است. حصار خاکی خیلی مختصر و پستی (۱) دارند در شرف انهدام، و در نزدیکی آن‌ها بقعه‌ای است، مدفن دندان مبارک حضرت - ص -.

در مدینه و اطرافش، چند رشته قنات جاری است و باغات خوب دارد، خاصه در راه احد. باغ‌های اطراف شهر را هر کدام تا دو-سه ذرع خاکشان را، دستی برداشته‌اند محض آن که آب قنات به آنها بنشیند.

مظلومیت شیعیان مدینه

اهل مدینه، مردانشان، غالب کوسج‌اند و سفید پوست، ولی بد زبان و خشن و بسیار تنگ معیشت، خاصه طایفه نخاوله (۲)، که منسوب‌اند به حضرت سجاد - ع -، جمیع شیعه خلص‌اند و عجب این است که اهل مدینه ایشان را کلاب مدینه نامیده‌اند. این طایفه در خارج شهر قدیم، خانه‌های بسیار پست خرابه دارند، و به کمال سختی زندگانی می‌کنند، و اهل مدینه آن‌ها را به حرم مطهر و به مسجد النبی راه نمی‌دهند، و گاه گاه اتفاق نموده، می‌ریزند در خانه‌های ایشان، می‌زنند و می‌کشند و غارت می‌کنند! اعتقاد این بنده آن است که اگر احدی، یک فلوس در مشرق زمین نذر داشته باشد، با وجود آن‌ها و در صورت امکان رسانیدن به آنها به توسط حجاج، حرام است که به دیگری بدهد، زندگانی نه آنقدر بر آن بیچارگان تلخ و صعب است که بتوان شرح داد.

از عادات اهل مدینه این است که اغلب بُز نگاه می‌دارند برای شیر. و همه روزه صبح پستان آن‌ها را می‌بندند [و] از خانه بیرون می‌کنند. این بزها تا وقت غروب در کوچه‌ها می‌گردند و وقت شام به منازل خود مراجعت می‌کنند. و معلوم نیست که این حیوانات بیچاره چه می‌خورند و می‌آشامند! چون که در کوچه‌ها هیچ چیز پیدا نمی‌شود که قابل خوردن باشد جز خاکروبه، و شب آن‌ها را می‌دوشند!

خانه زاد در این واقعه متحیر بود تا به واسطه‌ای این خبر را شنید که در زمان حضرت ختمی مآب - ص - اهل مدینه شکایت بردند به خدمت حضرت که ما ناچاریم بز نگاه داریم برای خوردن شیر، و چیزی نداریم به آن‌ها بخورانیم. بیابان‌های ما خشک است و بی‌علف، حضرت در جواب، کلام معجز بیانی فرمودند که: هر روز صبح بزها را از خانه بیرون کنید و شب بگیریید، خداوند روزی آنها را می‌دهد، و از آن زمان این رسم باقی مانده تاکنون، و به

۱- کوتاه.

۲- نام طایفه‌ای از اهالی مدینه است که در خیابان ابی طالب کنونی ساکن‌اند و اغلب قریب به اتفاق آنان شیعه‌اند.

ص: ۱۸۱

برکت کلام حضرت آنها زنده‌اند و معلوم نیست چه می‌خورند!

برخورد خشن با عجم‌ها

آن چه خانه زاد در خاک حجاز دید، این است که مردم عجم نمی‌دانم از چه بابت در انظار مردم آن جا مغضوب و حقیر و خفیف‌اند، بلکه از سگ پست‌تراند و با وجود آن که در این سنوآت، به حسن کفایت حاجی میرزا حسن خان کار پرداز مقیم جده، خیلی رفاهیت دست داده باز خالی از خطر نبود، خاصه در مدینه طیبه که خون و مال عجم را حلال و مباح می‌دانند، و به هر قسم بتوانند در صدمه حجّاج کوتاهی نمی‌کنند حتّی سید حسن مطوّف، که از جانب جناب معین الملک، برای مطوّفی حجّاج ایران مأمور است، کمال بد سلوکی را می‌نماید.

سال‌ها است رسم چنین شده که هر نفر حاجی مبلغ دو ریال فرنگ که معادل دوازده هزار دینار باشد به او بدهند تا در میان مزورین (۱) و خدّام حرم قسمت کند.

این مرد وحشی بی‌ادب، با جمعی از خواجه‌ها (۲) و عسکر (۳)، برای وصول این تنخواه، در نیمه شبی بی‌خبر وارد اردوی حجّاج بی‌صاحب می‌شود و در وقتی که مردم در چادرهای خود خوابیده‌اند، بعضی تنها و بعضی با عیال، بدون اذن شیخون زده می‌ریزند بر سر آنها، و با کمال خفّت آن وجه را وصول می‌کنند عجیب این است که اهل مدینه با این کمال بی‌ادبی و وحشی‌گری، مردم ایران را یک ذره، و قری نمی‌نهند و در نوع انسان محسوب نمی‌دارند!

در مسجد حضرت پیغمبر - ص - جمعی از حجّاج هندی [را] دیدم با عیان منزل نموده بودند. بسیار کثیف و مندرس بودند. همه روزه در آفتاب بر روی فرش‌های پاکیزه نشسته، شپش می‌کشند و می‌خوابیدند، و گستاخانه حرکت می‌کردند و کسی متعرّض آنها نمی‌شد.

ممنوعیت زیارت

و اهل ایران با آن که اغلب به لباس منقّح بودند، روزها را اختیار نداشتند که چندان در مسجد برای زیارت توقف کنند، و تنها جرأت نمی‌کردند به مسجد روند و شب‌ها را بکلی ممنوع بودند از دخول مسجد. با وجود آن که خیلی به احتیاط حرکت می‌کردند، روزی در کوچه مدینه دیدم دو نفر ایرانی قوی هیکل، به اتفاق از برابر دکانی گذشتند، شاگرد دکان که طفلی بود فروجست و با هر دست یک نفر را

۱- زیارت دهندگان.

۲- مردان خایه کشیده، در قدیم رسم بر این بوده از اینگونه مردان برای خدمتکاری در حرم‌ها استفاده می‌کردند و هنوز هم بقایای آنان در مدینه النبی - ص - و حرم رسول خدا - ص - یافت می‌شوند.

۳- لشکر.

ص: ۱۸۲

گرفت و کشانید به سمت دکان خود به قصد اذیت، و آن دو نفر با آنکه طفل را لقمه‌ای می‌توانستند نمود، جرأت اظهار حیات نکردند و مثل اسیر در چنگ آن طفل بودند، تا شخصی دیگر آنها را خلاصی داد!

بواب کریمه المنظر

در قبرستان بقیع، بقعه ائمه طاهرین، بوابی (۱) دارد کریمه المنظر (۲)، چماق به دست، غضب آلود، هر نفر ایرانی که خواهد به قصد زیارت داخل شود با کمال تشدد (۳) یک صاحبقران (۴) از او می‌گیرد و اگر بخواهد آن شخص روزی پنج مرتبه مثلاً وارد شود، باید پنج قران بدهد و همین که قلیلی آن جا ماند زیارت نخوانده، گوید بیرون شو.

شخصی خواست روزی بانی یک مجلس روضه شود در تحت قبه مطهر ائمه، بواب مانع شده، مبلغ دو روپیه که شش هزار دینار باشد داد تا اذن حاصل نمود.

و این همه ایرادات برای عجم است.

با اعراب احدی را کاری نیست.

و از امتیازات اعراب، که در تمام خاک عربستان دیدم، این است که، هرگاه منازعه‌ای (۵) رخ دهد فیما بین یک نفر عرب و یک نفر عجم، آن عرب حق دارد که هر نوع فحش و تهمت بر آن عجم نسبت دهد ولی عجم حق یک کلمه سؤال و جواب ندارد و آلا آن قدر اعراب بر سر او می‌ریزند و می‌کوبندش که هلاک شود!

در خاک حجاز هر ملت به لباس خود آزادانه راه می‌رود، آلا اهل ایران، که یا باید عرب شوند یا افندی (۶)، با وجود آن همین قدر که شناختند عجم است مورد تمسخر و استهزا است!

از کارهایی که حاجی میرزا حسن خان کارپرداز امسال در مکه نمود این بود که روزی یک نفر دهقان ایرانی، خواست به طواف بیت الله مشرف شود، گیوه خود را با شال دستمال بر پشت پیچید و داخل مسجد شد. یکی از خواجه‌های حرم ملتفت شده، در حین طواف چند چماق سخت بر کتف او بنواخت، احدی از بستگان کار پرداز خانه ایران، واقعه را از دور دیده، به کار پرداز اطلاع داد. مشار الیه در صدد قصاص برآمد، به اذن جناب شریف و پاشای مکه، آن خواجه را در همان محل که چماق زده بود به سیاست (۷) رسانیدند، ولی این ایرادات همان بر حجاج ایرانی است. اعراب مختلف، نعلین زیر بغل گذاشته، وارد مسجد می‌شوند و احدی متعرض آنها نمی‌شود.

خلاصه این است که به سبب

۱- دربان و نگهبان.

۲- بد قیافه و زشت صورت

۳- درشتی کردن و سخت گرفتن.

۴- سکه‌هایی که از زمان صفویه تا ناصر الدین شاه قاجار ضرب شده و در روی آنها کله صاحبقران نقش بوده است.

۵- دعوا و درگیری.

۶- صاحب، مالک، این کلمه در ترکی عثمانی به طریق احترام به جای کلمه آقا، به علما و نویسندگان و سایر اشخاص اطلاق شده است.

۷- عقوبت و مجازات.



ص: ۱۸۳

مجهولی، همه ساله جمعی مردم ایران در زحمت و مشقت‌اند.

بعد از خروج از مدینه طیبه، به سمت جبل حرکت نمودیم. از مدینه تا نجف اشرف هیچ آبادی در عرض راه نیست، جز «مستجده»، «جبل» و بعضی سیاه چادر مختصر که قلیلی از اعراب بدوی در آنها منزل می‌کنند.

مستجده: سه منزل قبل از جبل است، قریه‌ای است معتبر و باغات زیاد دارد از نخل و مرکبات. و جبل قصبچه‌ای است از ایالت «نجد»، قریب دوست خانوار جمعیت دارد، مقرّ حکومت محمد امیر جبل است. به عرض شمالی ۲۹ درجه و به طول غربی ۶ درجه از طهران واقع است، در جلگه همواری که چول (۱) است و ریگزار، و ساکنانش همه اعراب بدوی می‌باشند.

و نجد واقع است فیما بین «لحسا» و «حجاز» و بیابان‌های کویر، و قریب سیصد هزار نفر جمعیت آن جا است. هوایش خیلی گرم است ولی سالم، آبش قلیل، ساکنانش اغلب بادیه نشین، ضیاع و عقارشان اسب است و اشتر و گوسفند و طایفه وهابی عمده از این جا خروج نمودند.

بعد از طیّ راه جبل در ۱۴ ربیع الاول، وارد نجف اشرف شدیم. قریب هشتاد روز این سفر طول کشید. در تمام این مدت جمعی کثیر از حجاج عجم در بیابان کویر عربستان سرگردان و حیران، و همگی اسیران؛ اول: به دست عبدالرحمان امیر حاج که از جانب محمد، امیر جبل است.

دویم: به دست حمله داران متقلّب، که مرتکب انواع قبایح می‌شوند، جز چند نفری مثل حاجی عیّاس قازی (۲) نجفی و حاجی اسماعیل اصفهانی. سیّم: به دست عکّام‌ها که مهار اشتر می‌کشند و مستغنی از تعریف‌اند. رسم محمد امیر جبل این است که همه ساله قبل از موسم حجاج، شخصی را مثل عبدالرحمان یا قنبر غلامش می‌فرستند به نجف اشرف، تا در پنجم ذیقعد حجاج را حرکت دهد، و در چهارم ذیحجه وارد مکه معظمه نماید. و نظر به آن که از میان عشایر مختلفه وحشی تر از خودشان، باید به سلامت عبور دهد و به همگی تعارفات بدهد، از هر نفر شتر سوار به عنوان اخوّه، مبلغ پانزده تومان تخمیناً می‌گیرد و اعراب را مطلقاً اخوّه نصف می‌گیرد و پیادگان حجاج، از قدیم معاف بوده‌اند. و مدینه طیبه اگر چه در کنار راه است، وقت رفتن به آن جا نمی‌برند، محض آن که ناچار از این راه مراجعت کنند. و در مراجعت به مدینه می‌برد و از خاک نجد

۱- بی آب و علف.

۲- منسوب به قاز که نوع پولی بوده. مؤلف.

ص: ۱۸۴

عبور می‌دهد و به نجف وارد می‌سازد. گاه در اربعین و اغلب تا اواخر صفر و از همان قرار باز اخوه می‌گیرد. ولی بر سر این قراردادها نمی‌ایستد.

همه ساله پیادگان بیچاره را دست درازی می‌کنند؛ از جمله در این سال، رسم عبدالرحمان بر این بود که در هر منزل جمعی از پیادگان را به دلالت و محصلی حاجی حمودی نجفی می‌طلبید و حکم می‌داد چند نفر از اعراب اشد کفراً و نفاقاً، با چماق‌های قوی بر سر هر نفر می‌ریختند و آن مظلوم را بی‌محابا (۱) آنقدر می‌زدند که گاه می‌مرد! و آنچه ممکن بود از درهم و دینار وصول می‌کردند و حاجی جواد حمله دار، پسر حاجی عابد، تبعه دولت ایران در زیر چماق محمد این سال شهید شد.

پس در اواخر که به قدر ۲۳ نفر پیاده باقی مانده بود، خانه‌زاد اطلاع یافت، عبدالرحمان را طلبید، تهدید زیاد نمود گفت:

که اگر اولیای دولت ابد مدت ایران می‌دانستند که شماها با این سخت دلی و طمع، چه قسم سوء سلوک با حجاج عجم می‌نمایید، البته غدغن می‌نمودند که راه جبل به کلی مسدود شود و وعید نمود که، اگر اجل مهلت داد، مراتب سوء سلوک شما را در تقویم چاپی مندرج خواهد نمود، و به عرض اولیای دولت خواهد رسانید.

خلاصه طاقه شالی به او دادم و بقیه الشیف (۲) را رهانیدم.

باز هر روز به بهانه و اسمی، عوارض از جانب عبدالرحمان و حمله داران، بر حجاج عجم طرح می‌کردند و حاجی حمودی به بدترین اقسام می‌گرفت و تا احتمال می‌دادند که در کیسه حجاج دیناری هست، در بیابان سرگردان و تشنه و گرسنه، ایشان را می‌گردانیدند. و این همه مصیبت، مخصوصاً در حین مراجعت است.

حاجی حمودی شخصی است از اهل نجف و برادری دارد جاسم نام، با بعضی بستگان دیگر همه ساله به اتفاق حجاج از نجف بیرون می‌رود، و شخصی است از اصل لامذهب، ولی با هر جماعت که همراه شد تابع مذهب اوست. در نجف شیعه است، و در خیل امیر جبل، سنی متعصب است، در اردوی حجاج شریک دزد است و رفیق قافله و امین و طرف مشورت.

عبدالرحمان شخصی است بی انصاف و سخت دل و آن چه صدمات و واردات بر حجاج رخ دهد، به دلالت اوست. و اگر اقلأ غدغن می‌شد که این مرد و اتباعش، حجاج را همراهی نکنند، فوزی عظیم بود.

۱- بی باکانه و بر خلاف انصاف و عدل.

۲- کسانی که از دم تیغ دشمن جان سالم بدر برده‌اند.

ص: ۱۸۵

پس خانه زاد لازم شمرد، که عامه ناس را آگاهی دهد که امروز طریق وصول به مکه معظمه و مراجعت منحصر به راه جبل نیست. الحمد لله چندین راه امن مفتوح است:

اول: راه سلطانی شام که در وقت رفتن، به مدینه طیبه هم مشرف می‌شود.

دوم: راه اسلامبول، باید حجاج ایران از انزلی به سمت تفلیس روند و بعد از اسلامبول و از کنار مصر بگذرند و به جده وارد شوند. سیم: راه بصره که خانه‌زاد پیمود.

چهارم: راه بوشهر که پانزده روزه به جده می‌رساند و در مراجعت بعد از زیارت مدینه، باز از راه شام می‌توان رفت، و یا از بندر یثیع، اگر امن باشد، چون نزدیک مدینه است [می‌توان] بر کشتی نشست و به هر جا خواهند رفت.

و یثیع بندری است از حجاز، نسبت آن به مدینه مثل جده است به مکه، قصبچه‌ای است محصور، و به فاصله ۱۷ فرسنگ در جنوب غربی مدینه واقع است.

کشتی‌های زیاد تا کنار آن می‌آیند ولی امتیّت ندارد. مردمانشان وحوش‌اند، هرگاه ممکن می‌شد آن جا را معبر قرار دهند تفاوت کلی در مخارج و مدت سفر، برای حجاج منظور بود. کشتی در نیمه شوال از بغداد حرکت می‌کرد، در بیستم ذیقعه حجاج به یثیع وارد می‌شدند و از مدینه ده روزه یا کمتر می‌رسیدند به مکه. بعد از فراغ از اعمال، در پانزدهم الی بیستم ذیحجه، از جده بر کشتی می‌نشستند و به هر سمت می‌خواستند به بمبئی و مصر و اسلامبول و بوشهر یا بصره حرکت می‌کردند.

اگر قصد عتبات عالیات بود ممکن می‌شد که در پانزدهم الی بیستم محرم وارد بغداد شوند، پس تا ممکن شود حجاج، خود را به دست آن سه - چهار طایفه وحشی به اسیری ندهند و خود را مسلوب الاختیار ن سازند و جان و مال را در معرض تلف نیاندازند و عاقبت به قحط و بی‌آبی گرفتار نشوند. کاش از جانب اولیای دولت ابد مدت، این راه جبل چند سالی غدغن و مسدود می‌شد تا شاید نظامی می‌گرفت.

ص: ۱۸۶

پی نوشتها:







ص: ۱۸۹

جاریهای حج

## آزمون سراسری مدیران کاروانهای حج سال ۱۳۷۷

بسم الله الرحمن الرحيم، حمد و سپاس خداوند بزرگ را که توفیق طواف کعبه دلها و قبله جانها را عنایت فرمود و در میعادى همگانی، در موسم حج، خدمت به زائران کعبه و حرم پیامبرش - ص - را به ما ارزانی داشت.

با درود فراوان بر پیامبر خدا، خاتم نبوت، حضرت محمد - ص - و عترت طیبه‌اش - علیهم السلام - به خصوص ولی خدا و خاتم امامت و با استعانت از ارواح پاک شهدای راه حق و فضیلت از صدر اسلام تا کنون، خاصه روح ملکوتی امام راحل کبیر - رحمه الله علیه - باغبان شهادت، احیاگر حج ابراهیمی و اسلام ناب محمدی - ص - و با سلام و درود بر خلف صالح او رهبر معظم انقلاب اسلامی و ولی امر مسلمین حضرت آیت الله خامنه‌ای - مد ظله العالی - شرایط و ضوابط آزمون سراسری مدیران کاروانهای حج تمتع با هدف انتخاب مدیران کاروانهای حج تمتع سال ۱۳۷۷ برای کلیه مراکز استانها و شهرستانها و نواحی و بخشهای تابعه فرمانداریها از طریق آزمون کتبی، مصاحبه و تحقیق به شرح زیر اعلام می‌گردد:

الف - شرایط عمومی

۱- تابعیت جمهوری اسلامی ایران.

۲- مسلمان و معتقد بودن به نظام

ص: ۱۹۱

جمهوری اسلامی ایران و ولایت فقیه و التزام عملی به آن.

۳- اعتقاد و التزام به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

۴- عدم وابستگی به گروه‌ها و جریانات ضد انقلاب (اعم از الحادی، التقاطی، مفسده جو، اخلاک‌گر و ...).

۵- عدم اشتها به فساد اخلاقی.

۶- برخورداری از سلامت جسمی و توانایی انجام کار.

ب- شرایط اختصاصی

۱- داشتن مدرک تحصیلی سیکل اول متوسطه یا پایان دوره راهنمایی نظام جدید، برای داوطلبانی که سابقه مدیریت حج تمتع دارند و یا داشتن دیپلم کامل متوسطه برای داوطلبانی که سابقه مدیریت حج تمتع ندارند.

۲- داشتن حداقل ۳۰ و حداکثر ۵۰ سال سن (متولدین سالهای ۱۳۲۷ تا ۱۳۴۷) برای داوطلبان جدید و داشتن حداکثر ۵۵ سال سن (متولدین ۱۳۲۲) برای کسانی که سابقه مدیریت دارند.

تبصره- ملاک محاسبه سن داوطلب، سال تولد مندرج در شناسنامه جدید جمهوری اسلامی ایران در زمان ثبت نام خواهد بود.

۳- داشتن حداقل سه سال سابقه در امر حج تمتع؛ اعم از بازرس، کادر اجرایی ستادهای حج و خدمه کاروان.

تبصره ۱- داشتن حداقل یک سفر حج تمتع به عنوان مدیر یا بازرس یا کادر اجرایی ستادهای حج و یا خدمه کاروان از سه سال فوق در طول سالهای ۱۳۷۱ لغایت ۱۳۷۶ الزامی است.

تبصره ۲- کسانی که سابقه ۳ سال حج تمتع داشته باشند، در صورتی که واجد شرایط تبصره فوق (۱) نباشند، چنانچه در فاصله سالهای ۷۱ تا ۷۶ یک سفر عمره تحت عناوین مدیر یا عوامل خدماتی داشته باشند نیز می‌توانند متقاضی شوند.

تبصره ۳- اعزام سالهای ۷۱ تا ۷۶ در صورت ارائه گواهی و مدارک معتبر، قابل قبول می‌باشد.

۴- متأهل بودن.

۵- بومی بودن؛ یعنی هر داوطلب تنها می‌تواند داوطلب مدیریت کاروان برای شهرستانی شود که در آنجا فعلاً ساکن است.

تبصره ۱- منظور از شهرستان، نواحی تابعه فرمانداری مربوط است.

تبصره ۲- افرادی که در محل

ص: ۱۹۲

سکونتشان به عنوان مدیر پذیرفته شوند؛ چنانچه هر زمان و به هر دلیل تغییر مکان محل سکونت، از شهری به شهر دیگر یا از استانی به استان دیگر دهند، سازمان حج هیچگونه تعهدی برای ادامه استفاده خدمت از آنان در امر مدیریت این دوره نخواهد داشت. لذا مدیریت کاروان برای هر فرد صرفاً در شهرستان محل سکونت فرد مطرح می‌باشد.

۶- شرکت و قبولی در آزمون کتبی و مصاحبه حضوری و عدم وجود مشکل یا مانع در تحقیقات انجام شده.

تبصره- برادران اهل سنت می‌توانند در مناطقی که اهل سنت ساکن هستند برای شرکت در آزمون داوطلب شوند.

ج- مقررات وظیفه عمومی

داوطلبان لازم است از نظر مقررات وظیفه عمومی، برابر آیین نامه‌های مربوط برای ثبت نام و شرکت در آزمون و در صورت پذیرش معنا نداشته باشند.

د- ثبت نام

هر داوطلب می‌تواند با مطالعه شرایط عمومی و اختصاصی مندرج در دفاتر منتشر شده، در صورت واجد شرایط بودن نسبت به تکمیل تقاضانامه ثبت نام و شرکت در آزمون سراسری مدیریت کاروان حج تمتع سال ۱۳۷۷ (فرم ب)، اقدام و فرم تقاضانامه تکمیل شده را به انضمام سایر مدارک مورد نیاز از روز یکشنبه ۲۰/۸/۷۵ لغایت روز سه‌شنبه ۲۰/۹/۷۵ از طریق پست سفارشی به آدرس تهران- صندوق پستی ۱۱۱۱۵-۱۴۵۷۸- سازمان حج و زیارت- اداره کل امور راهنمایان و ستادها ارسال و رسید دریافت دارد. بدیهی است هر داوطلب بهنگام دریافت کارت ورود به جلسه آزمون باید رسید پست سفارشی ارسال مدارک ثبت نام را به‌مراه داشته باشد.

یادآوری‌های مهم: افراد ذیل مجاز به ثبت نام و شرکت در آزمون نمی‌باشند

۱- افرادی که به هر صورت در لیست معاف سالهای گذشته سازمان حج و زیارت بوده یا به دلیل ضعف عملکرد سالهای قبل، نامشان در لیست «مردودین عملکردی» قرار گرفته است.

۲- نظر به اهمیت و حساسیت برخی از مشاغل و موقعیت مسئولان و جلوگیری از بروز اختلال در روند اجرایی دستگاههای دولتی با توجه به وقت قابل

ص: ۱۹۳

توجهی که مسئولیت کاروان در طول سال از مدیران طلب می‌نماید، متصدیان مشاغل و موقعیت‌های مختلف شامل: روحانیت معظم، نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی، قضات، مدیران عامل، مدیران کل و بالاتر دستگاه‌های دولتی و مشاغل همتراز آن، شهرداران، بخشداران و اعضای نیروهای مسلح نمی‌توانند داوطلب مدیریت کاروان شوند.

۳- شاغلان و کارمندان سازمان حج و زیارت و بعثه مقام معظم رهبری در هر سمتی مجاز به شرکت در آزمون نخواهند بود.  
ه- تذکرات مهم:

۱- چون مدیران کاروانها از بین داوطلبان واجد شرایط به ترتیب نمرات به دست آمده، آزمون کتبی و اولویتها و مصاحبه پس از تحقیق و بررسی، در حد نیاز هر محل انتخاب می‌شوند، لذا ارسال مدارک و شرکت در امتحان هیچگونه تعهدی برای سازمان حج و زیارت ایجاد نخواهد کرد.

۲- پذیرش داوطلبان برای سال ۱۳۷۷ در صورت نیاز فقط برای یکسال مدیریت اعتبار دارد و ادامه کار آنان در سالهای بعد بستگی به تصویب هیأت تعیین صلاحیت و تأیید عملکرد قبلی آنان دارد.

۳- نظر به این که مجموعاً به میزان دو برابر ظرفیت مورد نیاز هر شهرستان مدیر گزینش خواهد شد، لذا مدیران منتخب در صورت تأیید عملکرد آنان و نداشتن منع، به صورت یکسال در میان، اعزام خواهند گردید.

۴- با توجه به این که مدیران کاروانها باید برای انجام امور محوله حداقل ۴ ماه در ایام سال با سازمان همکاری داشته باشند، لذا از برادرانی که به علت اشتغالات گوناگون از ادامه همکاری به صورت فوق در سال آتی یا سالهای آینده معذورند، تقاضا می‌شود از ارسال تقاضا و مدارک خودداری فرمایند.

۵- نظر به این که پذیرش داوطلبان مدیریت در حج، صرفاً از طریق این آزمون خواهد بود، لذا کلیه متقاضیان واجد شرایط؛ اعم از مدیران فعلی و قبلی، در صورت تمایل، باید در این آزمون شرکت نمایند.

و- امتحانات

۱- آزمون سراسری مدیریت کاروان حج در دو مرحله برگزار خواهد شد:

۲- آزمون مرحله اول: آزمون

ص: ۱۹۴

مرحله اول به صورت کتبی و تست چهارگزینه‌ای برای کلیه داوطلبان متقاضی برگزار خواهد شد. مواد آزمون مرحله اول و منابع تهیه سؤالات به شرح زیر است:

۱- ۲ مواد آزمون کتبی: در آزمون مرحله اول به هریک از داوطلبان یک دفترچه آزمون حاوی ۱۸۰ سؤال تستی چهارگزینه‌ای داده خواهد شد که داوطلبان باید در مدت ۱۸۰ دقیقه به آنها پاسخ دهند.

عناوین، تعداد سؤالات و مدت پاسخگویی به هریک از آنها به شرح جدول شماره ۱ می‌باشد.

جدول شماره ۱- مواد امتحانی، تعداد سؤالات و مدت پاسخگویی به آنها

عنوان تعداد سؤال از شماره تا شماره مدت لازم برای پاسخگویی احکام و مناسک حج ۳۰۳۰۱۳۰ دقیقه آگاهی نسبت به کشور عربستان ۲۰۵۰۳۱۲۰ دقیقه مباحث عقیدتی ۲۰۷۰۵۱۲۰ دقیقه تاریخ اسلام و اماکن مکه و مدینه ۳۰۱۰۰۷۱۳۰ دقیقه اسرار و معارف حج ۲۰۱۲۰۱۰۱۲۰ دقیقه آشنایی با شیوه مدیریت در حج و مسائل مربوط به آن ۳۰۱۵۰۱۲۱۳۰ دقیقه اطلاعات جغرافیایی ۱۰۱۶۰۱۵۱۱۰ دقیقه زبان عربی ۲۰۱۸۰۱۶۱۲۰ دقیقه ۲-۲ منابع آزمون کتبی: منابع آزمون کتبی برای هر یک از مواد امتحانی به شرح جدول شماره ۲ می‌باشد.

جدول شماره ۲- منابع تهیه سؤالات آزمون مرحله اول

عنوان آزمون منابع تهیه سؤال احکام و مناسک حج ۱- مناسک حج حضرت امام خمینی (ره) ۲- احکام دین، تألیف حجة الاسلام والمسلمین آقای فلاح زاده



ص: ۱۹۵

آگاهی نسبت به کشور عربستان ۱- شناخت عربستان ۲- آشنایی با قوانین و مقررات عربستان تألیف آقای دکتر طالقانی مباحث عقیدتی ۱- آیین و هابیت تألیف آیت الله جعفر سبحانی ۲- فقه تطبیقی تألیف حجج اسلام مهدی پیشوایی و حسین گودرزی تاریخ اسلام و اماکن مکه و مدینه ۱- فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام- ص- تألیف آیت الله جعفر سبحانی ۲- آثار اسلامی مکه و مدینه تألیف حجت الاسلام و المسلمین رسول جعفریان اسرار و معارف حج در راه برپایی حج ابراهیمی تألیف حجت الاسلام و المسلمین عمید زنجانی آشنایی با شیوه مدیریت در حج و مسائل مربوط به آن ۱- مدیریت در کاروانهای حج از انتشارات نشر مشعر ۲- کمکهای اولیه ویژه حج- آتش نشانی، از انتشارات نشر مشعر ۳- دستور العملهای اجرایی حج ۷۶- بهداشت در حج، از انتشارات نشر مشعر اطلاعات جغرافیایی اطلس مدینه منوره، از انتشارات نشر مشعر زبان عربی حواری حول شؤون الحج، از انتشارات نشر مشعر ۳- ۲- آزمون مرحله اول در صبح جمعه ۲۳/۳/۱۳۷۶ در محلهایی که متعاقباً اعلام خواهد شد به طور همزمان برگزار می گردد.

۴- ۲- پس از برگزاری آزمون مرحله اول (آزمون کتبی تستی)، فهرست اسامی پذیرفته شدگان مرحله اول از بین متقاضیان هریک از شهرستانهای مختلف

ص: ۱۹۶

کشور بر اساس نمره کل اکتسابی آزمون کتبی و نمره حاصل از سوابق و اولویتهای داوطلبان، تا ۳ برابر ظرفیت مورد نیاز هر یک از شهرستانها استخراج و اعلام خواهد شد.

۳- آزمون مرحله دوم (مصاحبه): از کلیه پذیرفته شدگان آزمون مرحله اول، بر اساس برنامه زمانی که به همراه فهرست اسامی آنان اعلام می‌گردد، برای شرکت در مصاحبه حضوری دعوت به عمل خواهد آمد. مصاحبه حضوری منحصراً در تهران برگزار می‌گردد و شامل موارد زیر می‌باشد:

۱- ۳- مدیریت و وظایف مدیر در حج درباره احکام حج و آشنایی با اماکن مدینه و مکه و تاریخ اسلام و قدرت مدیریت.

۲- ۳- مکالمه زبان عربی.

۳- ۳- روان خوانی قرآن مجید.

ز- سوابق و اولویتها

هر داوطلب می‌تواند با ارائه مدرک معتبر در رابطه با موارد ذیل، از امتیازات در نظر گرفته شده در گزینش مرحله اول بهره‌مند شود.

۱- سوابق حج تمتع شامل مدیریت و معاونت و خدمه کاروانها، بازرسین و اعضای ستادهای حج بر اساس گواهی سازمان حج و زیارت و بعثه مقام معظم رهبری و یا ارائه تصویر کارت معاونت و خدمه کاروان و احکام مدیریت یا بازرسی و ستادی.

۲- مدارک تحصیلی به ترتیب اولویت شامل دکتری، فوق لیسانس، لیسانس، فوق دیپلم، دیپلم، بر اساس گواهی مراجع ذیربط.

۳- سوابق شرکت در دفاع مقدس به ازای مدت حضور در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل، بر اساس گواهی نیروی مقاومت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان یا اداره عملیات و خدمات پرسنلی ستاد مشترک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مرکز (فرم شماره ۱) و یا اداره کل امور جهادگران استان (فرم شماره ۲).

۴- سوابق آزادگی برای آزادگان سرافراز مبنی بر مدت اسارت آنان از ستاد رسیدگی به امور آزادگان استان ذیربط (فرم شماره ۳).

۵- سوابق جانبازی برای جانبازان عزیز انقلاب اسلامی با معلولیت ۲۵ درصد به بالا- از ستاد بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی استان ذیربط (فرم شماره ۴).

ص: ۱۹۷

تذکر مهم: جانبازان عزیز انقلاب اسلامی در صورتی که دارای کارت جانبازی باشند، می‌توانند تصویر کارت جانبازی را ارسال دارند.

۶- بستگی با شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی شامل فرزندان، برادر، پدر و همسر شهید بر اساس گواهی بنیاد شهید انقلاب اسلامی استان ذریبط.

۷- آن دسته از داوطلبانی که در حال حاضر اشتغال به تحصیل دارند، با ارائه گواهی از دانشگاه مربوط، مبنی بر گذراندن تعداد واحدهای مورد نیاز مقاطع تحصیلی از امتیاز و نمره آن مقطع می‌توانند استفاده نمایند؛ مثلاً دانشجویان کارشناسی با ارائه گواهی، گذراندن واحدهای مورد نیاز مقطع فوق دیپلم از نمره آن بهره‌مند خواهند شد.

ح- نحوه گزینش نهایی مرحله اول

۱- گزینش آزمون مرحله اول از بین داوطلبانی که حد نصاب نمره علمی لازم را بر اساس مواد آزمون کتبی احراز کرده باشند، با توجه به ضوابط مربوط انجام خواهد شد.

۲- گزینش نهایی آزمون مرحله اول بر اساس نمره کل حاصل از ۹۰ درصد نمره آزمون کتبی و ۱۰ درصد نمره اکتسابی از سوابق و اولویت‌ها (مجموع امتیازات داوطلب بر اساس ضوابط بند «ز» این دفترچه) انجام خواهد شد.

تذکر: در صورتی که در هریک از شهرستانها، تعداد زائران به حد نصاب تشکیل یک کاروان برسد، برای آن شهرستان مدیر تعیین می‌گردد.

ط- ثبت نام برای شرکت در آزمون

هر داوطلب برای ثبت نام باید پس از مطالعه دقیق دفترچه، چنانچه واجد شرایط شرکت در آزمون باشد اقدامات زیر را انجام دهد.

۱- مبلغ ۲۰،۰۰۰ ریال (بیست هزار ریال) بابت ثبت نام و شرکت در آزمون سراسری مدیریت کاروان حج تمتع سال ۱۳۷۷ به حساب شماره ۹۰۰۳۵ نزد بانک ملی ایران شعبه سازمان حج و زیارت، بنام درآمدهای متفرقه سازمان حج و زیارت (قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی ایران در سراسر کشور) پرداخت و رسید آن را دریافت دارد.

۲- تقاضانامه ثبت نام در آزمون (فرم ب) را به صورتی که در بند «ک» شرح داده می‌شود تنظیم و تکمیل کند.

۳- پشت و روی برگ مشخصات

ص: ۱۹۸

داوطلبان آزمون ورودی کاروانهای حج تمتع (فرم الف) را به طور کامل، دقیق و خوانا تکمیل نمایند.

۴- مدارک لازم دیگر را با توجه به وضعیت خود تهیه نماید.

۵- تقاضانامه ثبت نام (فرم ب) تکمیل شده و مدارک لازم دیگر را در داخل پاکتی به قطع ۲۵\*۱۷ قرار دهد.

۶- مشخصات خود و نشانی کامل و دقیق پستی خود را روی پاکت مربوط بنویسد.

۷- پاکت حاوی مدارک ثبت نام را از تاریخ ۷۵/۸/۲۰ لغایت ۷۵/۹/۲۰ از طریق پست سفارشی به آدرس تهران- صندوق پستی

شماره ۱۱۱۱۵-۱۴۵۷۸- سازمان حج و زیارت- اداره کل امور راهنمایان و ستادها ارسال و رسید اخذ نماید.

ی- مدارک لازم برای ثبت نام و شرکت در آزمون

مدارکی که داوطلب برای ثبت نام و شرکت در آزمون باید در پاکت قرار دهد و آن را حداکثر تا ۷۵/۹/۲۰ از طریق پست سفارشی به آدرس فوق (که در بند «ط» آمد) ارسال دارد به شرح زیر است:

۱- تقاضانامه تکمیل شده ثبت نام (فرم ب).

۲- چهار قطعه عکس ۴\*۳ داوطلب که در سال جاری گرفته شده و تمام رخ بوده و پشت هر کدام به ترتیب نام خانوادگی، نام،

شماره شناسنامه و سال تولد داوطلب نوشته شده باشد.

تبصره- یک قطعه از چهار قطعه عکس روی تقاضانامه ثبت نام (فرم ب) قطعه دیگر از آن در روی برگ مشخصات داوطلبان

آزمون مدیریت کاروانهای حج تمتع (فرم الف) الصاق گردد و دو قطعه دیگر به همراه سایر مدارک ارسال شود.

۳- یک نسخه فتوکپی از کلیه صفحات شناسنامه.

۴- فتوکپی آخرین مدرک تحصیلی یا تأییدیه آخرین مدرک تحصیلی.

۵- اصل رسید بانکی مبنی بر واریز مبلغ ۲۰،۰۰۰ ریال (بیست هزار ریال) بابت ثبت نام در آزمون واریز شده به حساب شماره

۹۰۰۳۵ نزد بانک ملی ایران شعبه سازمان حج و زیارت به نام درآمدهای متفرقه سازمان حج و زیارت (قابل پرداخت در کلیه

شعب بانک ملی ایران) که به نام داوطلب صادر شده و عاری از هرگونه خدشه و یا قلم خوردگی باشد.

۶- فتوکپی کارت پایان خدمت و یا

ص: ۱۹۹

معافیت دائم برای متولدين سال ۱۳۳۷ به بعد.

۷- اصل گواهی لازم و مهور و امضای هر يك از مسؤولين ذيربط برای استفاده کنندگان از امتيازات مندرج در بندهای ۱ تا ۷ قسمت «ز».

تذکر مهم:

۱- مدارک ارسالی به هیچ وجه مسترد نمی‌شود.

۲- به مدارکی که بعد از تاریخ مقرر و یا به طریقی غیر از پست سفارشی ارسال گردد ترتیب اثر داده نخواهد شد.

ک- نحوه تنظیم و تکمیل تقاضانامه ثبت نام (فرم ب)

هر داوطلب باید مندرجات برگ تقاضانامه ثبت نام (فرم ب) را با دقت مطالعه کند و اطلاعات خواسته شده را در محل‌های مخصوص آن با خودکار آبی درج نماید. در تکمیل برگ تقاضانامه ثبت نام نکات زیر باید رعایت شود.

۱- در ردیف‌های ۱ و ۲، داوطلب باید در محل خالی، نام خانوادگی و نام خود را مطابق اطلاعات مندرج در شناسنامه بطور کامل و خوانا بنویسد و سپس در جداول محل درج حرف به حرف نام خانوادگی از راست به چپ، نام خانوادگی و نام را کامل و خوانا بنویسد و سپس در جداول محل درج حرف به حرف نام خانوادگی از راست به چپ، نام خانوادگی و نام خود را حرف به حرف از راست به چپ وارد کند (در نوشتن حرف به حرف باید صورت تنهای حروف بزرگ نوشته شود). به عبارت دیگر، هر حرف را باید به صورت تنهای آن نوشت (نه به صورتی که تلفظ می‌شود و نه به صورت چسبیده آن). مثلاً (رضایی) را باید به صورت رض ای ی نوشت. در جدول حرف از نوشتن مد ( ) یا تشدید ( ) یا الف محذوف (مانند الف بعد از لام در کلمه (الله) یا همزه (ء) مانند همزه روی واو در کلمه (مؤیدی) خودداری شود.

۲- در ردیف ۳، داوطلب باید نام پدر خود را بنویسد.

۳- در ردیف‌های ۴ و ۵ داوطلب باید مطابق اطلاعات مندرج در شناسنامه خود، به ترتیب شماره شناسنامه و سال تولد خود را با توجه به مندرجات شناسنامه بنویسد.

۴- در ردیف‌های ۶ و ۷، داوطلب باید به ترتیب وضعیت تأهل (مجرد یا متأهل بودن) خود را مشخص و تعداد فرزندان خود را بنویسد.

ص: ۲۰۰

۵- در ردیف ۸، داوطلب باید مذهب خود را بنویسد.

۶- در ردیف ۹، داوطلب باید با گذاشتن علامت\* (ضربدر) در یکی از مربعهای ۱ تا ۶ میزان تحصیلات خود را مشخص کند.

۷- در ردیف ۱۰، داوطلب باید با گذاشتن علامت\* (ضربدر) در یکی از مربعهای ۱ و ۲ وضعیت نظام وظیفه خود را مشخص نماید.

۸- در ردیف ۱۱، داوطلب باید عنوان شغل و مسئولیت خود را، که در حال حاضر به آن اشتغال دارد، بنویسد.

۹- در ردیفهای ۱۲ و ۱۳، داوطلب باید مطابق اطلاعات مندرج در شناسنامه خود به ترتیب: نام استان، شهرستان محل تولد و نام استان و شهرستان محل صدور شناسنامه خود را بنویسد.

۱۰- در ردیف ۱۴، داوطلب باید سابقه تشریف به حج (در سمت‌های مدیر، خدمه، بازرس، کادر ستادی حج) را به ترتیب سال تشریف، از اولین سال تشریف تا کنون در جدول مربوط درج و سایر مندرجات جدول مربوط را تکمیل نماید.

گفتنی است که داوطلب به منظور استفاده از امتیازات این بخش، ضرورت دارد برای هر بار تشریف به حج گواهی معتبر و قابل قبول به ضمیمه تقاضانامه ثبت نام (فرم ب) ارسال دارد.

۱۱- در ردیف ۱۵، که مخصوص داوطلبان رزمنده می‌باشد، باید مدت حضور در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل از تاریخ ۳۱/۶/۵۹ تا کنون را به ماه و براساس گواهی صادره (فرم شماره ۱) با امضا و مهر مسئول نیروی مقاومت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران استان ذی‌ربط و یا اداره عملیات و خدمات پرسنلی ستاد مشترک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مرکز و یا بر اساس گواهی صادره (فرم شماره ۲) با امضا و مهر مدیر کل امور جهادگران استان ذی‌ربط، در جدول مربوط، هم به حروف و هم به عدد بنویسد. در ضمن چنین داوطلبی باید منحصراً بر حسب مورد اصل فرم شماره ۱ و یا فرم شماره ۲ را پس از تکمیل و تأیید آن توسط مسئول ذی‌ربط به همراه فرم تقاضانامه ثبت نام (فرم ب) ارسال دارد. در غیر این صورت نمی‌تواند از امتیاز مربوط به رزمندگان بهره‌مند شود.

۱۲- در ردیف ۱۶، که مخصوص داوطلبان آزاده می‌باشد، داوطلب آزاده باید مدت اسارت خود را بر اساس گواهی صادره

ص: ۲۰۱

(فرم شماره ۳) با امضا و مهر و مسؤول ستاد رسیدگی به امور آزادگان استان ذی‌ربط، در جدول مربوط، هم به حروف و هم به عدد بنویسید. در ضمن چنین داوطلبی باید منحصراً اصل فرم شماره ۳ را پس از تکمیل و تأیید آن توسط مسؤول ذی‌ربط، به همراه فرم تقاضانامه ثبت نام (فرم ب) ارسال دارد. در غیر این صورت نمی‌تواند از امتیاز مربوط به آزادگان بهره‌مند شود.

۱۳- در ردیف ۱۷، که مخصوص داوطلبان جانباز یا معلولیت حداقل ۲۵ درصد به بالا می‌باشد، داوطلب جانباز باید درصد معلولیت خود را براساس گواهی صادره (فرم شماره ۴) با امضا و مهر مسؤول ستاد بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی استان ذی‌ربط و یا بر اساس درصد معلولیت مشخص شده در کارت جانبازی، در جدول مربوط، هم به حروف و هم به عدد بنویسد. در ضمن چنین داوطلبی باید منحصراً اصل فرم شماره ۴ را پس از تکمیل و تأیید آن توسط مسؤول ذی‌ربط، به همراه فرم تقاضانامه ثبت نام (فرم ب) ارسال دارد و یا فتوکپی کارت جانبازی را به همراه فرم تقاضانامه ثبت نام (فرم ب) ارسال نماید. در غیر این صورت نمی‌تواند از امتیاز مربوط به جانبازان بهره‌مند شود.

۱۴- در ردیف ۱۸، که مخصوص خانواده معظم شهدا می‌باشد، داوطلب باید نسبت و بستگی خود را با شهید یا مفقود‌الآثر و یا اسیر والا-مقام بر اساس گواهی صادره (فرم شماره ۵) با امضا و مهر مسؤول بنیاد شهید انقلاب اسلامی استان ذی‌ربط منحصراً با گذاشتن علامت\* (ضربدر) در یکی از مربعهای ۱، ۲، ۳ و ۴ مشخص نماید. در ضمن چنین داوطلبی باید منحصراً اصل فرم شماره ۵ را پس از تکمیل و تأیید آن توسط مسؤول ذی‌ربط به همراه فرم تقاضانامه ثبت نام (فرم ب) ارسال دارد. در غیر این صورت نمی‌تواند از امتیاز مربوط به خانواده معظم شهدا بهره‌مند شود.

۱۵- در ردیف ۱۹، داوطلب باید نام استان محل اقامت و شهرستان محل اقامت و کد شهرستان محل اقامت خود را با توجه به جدول شماره ۳ به طور کاملاً خوانا بنویسد.

تذکر خیلی مهم: نظر به این که اساس گزینش و انتخاب مدیران حج با توجه به شهرستان محل اقامت صورت می‌گیرد، لذا هر داوطلب باید دقیقاً با توجه به جدول شماره ۳ مندرج در صفحات ۸ تا ۱۰ این دفترچه، نام دقیق استان

ص: ۲۰۲

و شهرستان محل اقامت و کد شهرستان مربوط خود را استخراج و در جدول مربوط در بند ۱۹ تقاضانامه ثبت نام (فرم ب) بنویسد. بدیهی است هر نوع اشتباه در درج عنوان استان، شهرستان و کد شهرستان محل اقامت متقاضی، موجب خواهد شد که وی از شرکت در گزینش حذف گردد.

مثال: داوطلبی که شهرستان محل اقامت وی شهرستان اسفراین استان خراسان می‌باشد باید کد شهرستان اسفراین را که ۳۶۷ می‌باشد از جدول شماره ۳ استخراج در محل مربوط بنویسد.

۱۶- در ردیف ۲۰، داوطلب باید نشانی پستی محل سکونت خود را به طور دقیق و خوانا بنویسد و نسبت به درج شماره تلفنی که بتواند در صورت ضرورت با وی تماس گرفت اقدام نماید.

۱۷- در ردیف ۲۱، داوطلب باید نشانی پستی محل کار خود را به طور دقیق و خوانا بنویسد و نسبت به درج شماره تلفنی که بتواند در صورت ضرورت با وی تماس گرفت اقدام نماید.

۱۸- هر داوطلب پس از تکمیل مندرجات فرم تقاضانامه ثبت نام (فرم ب) باید ذیل آن را مطالعه و سپس نسبت به تکمیل وامضای قسمت مربوط نیز اقدام نماید.

تذکرات مهم:

۱- هر داوطلب برای استفاده از سوابق و اولویت‌های مندرج در بند «ز»، در گزینش آزمون مرحله اول باید برحسب مورد اصل گواهی مشخص شده را با امضا و مهر مسؤول ذیربط به همراه تقاضانامه ثبت نام (فرم ب) ارسال دارد.

۲- آن دسته از داوطلبانی که با توجه به ضوابط مندرج در بند «ز» (سوابق و اولویت‌ها) واجد شرایط بیش از یکی از بندهای ۳، ۴، ۵ و یا ۶ باشند باید برحسب مورد ضمن علامتگذاری مورد مربوط در فرم تقاضانامه ثبت نام (فرم ب)، گواهی‌های لازم را با امضا و مهر مسؤول مربوط ارسال دارند تا بتوانند از امتیازات آن بهره‌مند گردند. برای مثال داوطلبی که هم رزمنده می‌باشد و هم آزاده بوده و هم جانباز با معلولیت ۲۵ در صد به بالا- بوده و هم جزو خانواده شهدا محسوب می‌گردد، باید برای استفاده از امتیاز رزمنده‌گی فرم شماره ۱ و یا فرم شماره ۲، برای استفاده از امتیاز مربوط به آزادگان فرم شماره ۳، برای استفاده از امتیاز جانبازان، فرم شماره ۴ و برای استفاده از امتیاز خانواده معظم شهدا فرم شماره ۵ را بر حسب مورد باید با امضا و مهر مسؤول ذیربط، به ضمیمه تقاضانامه ثبت



ص: ۲۰۳

نام ارسال دارد تا بتواند از امتیازات هر یک از آنها استفاده نماید.

داوطلبان می‌توانند پس از مطالعه دقیق مطالب مطرح شده در صورت نیاز برای کسب راهنمایی بیشتر و اخذ فرم‌ها و دفاتر همه روزه در وقت اداری با دفاتر حج و زیارت استانها و شهرستانهای ذیربط تماس حاصل نمایند.

## درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

